نام کتاب:آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

نويسنده : شهيد ثاني رحمه الله عليه

## مشخصات كتاب مسكن الفؤاد

كتاب را كه هم اكنون در مقابل رو داريد ترجمه رساله شريف مسكن الفواد از تاليفات شهيد ثانى رضوان الله عليه است. اين رساله شامل يك مقدمه و چهار باب و يك خاتمه است.

## مقدمه

مقدمه در مورد عوامل و موجبات رضا به قضاء الهى است و پيرامون عدل و حكمت خدا و فلسفه احكام و دستورات و بعثت انبياء و تدبر در گفتار و حالت آنها مطالبى ارزنده و مثالهائى بسيار آموزنده بيان داشته است.

باب اول

باب اول در مورد عوضهائى است كه خداوند كريم در برابر مصائب و مرگ فرزندان بندگان عطاء مى‏فرمايد. و حدود ٤٥ حديث و روايت از پيامبر صلى الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام در اين زمينه گرد آورده است و در پايان اين باب حدود ٧ حكايت شگفت‏انگيز و آموزنده‏اى در اين مورد ذكر نموده است.

باب دوم

باب دوم در مورد صبر مى‏باشد، و در اين باب نيز در اهميت صبر و عظمت صابران چند نمونه از آيات قرآن و قريب ٥٠ روايت از معصومين عليه السلام جمع آورى نموده است و در پايان اين باب نيز حكايات عجيب و غريبى متجاوز از ٥٠ قضيه از صبر و استقامت مردان و زنان مصيبت ديده ذكر نموده است.

باب سوم

باب سوم در مورد رضا و خشنودى از مقدرات الهى است در اين باب همچنين پس از ذكر چند نمونه از آيات قرآن مجيد متحاوز از ٢٠ روايت در اين زمينه گرد آورده است و در پايان اين باب حدود ١١ حكايت شگفت‏انگيز از صبر و تسليم اهل بلا را ياد آور شده است.

باب چهارم

باب چهارم در مورد گريه كردن در مرگ فرزندان و بستگان است و بيان داشته است كه گريه كردن در مرگ فرزندان و خويشان و دوستان ما دامى كه متضمن اعتراض به كار خدا نباشد بى اشكال است و منافاتى با صبر و رضا به قضاء الهى ندارد و در اثبات اين مطلب شواهدى از گريه‏هاى پيامبر و ائمه عليه السلام كه در مرگ فرزندان و دوستان خويش ابراز داشته‏اند آورده است و بيان داشت كه گريه‏هاى آن بزرگواران در مرگ فرزندان و دوستانشان گريه رحمت بوده است نه به عنوان اعتراض به كار خدا و در پايان اين باب احاديثى در مذمت صورت خراشيدن و گريبان پاره كردن و داد و فرياد و ناله براه انداختن در مرگ فرزندان و خويشان گرد آورده است.

خاتمه

و خاتمه پيرامون استحباب و فضيلت تسليت به صاحب عزا و ثواب و كيفيت آن احاديثى ذكر نموده است و سرانجام رساله را با تسليت نامه مفصلى از امام صادق عليه السلام كه آن حضرت به اين عنوان براى عموزاده‏هاى خويش نوشته بود ختم نموده است. اين بود خلاصه از مشخصات و شناسنامه اين كتاب با همين توضيح كوتاه مى‏توانيد پى به اهميت اين كتاب ببريد كه با حجم كمش حدود ٢٠٠ حديث ارزنده و قريب ٧٠ حكايت آموزنده در آن گرد آورى شده است كه مطالعه هر يك از آنها باعث زدودن زنگار دل و جلا و روشنى قلب ميگردد.مى‏گويند شهيد ثانى در وقتى اين كتاب را تاليف كرد كه فرزندانش در سن طفوليت از دنيا مى‏رفتند و او از مرگ آنها بسيار متاثر مى‏شد شايد اين حالت تاثر را بر خلاف رضا و تسليم در برابر قضا و قدر الهى مى‏دانست لذا براى تسليت خود و كسانى كه به اين گونه مصائب مبتلا مى‏شوند اين كتاب را نوشت و آن را مسكن الفواد عند فقدا لاحبه والاولادنام نهاد يعنى تسكين دهنده دلها هنگام فقدان دوستان واولاد، حقيقتا اسم با مسمائى است. لازم به ذكر است كه عناوين كتاب و شماره بندى روايات و حكايات و توضيحات داخل پرانتز و پاورقيها از مترجم است. از خوانندگان محترم استدعا دارم چنانچه نقصى در ترجمه اين كتاب مشاهده كرده‏اند بر حقير ايراد نگيرند زيرا اينجانب از باب (مالا يدرك كله لا يترك كله) اقدام به ترجمه اين كتاب نمودم.

آب دريا را اگر نتوان كشيد

هم بقدر تشنگى بايد چشيد

اميدوارم مترجمين و نويسندگان ماهر در رفع اين نقضيه خصوصا خانواده شهدا ء ترجمه و شرح نمايند و اين ترجمه حقير نيز به منزله ياد آورى و تذكرى باشد براى آنها در اقدام اين كار از خداوند متعال توفيق همگان را در راه خدمت به دين مقدس اسلام و جامعه اسلامى مسئلت دارم و الله الموفق و المعين.

حسين جناتى قم اول خرداد ماه ١٣٦٣

## گذرى كوتاه به زندگى شهيد ثانى

جناب شيخ زين الدين معروف به شهيد ثانى در سيزدهم شوال سال ٩١١ در قريه جباع (١) ديده به جهان گشود و مقدمات علوم را نزد پدر خويش فرا گرفت و بعد از وفات پدر جهت كسب علوم و معارف مسافرتهاى زيادى نمود به مصر و دمشق و حجاز و بيت المقدس و عراق و استانبول رفته و از هر خرمنى خوشه‏هائى چيده است. در اين راه تنها به دانشمندان شيعه اكتفاء نورزيد بلكه از علماى سنت نيز استفاده نمود و اساتيد سنى او را دوازده تن ذكر كرده‏اند و به همين جهت مردمى جامع بوده است، علاوه بر فقه و اصول از فلسفه و عرفان و طب و نجوم هم آگاهى داشته است. شهيد مرد فوق العاده زاهد و متقى بوده است شاگردان او در احوالش نوشته‏اند كه در ايام تدريس، شبها به هيزم كشى براى اعاشه خاندانش مى‏رفت و صبح به تدريس مى‏نشست، مدتى در بعلبك به پنج مذهب (جعفرى، حنفى، شافعى، مالكى، حنبلى) تدريس مى‏كرده است شهيد تأليفات زيادى دارد كه معروف‏ترين آنها شرح لمعه شهيد اول است اين كتاب يك دوره فقه مى‏باشد و تا كنون از كتب درسى طلاب حوزه‏هاى علميه است كه قريب صد شرح و حاشيه بر آن نوشته‏اند.

## كرامات شهيد ثانى

از شهيد كرامات زيادى بروز كرده است كه صاحب كتاب قصص العلماء حدود ٤١كرامت از كرامات آن شهيد را ذكر نمود مانند خواب ديدن شهيد در مصر پيامبر اسلام را و وعده خير دادن آن حضرت به او و با خبر شدن از شهادت خود در خواب و خبردادن از مكان شهادت خود و ساطح شدن نوراز قتلگاه او بطرف آسمان و...

## جريان شهادت آن فقيه اهلبيت عليه السلام

مى‏گويند روزى دو نفر با هم دعوا و نزاع داشتند و براى رفع نزاع خود نزد شهيد رفتند و از او خواستند كه شرعا بينشان حكم نمايد شهيد هم مطابق دستور شرع مقدس اسلام بين آن دو حكم نمود، طبيعى است در محاكمه يكى حاكم و ديگرى محكوم ميگردد شخص محكوم به شدت ناراحت و غضبناك شد و رفت نزد قاضى صيدا از شهيد ثانى سعايت كرد قاضى هم كه به دنبال بهانه مى‏گشت تا مزاحمتى براى شهيد فراهم سازد از اين فرصت استفاده كرد و به سلطان روم كشور تركيه امروز كه در آن موقع لبنان و سوريه هم جزو قلمرو حكومت و امپراطورى او بود نوشت كه مردى بدعت گذار شيعى مذهب در دريار ما مردم را به تشيع دعوت مى‏كند، و اجتماع را به گمراهى گرايش مى‏دهد و از مذاهب چهار گانه مالكى، حنبلى، شافعى ،حنفى، خارج است. سلطان وقت براى دستگيرى و جلب شهيد مأموريتى به جبل عامل فرستاد، شهيد ثانى در آن زمان در ميان تاكستان خود بيرون از قصبه جباع مشغول تأليف شرح لمعه بود مردم جبل عامل در پاسخ مامورين سلطان گفتند : نامبرده مسافرت كرده است. شهيد وقتى از ماجرا با خبر شد، تصميم گرفت كه در پنهانى به سفر حج مشرف شود و محرمانه در محملى پوشيده به طرف مكه حركت كرد.

مأمورين از مسافرت شيخ شهيد با خبر شدند و به طرف مكه رهسپار شدند و آن بزرگوار را در مسجدالحرام دستگير نمودند و مدت چهل روز او را در مكه زندانى كردند سپس او را با كشتى به طرف اسلامبول حركت دادند، و در بين راه، در كنار دريا سر از بدنش جدا نمودند و بدن شريفش را به دريا انداختند بعضى گفته‏اند كه چون مامورين شيخ را دستگير كردند او از آنان مهلت خواست تا اعمال حج را به انجام برساند،مامورين قبول كردند، پس از فراغت حج او را به طرف اسلامبول حركت دادند در نزديكى شهر شخصى از مأمورين پرسيد اين شيخى كه همراه شما است كيست ؟

مأمورين گفتند : يكى از علماء شيعه و متهم است بايد او را جهت بازجوئى به نزد سلطان ببريم آن شخص گفت : اگر او را زنده به نزد سلطان ببريد ممكن است اين شيخ نزد سلطان از شما شكايت كند كه در بين راه او را اذيت كرديد و او هم در دستگاه سلطان طرفدارانى دارد كه گفته‏اش را تائيد مى‏كنند و باعث هلاكت شما مى‏گردد پس بهتر است او را در همين جا به قتل برسانيد و پيشنهاد او را پسنديدند و او را كنار دريا بردند و سر از بدنش جدا كردند و سرش را نزد سلطان بردند، سلطان از قضيه به شدت ناراحت شد و گفت چرا او را زنده نياورديد و دستور قتل قاتل يا قاتلان شهيد را صادر كرد و گردن آنها را زدند.

ديدى كه خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد كه شب را سحر كند

## علت اشتهار لقب شهيد اول و ثانى

در ميان صدها شهيد از علماء شيعه جناب شيخ جمال الدين محمدبن مكى و شيخ زين الدين به شهيد اول و ثانى معروف و مشهور شدند. مرحوم علامه امينى در كتاب شهداء الفضيله زندگانى ١٣٠ نفر از علماء شيعه قرن چهارم هجرى تا عصر خودش را گرد آورده است كه چهل نفر آنها قبل از شهيد اول و حدود ٥٥ نفر آنها قبل از شهيد ثانى به شهادت رسيده‏اند مع ذالك اين دو شخصيت به شهيد اول و ثانى ملقب شدند علتش اين است كه اين دو بزرگوار از شخصيت‏هاى طراز اول علماء بوده‏اند و تا آن زمان سابقه نداشت كه چنين شخصيت‏هاى بزرگ علمى را با آن وضع دلخراش به شهادت برسانند زيرا شهيد اول را نيز با وضع دلخراش‏ترى در روز پنجشنبه نهم جمادى الاول سال ٨٦٧هجرى در عهد سلطنت بر قوق به فتواى قاضى برهان الدين مالكى و تائيد عبادبن جماعه شافعى در ميدان قلعه دمشق با شمشير كشتند و جسد شريفش را را بدار آويختند و تا عصر آن روز سنگباران كردند و بعد جسد را از دار پائين آوردند و آتش زدند و خاكسترش را به باد دادند.

و بعضى ملا عبدالله برغانى فقيه بزرگوار اهل بيت عليه السلام را كه در سن ٨٠ سالگى در مسجد قزوين در محراب عبادت به دست فرقه گمراه بابيه مورد ضرب شديد قرار گرفت كه منجر به شهادتش گرديد شهيد ثالت شهيد سوم لقب داده‏اند. و بعضى ديگر عالم و فقيه بزرگوار شيعه شهاب الدين تسترى خراسانى را كه در سال ٩٩٧ در بخارا توسط ازبكان دستگير و او را به جرم تشيع و دوستى خاندان ولايت با كارد و خنجر كشتند و جسدش را در ميدان بخارا به آتش كشيدند شهيد ثالث لقب داده اند. و عده‏اى ديگر ملا عبدالله برغانى مذكور را شهيد رابع شهيد چهارم و قاضى نورالله مرعشى صاحب كتاب مجالس المومنين را كه بدخاهان كينه ورز او را عريان كردند و با چوبهاى شاخه دار آن قدر به بدنش زدند تا گوشتهاى بدنش پاره پاره گشت تا به جد بزرگوارش رسول اكرم‏صلى الله عليه و آله ملحق گرديد شهيد خامس شهيد پنجم لقب داده‏اند مع ذالك هيچكدام از اين فقهاء عظام و شهداء عالى مقام كه به جرم اسلام و تشيع شهيد شدند مانند شهيد اول و ثانى در اين لقب شهادت مشهور نشده‏اند.

## سبب تاليف و وجه نامگذارى كتاب مسكن الفؤاد

شهيد ثانى رضوان الله عليه بعد از حمد و ستايش خداوند متعال و شهادت به وحدانيت او و شهادت به رسالت پيامبر خاتم حضرت محمدبن عبدالله صلى الله عليه و آله درود و صلوات بر او و آل اطهار آن حضرت مى‏گويد : چون مرگ حادثه عظيمى است كه همواره بين دوستان جدائى مياندازد و جدائى دوست از بزرگترين مصائب محسوب مى‏گردد و اين مصيبت به قدرى بزرگ است كه حتى نزديك است قلب صاحبان عقل و خرد و مردان صاحب نظر را از حق منحرف كند.خصوصا از عزيزترين دوستان فرزند آدمى است كه به منزله جان قلب پدر و مادر است و از همين جهت است كه خداوند متعال در فراق او ثوابهاى فراوانى براى پدر و مادرش مقرر فرمود و به آنها وعده شفاعت داده است، لذا در اين رساله احاديثى از پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله حكاياتى از حالات اهل كمال و اشخاص بلند مرتبه و مختصرى از تنبيهات روشن جمع آورى نمودم. اميد است انشاء الله اين مجموعه باعث زدودن زنگار دل محزونها و بر طرف نمودن غم و رنج مصيبت ديده‏ها گردد بلكه عارفان را شاد و فلان را از خواب غفلت بيدار نمايد. و اين مجموعه رامسكنة الفؤاد عند فقدا لاحبه و الاولاد يعنى تسكين دهنده دلها هنگام فقدان دوستان و اولاد نام نهادم و آن را بر يك مقدمه و چهار باب و يك خاتمه مرتب نمودم.

## مقدمه كتاب

بدان كه در جاى خود ثابت گرديده است كه عقل تنها ابزارى است كه خداوند متعال به وسيله آن شناخته شده است و تصديق پيغمبران و التزام به شرايع توسط آن ايجاد گرديده است. و نيز عقل تشويق كننده بركسب فضائل و بر حذر دارنده از اتصاب به رزائل است، پس عقل مدبرامور دنيا و آخرت و سبب وصول رياست هر دو حهان است. مثل عقل مانند نور در ميان ظلمت است پس در ميان گروهى كه عقلشان كم است مانند چشم نابينا يا چشم شب كور است و در ميان عده‏اى ديگر كه عقلشان زياد است درخشندگى‏اش مانند روز در وقت ظهر مى‏باشد. پس سزاوار است كسى كه از اين نعمت الهى برخوردار مى‏باشد با آن مخالفت ننمايد و از هواى نفس خويش پيروى نكند بلكه در همه حالات چه در موقع منفعت و چه در موقع ضرر عقل را حاكم قرار دهد.و به ارشاد و راهنمائى آن مراجعه نمايد در اين هنگام است كه موجبات رضا به قضاءالهى برايش كشف مى‏گردد مخصوصا اگر آنچه كه در مورد فراق فرزند وارد شده با عقل خويش تدبير كند ( (برايش كشف مى‏گردد كه مصيبت مرگ فرزندلطفى از الطاف خفيه الهى است آنگاه است كه تحمل مشكلات و مصائب برايش آسان مى‏گردد)) امورى كه مطالعه و تدبير در آنها باعث رضا و خشنودى به قضاء و قدر الهى مى‏گردد بسيار است و ما در اين مقدمه پنج وجه آن را ذكر مينمائيم.

## وجه اول تدبير در عدل و حكمت خداوند

وقتى به دقت به عدل و حكمت خداوند توجه كنى و فضل و رحمت و كمال عنايتش را نسبت به بندگان در نظر بگيرى قطعا برايت روشن مى‏گردد كه وقتى خدا بندگان را از عدم و نيستى خارج كند و به هستى و وجود در آورد و نعمتهاى فروان خويش را برايش ارزانى داشته است و همواره آنها را مشمول الطاف و امدادهاى خويش قرار داد تمام اينها براى اين است كه بندگان از سعادت ابدى و كرامت سرمدى بهرمند گردند چون خداوند غنى بالذات است و هيچگونه نيازى به مخلوقات ندارد. (٢) و همچنين خداوند متعال از باب لطف تكاليف و وظائفى براى بندگان مقرر فرمود تا به دين وسيله به درجات و مقامات بلندى در آن جهان نائل كردند. (٣) و نيز ارسال رسل و انزال كتب تمام به منفعت و مصلحت خود بندگان است همه براى اين است كه بندگان به كمال سعادت برسند.

پس بنابراين روشن شد كه تمام افعال خداوند متعال به مصلحت بندگان و باعث شرافت ايشان است و مرگ نيز كه از جمله افعال خداوند حكيم است چنين مى‏باشد.قرآن مجيد در آيات متعددى مرگ را از كارهاى خداوند مى‏شمارد از جمله در سوره آل عمران آيه ١٤٥ مى‏فرمايد : و ما كان لنفس ان تموت الاباذن الله كتابت مؤجلايعنى هيچ كس جز به فرمان خدا نمى‏ميرد سرنوشتى است تعيين شده. و نيز در آيه ١٥٤ همين سوره مى‏فرمايد : قل لو كنتم فى بيوتكم لبرزالذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم يعنى پيغمبرم در جواب آن منافقان سست ايمان كه مى‏گفتند اگر ما برحق بوديم در اينجا يعنى جنگ احد اين همه كشته نمى‏داديم، بگو اگر هم در خانه‏هاى خود مى‏بوديدآنهائيى كه كشته شدن در سر نوشتشان بود به بسترشان مى‏ريختند و آنها را به قتل مى‏رساندند.و در سوره زمر آيه ٢٤مى فرمايد : الله يتوفى الانفس حين موتهايعنى خدا است كه جانها را در وقت مرگ آنها مى‏گيرد.و آيات زيادى است كه مرگ را از كارهاى خداوند متعال مى‏شمارد. (٤)

پس قطعا ثابت شد كه مرگ يكى از كارهاى خداوند حكيم است و كار حكيم نيز از روى حكمت و مصلحت است و اگر خداوند صلاحيت وفائده بنده ضعيف غافل از مصلحت را در نظر نمى‏گرفت هرگز اين كار را انجام نمى داد و فرزندش را از او نمى‏گرفت زيرا قبلا شناختى كه خداوندارحم الراحمين و اجودالاجودين يعنى مهربانترين مهربانها و بخشنده‏ترين بخشنده‏ها است. و اگر چنانچه خلاف اين مطلب در دلت خطور كند و مرگ را از كارهاى خداوند حكيم نشمارى بدان كه به شرك خفى مبتلا هستى و اگر ميدانى كه مرگ از جمله كارهاى خداوند لطيف است ولكن اطمينان قلب و آرامش روح ندارى بدان كه به حماقت جلى مبتلا مى‏باشى و منشاء اين بيمارى شرك پنهانى و حماقت اين است كه آدمى از حكمت خداوند متعال و مقدرات نيكويش در مورد بندگان غافل باشد.براى همين غفلت است كه گاهى خداوند بنده‏اش را از راه لطف و مرحمت به بلائى مبتلا مى‏كند و او به درگاه خدا ناله و زارى مى‏كند كه خدايا اين بليه را از من دور كن و به قدرى تضرع و ناله مى‏كند كه ملائكه آسمان به حالش رقت مى‏كنند و به پروردگار عرض مى‏كنند كه به اين بنده ات ترحم فرما و حاجتش را برآورده ساز خداوند به ملائكه خطاب مى‏فرمايد : كه من از باب لطف و رحمت او را به آن بلا مبتلا كنم چگونه ترحم در چيزى كه به وسيله همان چيز به او ترحم نمودم يعنى چون بنده غافل از ثمره و نتيجه بلا بى خبر است گمان مى‏كند كه خدا بر اثر بى عنايتى او را به اين بليه مبتلا كرده لذا مصرا از خدا مى‏خواهد كه آن بلا را از او دور كند.خواننده عزيز در اين كتاب كلمات الهى كه در مورد عدل و حكمت خداوند گفته شد تدبير كن كه در اين باب تو را كفايت مى‏كند.

## وجه دوم از موجبات رضا به قضاء الهى

وقتى به حالات پيغمبران نظر كنى و خبرهائيى را كه در امور دنيوى و اخروى داده‏اند تصديق نمائى و به وعده‏هائيى كه درباره سعادت دائمى ابدى داده‏اند مومن باشى و بدانى آنچه را كه مى‏گويند از طرف خداوند عزوجل مى‏باشد و معتقد باشى كه قول ايشان معصوم از خطا و محفوظ از غلط و هوا است و وعده‏هاى ثوابى را كه در مورد هر نوعى از مصيبت داده‏اند بشنوى كما اين كه در آينده نزديك مى‏بينى و مى‏شنوى آن وقت است كه مصيبت برايت آسان مى‏گردد و ميدانى كه اين مصيبت برايت فائده نهائى و سعادت دائمى را در بر دارد و براى خودت گنجى ذخيره كرده‏اى يعنى آن فرزند فوت شده را كه در زير خاك پنهان كردى به منزله گنجى است براى تو بلكه بالاتر از گنج حزر و پناهگاه و سپر از عذاب عظيم قيامت است آن عذابى كه هيچ كسى طاقت تحمل و مقاومت در برابر آن را ندارد در حالى كه فرزند فوت شده‏ات تو را از آن عذاب سخت نجات داده و به سعادت رسانده است و تو و فرزندت رستگار مى‏شويد.

پس بنابراين سزاوار نيست كه در مرگ فرزندت جزع و فزع و بيتابى نمائى. اى كسى كه به داغ فرزند مبتلا شدى اين مثلا را براى خودت ترسيم نما فرض كن به اين كه اگر به يك صحنه خطرناكى مواجه شوى يا حيوان درنده و يا مار گزنده يا آتش فروزنده‏اى به طرفت هجوم آورد و يكى از عزيزترين فرزندانت در اين حال به نزدت باشد و نيز يكى از پيغمبرانى كه هيچ گونه شك و ترديد در صدق گفتارش ندارى در آنجا حضور داشته باشد و آن پيغمبر به تو بگويد اگر فرزندت را فداء كنى هم خودت و هم فرزندت از اين مهلكه نجات خواهيد يافت و گرنه خودت قطعا هلاك مى‏شوى و نمى‏دانى كه فرزندت هم هلاك مى‏شود يا سالم مى‏ماند. آيا در اين صورت شخص عاقل هيچ گونه شك مى‏كند به اين كه فديه دادنى كه باعث سلامت و نجات خود و فرزند از مهلكه مى‏شود عين مصلحت و فديه ندادن و تمرد از امر آن پيغمبر كه باعث هلاكت خود و فرزند مى‏گردد عين مفسده است ؟ بلكه چه بسا بسيارى از مردم سلامت خودشان را بر فرزندان مقدم داشته‏اند و براى حفظ جان خود فرزندان خويش را فدا نمودن و در حالى كه يقين داشتند كه فرزندان به هلاكت مى‏رسند اين قضيه در جاهاى سخت و خطرناك و سالهاى قحطى اتفاق افتاده است.

تازه تمام اينها كه گفته شده در مورد آتش و هلاكت دنيوى است كه درد و رنجش كوتاه مدت و زودگذر است و چه بسا ممكن است بعد از تحمل رنج مختصر به آسايش و راحتى بهشت منتقل گردد.پس چه فكر مى‏كنى در مورد آن درد و رنجى كه تا ابد الاباد باقى است و سالهاى متمادى درنگ مى‏كند و يك روز آن مانند هزار سال است. خداوند در قرآن كريم مى‏فرمايد : يود المجرم لو يفتدى من عذاب يومئذ ببنيه و صاحبته و اخيه و فصيلته التى توويه و من فى الارض جميعا ثم ينجينه كلا آنهالظى نزاعة للشوى تدعوا من ادبر و تولى و جمع فاوعى‏ (٥) يعنى در روز قيامت وقتى فرزندان و بستگان و خويشان اهل عذاب را به آنها ارائه مى‏دهند گناه كار در آن روز آرزو مى‏كند كه‏اى كاش مى‏توانست فرزندان و زن و برادر و خويشان و قبيله‏اش كه هميشه حامى اش بودند و هر كه در روى زمين است همه را گروگان بگذارد و فداى خويش كند تا مگر اينكه از عذاب الهى نجات يابد.

سپس خداوند متعال مى‏فرمايد : حرفش را نزن يعنى هرگز نجات نيابد و آتش دوزخ بر او شعله ور است تا سر و صورت و اندامش پاك بسوزد آن آتش به دنبال مردمى كه پشت به حق كرده‏اند و با حق دشمنى و عناد ورزيده‏اند حركت مى‏كند و آنها را به سوى خود مى‏كشاند و علت اين كه بإ؛ حق مخالفت كردند اين است كه پولها را جمع كرده و در مخازن گرد آورى نموده‏اند و از طريق مشروع به نفع مردم به جريان نينداخته اند.رسول اكرم صلى الله عليه و آله به عثمان بن مظعون يكى از ياران خاص آن حضرت وقتى در مرگ فرزندش بيتابى مى‏كرد فرمود : يا بن مظعون ان للجنة ثمانيه ابواب و للنار سبعة ابواب افلا يسرك الاتاتى بابامنها الا وحدت ابنك الى جنبك اخذا بححزتك ليستشفع لك الى ربك حتى يشفعه الله تعالى يعنى اى پسر مظعون بهشت داراى هشت در و جهنم داراى هفت در مى‏باشد.آيا خوشحال و مسرور نمى‏كند تو را به اينكه به طرف هر درى از درهاى بر وى فرزندت را در كنار خودت مى‏بينى كه به دامنت چنگ ميزند و شفاعت تو را نزد پروردگارت مى‏نمايد و خداوند شفاعت او را قبول مى‏فرمايد. (٦)

## وجه سوم از موجبات رضا به قضاء الهى

اينكه توبه باقى ماندن فرزندت علاقه‏مندى و از مردن او ناراحت مى‏شوى براى اين است كه آن فرزند در دنيا يا در آخرت برايت فائده‏اى رساند و غالبا اين چنين نيست كه بقاء فرزند را براى خودش بخواهى زيرا اين يك امر طبيعى است كه انسان همه چيز را براى خودش مى‏خواهد بر فرض اينكه فرزندت مى‏ماند و وفات نمى‏كرد منفعت او براى تونا معلوم بود بلكه اكثرإ؛ فرزندان اين زمان براى پدر ومادرشان هيچ گونه خبرى نمى‏رساند اگر نگوئيم شر مى‏رسانند زيرا دوره آخر الزمان است و بى خبرى و غفلت بيشتر مردم را فرا گرفته است و افراد نيك و صالح بسيار در اقليتند.پس بنابراين منفعت رساندن آن فرزند فوت شده براى تو بلكه براى خودش بر فرض اينكه نمى‏مرد نامعلوم بود ولكن نفع بردن او الان و سالم ماندنش از خطر و نفع رساندن به تو معلوم و روشن است، پس سزاوار نيست كه به خاطر چيز نامعلوم و مظنون بلكه مهم چيز معلوم و روشن را رها نمائى. و در حالات بيشتر فرزندان مطالعه كن ببين كه جز افراد نادرى در بين آنها كسى را مى‏يابى كه براى پدر و مادرش نافع باشد ؟ !! و اگر تو ادعا كنى كه فرزند من يكى از آن افراد نادر خوب مى‏گرديد اين ادعا نهايت غفلت و نادانى تو را مى‏رساند زيرا اميرالمومنين عليه السلام فرمود :

فان الناس بزما نهم اشبه منهم با بائهم يعنى : شباهت مردم بزمان خويش بيشتر است از شباهت آنها به پدران خود.و علاوه بر اين آن فرد نادر صالحى كه در بين خزاران ناصالح يافت شده و تو نيز اداره كردى كه فرزندت مانند او بشود ممكن است ظاهرا فرد صالح و نافعى باشد چه خبر از باطن و فساد نيت و ظلم به نفس او دارى و شايد اگر باطن او برايت كشف گردد كه مملو از معاصى و فضايح است هرگز آن را براى خودت و فرزندت نمى‏خواهى و آرزو مى‏كنى كه اگر فرزندت نيز مثل او باطنش خراب باشد هر چه زودتر خدا مرگش را بدهد كه مرگ براى او از اين زندگى معصيت بار بهتر است اينها كه گفته شد همه‏اش درباره اين بود كه تو بخواهى فرزند خويش را يكى از صالحان روزگار قرار دهى و از اين جهت از مرگ او متاثر بودى. پس چگونه است در وقتى هيچ قصدى از ماندن فرزندت ندارى جز اين كه او وارث خانه وباغ و چهار پايان و ساير متاع دنيوى تو گردد و وراثت فردوس اعلى را در حورا اولاد پيغمبران رها كنى و اگر فرزندت كوچك باشد در دامن ثاره‏ام البنين تربيت مى‏گردد كما اينكه احاديث بسيارى از رسول اكرم (ص) الله عليه و اله در اين زمينه وارد شده است و اين ترجيح دادن متاع دنيا و وراثت اموال بى ارزش اين جهان را بر وراثت فردوس اعلى و هم نشينى با فرزندان پيغمبران از سفاهت و نادانى است اگر تعقل كنى. و اگر مرادت اين است كه فرزندت را يكى از علماء راسخين و صلحاء متقين قرار دهى و علم و كتب و ساير اسباب خيرت را براى او به ارث بگذارى باز هم توجه كن و متذكر باش بر فرض اينكه به مرادت برسى آن عوضى كه خداوند در فقدان فرزندت به تو مى‏دهد از آنچه را كه تو اراده كرده‏اى بزرگتر و مهم‏تر است و انشاء الله در آينده نزديك احاديثى در اين زمينه ذكر مى‏گردد مانند روايتى كه مرحوم صدوق از امام صادق عليه السلام روايت مى‏كند كه آن حضرت فرمود : ولد واحد يقدمه الرحل افضل من سبعين ولدا يبقون بعده يدركو : القائم عليه السلام اگر انسان يك فرزند از پيش بفرستد بهتر است از هفتاد فرزندى كه بعد از خودش باقى بمانند و امام زمان عليه السلام را درك كنند.

## ضرب المثل مرد خرابه نشين

اى مصيبت ديده به دقت در اين مثل تدبير كن، فرض كن با اين كه گفته شود مرد فقيرى فرزند خود را با لباسهاى كهنه و مندرس در يك خرابه وحشتناك پرآفتى اسكان داده است و در آن خرابه خانه‏هاى مارها وعقربها و حيوانات درنده است و اين مرد فقير و فرزندش هميشه در معرض خطر بزرگ قرار دارند هر آن ممكن است از طرف آن گزنده‏ها و درنده‏ها آسيبى برايشان وارد شود و هلاك شوند سپس مرد حكيم جليل القدر صاحب ثروت و حشمت و داراى خدمه و قصرهاى بلندى از اين جريان مطلع گردد و بر حالت اين مرد فقير خرابه نشين و فرزندش رقت نمايد و بعد از غلامهايش را به نزد آن فقيربفرستد و آن غلام از طرف آن حكيم به آن فقير بگويد كه آقاى من به تو مى‏گويد كه من به حال رقت بار تو در اين خرابه رحمم آمد و مى‏ترسم بر تو و فرزندت در اين خرابه پر خطر صدمه‏اى وارد شود حال از تو مى‏خواهم كه فرزندت را بدهى تا در يكى از قصرهاى ما منزل گزيند و يكى از كنيزهاى بزرگوار از او پرستارى كند تا اينكه كارهاى تو تمام شود سپس وقتى آمدى و قصد اقامت نمودى تو را نيزدر همان قصر فرزندت بلكه در قصرى بهتر از قصر او منزل ميدهم. آنگاه آن مرد فقيردر جواب غلام آن حكيم بزرگوار بگويد : من به اين امر راضى نيستم و نيز مايل نيستم كه فرزندم در اين خرابه از من جدا شود و اين نه به خاطر عدم و ثوق و اطمينان من به آن مرد بخشنده است و نه به جهت زهد و كناره‏گيرى ام از آن قصرمجلل است و نه براى آرزوى من بر ماندن فرزندم در اين خرابه است بلكه طبع من چنين اقتضائى مى‏كند و من هم ميل ندارم با طبعم مخالفت كنم.

اى شنونده آيا تو اين مرد خرابه نشين را با اين وصف ازدنى‏ترين سفهاء و پست‏ترين نادانهانمى شمارى ؟ !!پس بپرهيز از اينكه در خلق خوئى واقع شوى كه براى غير خودت نمى‏پسندى زيرا نفس خودت نسبت به خودت از ديگران عزيزتر است يعنى صفتى را كه بر ديگران نمى‏پسندى بايد به طريق اولى بر خودت نپسندى.

مقايسه عذابهاى دنيا با عذابهاى آخرت

بدان كه همانا گزيدن افعيها و وخوردن درنده‏ها و ساير آفات دنيوى هيچ نسبتى با كمترين محنتى از محنتهاى آخرت كه كسب شونده در دنيا هستند ندارد. بلكه هيچ نسبتى با يك لحظه اعراض و توبيخ خداوند سبحان در عرضه قيامت، يا با يك عرضه بر آتش و به سرعت خارج شدن ندارد.پس چه گمان مى‏برى به توبيخى كه هزاران سال امتداد دارد.و به نفخه عذاب جهنمى كه هزار سال دردش باقى است. و گزيدن مارها و عقربهائيى كه چهل حزيف كه هر حزيف ٨٠ سال است اثر درد و رنجش مى‏ماند.و چه نسبتى است ميان بالاترين قصر دنيا و پائين‏ترين مسكن بهشت.

و چه نسبتى ميان بالاترين و فاخرترين لباسهاى دنيا و سندس و استبرق بهشت و همچنين ساير نعمتهاى دائمى آن جهان به طور كلى نه عذابهاى و رنجهاى دنيا با كوچكترين عذاب آخرت قابل مقايسه است نه نعمتهايش. بلكه اگر به ديده بصيرت در اين مثل تامل و تدبير كنى و فكرت را به جولان بيندازى خواهيد دانست كه آن مرد كريم بزرگ بلكه جميع عقلا از آن مرد فقير خرابه نشين به صرف تسليم نمودن فرزند خويش راضى نمى‏شد بلكه بايد علاوه بر تسليم نمودن فرزند و راضى شدن به اين امر از آن مرد كريم تشكر نيز بنمايد و اظهار ثنا و ستايشى كه در خور حال او است بكند زيرا حق نعمت چنين اقتضائى دارد.

## وجه چهارم بى صبرى باعث انحطاط آدمى از مقام رضا

همانا جزع وبيتابى كردن در مرگ فرزند باعث انحطاط بزرگى از مرتبه رضا به قضاء خدا است و موجب محروميت و خسران عظيمى است و خداوند متعال كسى را كه به قضاء او غضبناك و به مقدرات الهى اعتراض كند مذمت كرده است و فرمود : من لم يرض بقضائى و لم يصبر على بلائى فليعبد ربا سواى يعنى كسى كه به قضاء من راضى نشود و بر بلائم صبر نكند خدائى را غير از من عبادت كند.و هنگامى كه موسى عليه السلام عرض كرد پروردگارا مرا به چيزى كه رضاى تو در آن است راهنمائى فرما خداوند متعال فرمود : ان رضاى فى رضاك بقضائى يعنى رضاى من در اين است كه توبه قضاء من راضى باشى.

و در قرآن كريم فرمود : رضى الله عنهم و رضواعنه خدا از ايشان راضى و ايشان نيز از خدا راضى شدند.و خداوند متعال به داودعليه السلام وحى فرمود : يا داود واريد و انما يكون ما اريد فان سلمت لما اريد كغيتك ما تريد و ان لم تسليم ما اريد اتعبتك فيما تريد ثم لايكون الا ما اريد.يعنى اى داود تو اراده مى‏كنى و من هم اراده مى‏كنم و آنچه كه خواسته و اراده من است به وجود مى‏آيد.پس اگر در برابر اراده من تسليم شدى خواسته ات را كفايت مى‏كنم و اگر در برابر اراده من تسليم تسليم نشوى تو را در اراده‏ات به تعب و رنج مى‏اندازم و آخرهم حز اراده و خواسته من واقع نخواهد شد. و نيز خداوند متعال در قرآن مجيد فرمود : لكيلاتا سوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم (٧) ( (هر مصيبتى كه به شما مى‏رسد قبلا در لوح محفوظ ثبت شده است)) تا اينكه شما بر آنچه از دستتان مى‏رود تاسف نخوريد و به آنچه خدا به شما عطا مى‏كند مغرور و دلشاد نگرديد.

بدان كه همانا رضا به قضاء خداى متعال ثمره محبت به خداست زيرا هر كس چيزى را دوست بدارد به كار او نيز راضى است و رضايت عبد از خدا دليل بر رضاى خداوند متعال از عبد است. رضى الله عنهم و رضوا عنه و اين مقام و مرتبه يعنى راضى بودن عبد از خدا و راضى بودن خدا از او كامل‏ترين سعادات و بالاترين كمالات است و صاحب اين مقام هميشه راحت و آرام است و هيچگاه تزلزل و اضطراب ندارد زيرا در او چيزى به عنوان خواستن و نخواستن وجود ندارد و خواستن و نخواستن براى او يكى است يعنى همواره تسليم ارائه و خواسته خداست از خودش چيزى اعمال نمى‏كند كه اگر به مرادش نرسيد ناراحت شودو رضوان من الله اكبر (٨) ان ذالك لمن عزم الامور (٩) رضايت و خشنودى خدا بزرگتر است. اين از استوارترين و محكم‏ترين امور است. و در آينده نزديك انشاء الله در اين زمينه در باب رضا يعنى باب سوم اين كتاب بحث مى‏گردد.

گريه كردن بر مرگ اقارب اگر متضمن اعتراض نباشد عيبى ندارد

بدانكه گريه كردن با رضا و خشنودى منافات ندارد و موجب سخط وخشم نيست و اين كار مربوط به قلب است و در آينده نيز در اين زمينه يعنى باب چهارم اين كتاب بحث مى‏شود و از اين قبيل است گريه انبياء و ائمه عليه السلام بر فرزندان و دوستانشان زيرا گريه براى انسان يك امر طبيعى و مادامى كه متضمن خشم و اعتراض به كار خدا نباشد عيبى ندارد.

## وجه پنجم مصائب و مشكلات انبياء و اولياء از همه بيشتر بود

پنجمين چيزى كه موجب رضا و خشنوديست اين است كه صاحب مصيبت نظر كند به اينكه در خانه ايست كه طبيعت آن بر تيرگى و سختى و سرشتش بر مصائب و بلا ساخته شده است. پس آنچه كه از بلاها و مصائب در دنيا واقع مى‏شود به مقتضاى ذات و طبيعت آن است. و اگر بر خلاف اين مطلب واقع شود خلاف عادت است و آن به خاطر چيز ديگرى است مثلا : بر كافر و دشمنان خدا در دنيا كمتر مصائب و بلا واقع مى‏شود و اين ربطى به اصل طبيعت دنيا ندارد.مخصوصا بلا و گرفتارى بزرگان و مردان شريف مانند انبياء اوصياء و اولياء از سايرين بيشتر بود. شدائد و سختيهاى آنها به قدرى بود كه كوهها از تحمل آن عاجز بودند اين مطلب از كتابهاى بسيارى كه در اين زمينه نوشته معلوم است. رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : الدنيا سجن المومن و جنة الكافر دنيا زندان مومن و بهشت كافر است و گفته‏اند كه در دنيا لذت حقيقى وجود ندارد بلكه لذت دنيا راحت شدن و نجات يافتن از رنج است، و بهترين لذت دنيا مباشرت با زنان است كه از نتيجه آن فرزند ايجاد مى‏گردد.

و اين لذت چقدر سختى و رنجها را به دنبال دارد كه كمترين آنها ضعف قواى بدنى و خستگى و فرسودگى است و وقتى كه فرزند به وجود مى‏آيد دردهاى او بر لذاتش فزونى مى‏يابدو سرورش به يك دهم حسرتهايش نمى‏رسيد و كمترين آفاتش در حقيقت فراق وجدائى به هنگام مردان اوست آن فراقى كه دلها را پاره و بدنها را از بين مى‏برد و نابود مى‏سازد.پس هر چه را كه كنى در دنيا آب است در حقيقت آب نيست بلكه سراب و آب نماست، و عماراتش اگر چه نيكو باشد روبه خرابى است و مالش اگر چه شخص جاهل به آن مغرور مى‏گردد رو به نابودى است. و كسى كه در آب فروان شناورى مى‏كند نبايد از رطوبت ناراحت شود و حزع و فزع كند زيرا طبع آب بر رطوبت است و كسى كه خودش را در ميان دوصف جگنده‏ها داخل كند بدون ترس و وحشت نيست. زيرا طبيعت قرار گرفتن درد وصف جنگنده ترس و وحشت است و از عجائب اين است كه كسى دستش را در دهان افعيها داخل كند و خودش را از گزيدن آنها مصون بدارد و منكر آسيب رساندن آنها شود و عجيب‏تر اين است كه كسى از چيزى كه طبعش بر ضرر بنا شده است تقاضاى منفعت نمايد.و چه نيكو است گفتار يكى از فضلاء در مرثيه فرزندش :

طبعت على كدروانت تريدها

صفوا من الاقذارو الاكدار

و مكلفوا الايام ضد طبا عها

متطلب فى الماء جذوة نار

آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

و اذا رجوت المستحيل فانما

تينى البناء على شفيرهار

يعنى طبع دنيا و روزگار بر تيرگى بنا شده است در حالى كه تو از آن توقع صافى از كثافات و كدورتها دارى. و كسى كه روزگار را بر ضد طبعش تكليف كند يعنى آسايش و راحتى از او طلب كند مانند كسى است كه در آب تقاضاى شعله آتش كند. هرگاه آرزوى چيز محال و غير ممكن نمائى مانند اين است كه لب پرتگاه ساختمان بنا كنى. يكى از عرفا گفته است : بر مصيبت ديده سزاوار است كه مصيبت را بر خودش سهل و آسان نمايد و از اينكه همه چيز در اين دنيا فانى مى‏گردد و مسيرهها به پايان مى‏رسد غافل نباشد و در حقيقت دنيا خانه كسى است كه در آن جهان خانه ندارد و مال كسى است كه مال ندارد،جمع مى‏كند آن را كسى كه عقل ندارد،و براى آن سعى كوشش مى‏كند يعنى حرص مى‏ورزد كسى كه اعتماد و يقين ندارد،و به جهت آن دشمنى مى‏كند كسى كه دانائى ندارد،و بر آن حسد مى‏برد كسى كه بصيرت ندارد،كسى كه در دنيا صحت دارد رنجور و كسى كه مريض است افسرده، و فقير دنيا محزون و غنى‏اش مفتون است. بدان كه تو در اين دنيا براى غرض خاصى خلق شدى و بيهوده و بيغرض خلق نشدى زيرا خداوند متعال از عبث و بيهوده كارى منزه است و فرمود :

و ما خلقت الجن و الانس الاليعبدون (١٠) ما جن و انس را جز اينكه مرا پرستش كنند نيافريديم.

و خداوند دنيا را محل كسب و تجارت آخرت قرار داده است و سرمايه آن تجارت را اعمال صالح و وقت آن را مدت عمر مقرر فرموده. و جدا اين مدت نسبت به آنچه كه كسب مى‏شود و آن عبارت است از سعادت ابدى بى پايان كوتاه است. پس اگر مشغول كسب اين تجارت شوى و مانند مردان بزرگ بيدار باشى و همانند مردان دلاور كمر همت ببندى و بكار خود اهتمام ورزى اميد است كه به نصيب و بهره خود نائل گردى پس عمرت را در اهتمام به غير آن چه كه براى آن خلق شدى ضايع مكن و اوقات شريف عمرت را غنيمت بشمار و گرنه عمرت از بين مى‏رود و فائده‏اى عائدت نمى‏گردد. زيرا غايب عود نمى‏كند و ميت بازگشت نمى‏نمايد يعنى عمر از دست رفته بر نمى‏گردد و از سعادتى كه براى آن خلق شدى محروم مى‏گردى. و وقتى در آن جهان درجات سابقين و پيشتازان را ببينى و منازل آنها را مشاهده نمائى در حسرت و مغبونيت محروميت دائمى فرو مى‏روى و هيچگاه حسرتت تمام نمى‏شود چون قابل جبران نيست. و در حالى خودت در انجام اعمال كوتاهى كردى و خود را از اين تجارت پر سود محروم نمودى. پس بنابراين آن دردو رنج كوتاه مدت دنيا را با اين درد و رنجهاى دراز مدت بى پايان قيامت مقايسه كن و هر كدام از اين دو كه برايت سخت‏تر و مضرتر است از خود دفع كن با اينكه دفع سبب اين يعنى رنجهاى آخرت را داراى ولى قدرت دفع سبب رنجهاى دنيا را ندارى كما اينكه حضرت على عليه السلام به اشعب بن قيس كه در مرگ فرزندش بيتابى مى‏كرد فرمود :

ان صبرت جرى عليك القضاء و انت ما حور و ان لم تصبر جرى عليك القضاء و انت مازور.فاغتنم شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك و اجعل الموت نصب عينك و استعدله بصالح العمل ودع الاشتغال بغيرك فان الموت ياتى اليك دونه .

يعنى اگر صبر كنى مقدرات بر تو جارى مى‏شود و تو پاداش خواهى داشت، و اگر صبر نكنى و بى تابى نمائى بازهم مقدرات مسير خود را طى مى‏كند و وزر و گناه بر تو خواهد بود.پس جوانيت را قبل از پيرى و صحت را قبل از مرضت غنيمت بشمار،و مرگ را هميشه نصب العين خود قرارده و خود را با عمل صالح مهيا و آماده آن نما و از اشتغال بغير خود بپرهيز زيرا مرگ به طرفت مى‏آيد. و در قول خداوند تامل و تدبير كن كه فرمود : و ان ليس للانسان الا ماسعى و ان سعيه سوف يرى (١١) نيست براى انسان جز آنچه را سعى كرده و زود است كه سعيش را ببيند.

مقصود از سعى در آيه عمل انسان و منظور از رويت مشاهده عمل در روز قيامت است - تفسير الميزان پس آرزويت راكوتاه و عملت را اصلاح و نيكو كن زيرا بيشترين چيزى كه باعث اهتمام و دلبستگى به اموال و اولاد مى‏گردد آرزوى طولانى است. و پيغمبر اسلام به يكى از اصحاب خويش فرمود : اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالسماء و اذا امسيت فلا تحدث نفسك بالصباح و خذمن حياتك لموتك و من صحتك لسقمك فانك لاتدرى ما اسمك غدا. يعنى چون صبح كنى فكر شب را مكن و چون شب كردى فكر صبح را مكن و از زندگانى خود براى مرگ و از صحتمندى و سلامتت براى روز بيماريت ذخيره بردار زيرا چه ميدانى كه فردا نام تو در ميان چه طائفه خواهد.گروه مردگان يا زندگان.

و حضرت على عليه السلام فرمود : ان اشد ما اخاف عليكم خصلتان اتباع الهوى و طول الامل فاما اتباع الهوى فانه يعدل عن الحق و اما طول الامل فانه يورث الحب للدنيا ثم قال : الا ان الله يعطى الدنيا لمن يحب و يبغض و اذا احب عبدا اعطاه الايمان. الا ان للدين ابناء و للدينا ابناء فكونوا من ابناء الدين و لا تكونوا من ابناء الدنيا الا ان الدنيا قداتحلت مولية، الا ان الاخرة قدار تحلت مقبلة، الاوانكم فى يوم عمل ليس فيه حساب. الاوانكم توشكون فى يوم حساب ليس فيه عمل. از دو خصلت بيش از هر چيز مى‏هراسم يكى پيروى از هوا و هوس، و ديگرى آرزوى دور و دراز و طولانى. اما پيروى از هوا و هوس انسان را از را ه حق باز مى‏دارد، و آرزوى دراز موجب دلبستگى به دنياست. سپس حضرت فرمود : آگاه باشيد كه خدا دنيا را به دوست و دشمن خود عطاء مى‏كند و هرگاه بنده‏اى را دوست بدارد ايمان به او عطاء مى‏كند هشيار باشيد كه دين و دنيا هر كدام فرزندانى دارند، بكوشيد كه از فرزندان دين باشيد نه از فرزندان دنيا. به هوش باشيد كه دنيا پشت كرده و مى‏رود، و آخرت به طرف شما مى‏آيد. بيدار باشيد كه امروز وقت عمال است نه حساب و فرداى قيامت روزحساب است نه عمل. بدان كه همانا محبوبى از تو جدا مى‏شود يعنى فرزندت وفات مى‏كند و حسرت و درد داغ او بر دلت باقى مى‏ماند و وقتى كه با تو بود همه گونه رنج و زحمت و مشقت برايت فراهم مى‏كرد و همواره به خاطر او يا بر عليه او به غليظ مى‏آمدى و ناراحت مى‏شدى و براى اينكه از اين ناراحتى نجات يابى در جستجوى دوستى غير از او بودى و سعى مى‏كردى كه داراى اين صفات باشد كه هم نشينى‏اش نيكو پيوستگى‏اش دائم و همدمى او زياد و نفعش كامل باشد.

پس اگر به مرادت رسيدى و دوست دارى صفات مذكور را يافتى ظفرمند و پيروزى او همان كسى است كه سزاوار است مقصد نهائى تو باشد و لازم است از او محافظت كنى و به او اهتمام ورزى و اوقات خود را صرف او نمائى و اوست غايت هر محبت و منتهاى هر مقصد و آن نيست مگر اشتغال به خدا و صرف همت به او و واگذارى هر چه كه در اين مسير به انسان وارد مى‏شود به سوى او زيرا اين علامت دوستى خداوند متعال است كه فرمود : يجبهم و يحبونه‏ (١٢) و الذين آمنوا اشد حبالله (١٣) يعنى خدا ايشان را دوست دارد و ايشان نيز خدا را دوست دارند و كسانيى كه ايمان آورده‏اند محبتشان از براى خدا و پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم محبت خدا را از شرائط ايمان قرار داده فرمود : لايومن احدكم حتى يكون الله و رسوله احب اليه مما سواهما و لايتحقق الحب فى احدكم لاحد مع كراهته لفعله و سخطه به بل مع رضاه به على كل وجه بل على وجه الحقيقه لاعلى وجه التكلف و التعنت. يعنى هيچ يك از شما ايمان نياورد مگر اينكه خدا و رسول او در نزدش از همه محبوبتر باشند و محبت كسى در قلب هيچكدام از شما واقع نمى‏شود در حالى كه از كار او ناراحت و غضبناك مى‏شود بلكه محبتش وقتى در قلب شما جايگزين مى‏گردد كه در تمام حالات وجهات از كار او راضى باشيد آن هم نه به صورت ناراحتى و تكليف بلكه حقيقتا و قلبا بدون هيچ گونه مشقت و سختى.

و در اخبار حضرت داود عليه السلام وارد شده است كه خداوند متعال به او فرمود : اى داود من دوست كسى هستم كه او نيز مرا دوست داشته باشد و همدم كسى مى‏باشم كه او نيز همدم من باشد، و مونس كسى هستم كه او نيز به ذكر من مانوش باشد،و رفيق و مصاحب كسى مى‏باشم كه او نيز رفيق من باشد،و كسى را بر مى‏گزينم كه او نيز مرا بر گزيند،و مطيع كسى هستم كه مرا اطاعت كند،و هر كس قلبا مرا دوست بدارد حيات و زندگانى اى به او مى‏دهم كه به هيچ كس قبل از او ندادم، و كسى كه حقيقتا در جستجوى من باشد مرا خواهد يافت، و كسى كه در پى غير من باشد هرگز مرا نخواهد يافت. پس اى اهل زمين غرور و تكبر را از خود دور سازيد و به سوى كرامت و مصاحبت و مجالست و موانست من بشتابيد و با من مانوس شويد تا من نيز با شما مانوس شوم و به سوى محبت و دوستى شما بشتابم.

 و خدايى تعالى به يكى از صديقين وحى كرد كه در ميان بندگان من كسانى هستند كه مرا دوست دارند و من نيز آنان را دوست مى‏دارم، آنان به من مشتاقند ومن نيز به آنان اشتياق دارم آنان هميشه به ياد منند و من به ياد آنانم آنان به من نظر دارند و من هم با آنان نظر دارم اگر راه آنان را بپيمائى تو را نيز دوست مى‏دارم و گرنه دشمنت خواهم شد.

آن صديق عرض كرد پروردگارا علامت آنان چيست ؟ خداوند فرمود : آنان در روز چشم به سايه مى‏دوزند همانگونه كه چوپان مهربان چشم به گله خود مى‏دوزد،و به آرزوى غروب آفتابند همان گونه كه پرونده به هنگام غروب به آرزوى بازگشت به لانه خويش است. همين كه شب فرا مى‏رسد و تاريكى آنها را در بر مى‏گيرد و بسترها گسترده و تختخوابها برافراشته مى‏گردد و هر دوستى با محبوب مورد علاقه خود خلوت مى‏نمايد آنگاه آنان رو به من مى‏ايستاند و با كلام من مناجات مى‏كنند و به راز و نياز مى‏پردازند و به خاطر نعمتهائيى كه به آنها داده‏ام.

گاهى فرياد مى‏زنند و گريه مى‏كنند و گاهى ناله و شكايت مى‏نمايند و اين را در حال نشسته و ايستاده و در حال ركوع و سجود انجام مى‏دهند مى‏بينم كه به خاطر من چه رنجى را تحمل مى‏كنند و مى‏شنوم كه از محبت من و در فراق چه شكايت‏ها دارند كمترين چيزى كه به آنها عطا مى‏كنم سه چيز است- : ١.قدرى از نور خودم را در دل آنان مى‏اندازم كه در پرتو آن از من خبر مى‏دهند همانگونه كه من از آنها خبر مى‏دهم. ٢.اگر آسمانها و زمين و آنچه در آنها است در ميزان عمل آنها باشد باز آن را براى آنان اندك مى‏شمارم. ٣.روى به سوى ايشان مى‏كنم و كسى را كه من رو به او مى‏كنم هيچ كس نمى‏داند كه چه مى‏خواهم به او عطا كنم. در اينجا كلام را در مورد مقدمه قطع مى‏كنيم و وارد بابها مى‏شويم.

## باب اول : در بيان عوضها

بدان كه خداوند متعال عادل و كريم و غنى مطلق است به كمال ذات و جمال صفاتش شايسته نيست كه بر بنده مومن خود در دنيا بلائى و او ناچيز نازل كند و عوض آن را زيادتر از آنچه بر عبد وارد نمود ندهد،زيرا اگر در برابر آن بلا هيچ عوض ندهد ظالم است و اگر به مقدار بلاعوض دهد عابث و بيهوده كار است تعالى الله عن ذالك علوا كبيرا، خداوند متعال از ظلم و عبث پاك و منزه است. و در اين زمينه يعنى در اينكه خدا در عوض چيزى كه از انسان مى‏گيرد چندين برابر عطاء ميفرمايد اهبار و احاديث بسيارى وارد شده كه از جمله آنها اين است :

١ ان المومن لويعلم ما اعدالله له على البلاء لتمنى انه فى دار دنيا قرض با لمقاريض ... رسول اكرم ص) فرمود : اگر مومن بداند كه خداوند چه پاداش بزرگى در برابر بلا برايش آماده كرده آرزو مى‏كند كه در دنيا او را بإ؛ مقراضها تكه تكه كنند. اين حديث مفصل است و ما به ذكر آنچه كه مربوط به اين مطلب است اكتفاء نموديم و اين را متجاوز از سى نفر از صحابه از رسول اكرم صلى الله عليه و آله روايت كرده‏اند.

٢ روى الصدوق رحمة الله با سناده الى عمربن عتبه السلمى قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم يقول : ايما رجل قدم ثلاثة اولاد لم يبلغوا الحنث او امراة قدمت ثلاثة اولاد فهم حجاب يسترونه عن النار. صدوق عليه الرحمه به اسناد خود از عمربن عتبه سلمى روايت كرده است كه او مى‏گويد : از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنيدم مى‏فرمود : يعنى سه فرزند آنها به حد بلوغ بميرند آن فرزندان حجابى مى‏شوند كه پدر و مادر خويش را از آتش جهنم حفظ مى‏كنند و با پوشش خود مانع آتش دوزخ مى‏شوند.

## پاداش كسى كه سه كودكش بميرند

٣. عن ابى ذر زضى الله عنه قال ما من مسلمين يقدمان عليهما ثلاثة اولاد لم يبلغوا الحنث الا ادخلهما الله بفضل رحمته. ابوذر رضى الله عنه گفت : هيچ مرد وزن مسلمانى نيست كه فرزند نابالغ آنها برايشان پيشى جويند يعنى قبل از پدر و مادر بميرند مگر آنكه خداوند به فضل و رحمت خويش آن زن و مرو را در بهشت داخل فرمايد حنث به كسرحاء يعنى گناه ،پس معنى عبارت لم يبلغوا الحنث چنين مى‏شود يعنى فرزندانى كه هنوز به سنى كه گناه برايشان نوشته شود نرسيده‏اند.

پاداش كسى كه در مرگ فرزند صبر كند

٤ و با سناده الى جابرعن ابى جعفر محمدبن على الباقر عليهما السلام قال : من قدم اولاد يحتسبهم عندالله تعالى احجبوه من النار باذن الله تعالى عزوجل. مرحوم صدوق به اسناد خود به جابر از امام باقر عليه السلام روايت كرد كه آن حضرت فرمود : هركس فرزندان از فرزندانى از پيش بفرستد و آنها را به حساب خدا بگذارد يعنى در مصيبت آنها براى خدا صبر كند آنها او را از آتش جهنم به اذن خداوند متعال حفظ مى‏كنند.

برترى يك فرزند از پيش فرستاده از هفتاد فرزند مجاهد بعد از خود

٥ و با سناده الى على بن مسير عن ابى عبدالله عليه السلام قال : ولد واحد يقدمه الرجل افضل من سبعين يخلفهم من بعده كلهم قدر كبوا الخيل و قاتلو فى سبيل الله. و نيز صدوق رضوان الله عليه به اسناد خود به على بن ميسر از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود : اگر مرد يك فرزند پيش بفرستد بهتر از اين است كه هفتاد فرزند بعد از خودش باقى بگذارد و تمام آنها سوار بر اسبان شوندو در راه خدا جهاد كنند.

پاداش مؤمن در مرگ فرزند بهشت است

٦ و عنه عليه السلام ثواب المومن من ولده الجنة صبرا و لم يصبر. امام صادق عليه السلام فرمود : ثواب و پاداش مومن در مرگ فرزندش بهشت است خواه در مصيبت فرزند خود صبر كند، خواه صبر نكند.

## پاداش مصيبت ديده بهشت است

٧ و عنه عليه السلام : من اصيب بمصيبة جزع عليها او لم يحزع صبر عليها اولم يبصر كان ثوابه من الله الجنة و نيز از امام صادق عليه السلام روايت شده است فرمود : هر كس مصيبتى بر او وارد شود در برابر آن جزع و بيتابى كند و چه نكند و چه صبر كند چه نكند پاداش او ار طرف خدا بهشت است. و عنه عليه السلام : ولد واحد يقدمه الرجل افضل من سبعين ولدا يبقون بعده يدركون القائم عليه السلام و ايضااز امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمود : اگر مرد يك فرزند از پيش بفرستد بهتر است از هفتاد فرزندى كه بعد از خودش باقى بماند كه امام زمان عليه السلام را درك كنند.

## بلا در جان فرزند و مال باعث آمرزش گناهان است

٩. روى الترمدى با سناده الى النبى صلى الله عليه وآله انه قال : ما نزل البلاء با المومن و المومنة فى نفسه و ولده و ما له حتى يلقى الله عزوجل و ما عليه خطية ترمدى به اسناد خود پيغمبر صلى الله عليه و آله روايت مى‏كند كه آن حضرت فرمود : هيچ بلائى در جان و فرزند و مال مرد و زن مومن نازل نمى‏شود مگر اينكه خداى عزوجل را ملاقات مى‏كند در حالى كه هيچ گناهى بر او نباشد يعنى بلاء در جان و فرزند و مال باعث پاك شدن گناهان است.

خداوند بوسيله بلا بنده را به مقام در آن جهان مى‏رساند

١٠ عن محمدبن خالد السلمى عن ابيه عن جده و كانت له صحبة قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم يقول : ان العبد اذا سبقت له عندالله تعالى منزله و لم يبلغها بعمل ابتلاه الله فى جسده اوفى ماله اوفى ولده ثم صبر على ذالك حتى يبلغه المنزلة التى سبقت اليه من الله عزو جل محمدبن خالد سلمى از پدر و جدش نقل مى‏كند و جدش رفيقى داشت كه مى‏گفت : از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم كه فرمود : هرگاه براى بنده در نزد خداوند متعال منزلت و مقامى آماده شود كه بنده به وسيله عمل نتواند به آن برسد خداوند او را در بدن يا مال يا فرزندش مبتلاء مى‏كند سپس بنده در برابر بتلاتات صبر نمايد تا اينكه خداوند او را به آن منزلتى كه قبلا برايش آماده كرده بود نائل فرمايد :

## پنج چيز ارزشمند و پر قيمت

١١ عن ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول : بخ بخ خمس ما اثقلهن فى الميزان لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اكبر و الولدا الصالح يتوفى للرجال فيحتسبه به به از پنج چيز كه چقدر در ميزان سنگين و پر قيمت است و آن پنج چيز عبارتند از : ١ لا اله الا الله ٢ سبحان الله ٣ الحمدلله ٤ الله اكبر ٥ فرزند صالح از مرد فوت كند و او آن را به حساب خدا بگذارد و براى خدا صبر كند. بخ بخ كلمه‏اى است كه هنگام مدح و خرسندى از چيزى گفته مى‏شود و تكرار آن براى مبالغه است، و گاهى مشدد مى‏گردد در اين صورت به معنى تفخيم و تعظيم از امرى است. يحتسبه يعنى آن فرزند فوت شده را به حساب خدا بگذار و براى رضاى خدا صبر كند كه خدا كفايتش مى‏كند.

## قضيه خواب پيامبرصلى الله عليه و آله در كودكان وفات يافته

١٢ عن عبدالرحمن بن سمره عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نقل كرد كه آن حضرت فرمود : من در عالم رويا قضيه عجيبى ديدم سپس حضرت حديث طولانى و مفصلى را ذكر كرد و در ضمن آن حديث گفت : مردى از امتم را ديدم كه ميزان عملش سبك بود سپس اطرافش آمدند و ميران عملش را سنگين و ارزشمند كردند. فرط فرط بفتح فاء وراء به فرزندانى نا بالغى گفته مى‏شود كه قبل از پدر و مادر بميرد جمعش افراط است (١٤) افراط در اصل به كسانى مى‏گويند كه قبل از كاروان به سوى آب مى‏روند تا اسباب و مقدمات آب را براى اهل كاروان آماده نمايند.

تحصن سقط جنين كنار درب بهشت

١٣عن سهل بن حنيف رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم : تزوجوا فانى مكاثر بكم الامم يوم القيمه ان السقط ليظل محبنطئا على باب الجنة فيقال له ادخل يقول : حتى يدخل ابواى سهل بن حنيف رضى الله عنه از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نقل كرده كه آن حضرت فرمود : ازدواج كنيد تا نسلتان زياد شود زيرا من به كثرت شما در روز قيامت بر ساير امم افتخار و مباهات مى‏كنم حتى جنين سقط شده خشمگين بر در بهشت مى‏ايستد، به او مى‏گويند برو در بهشت ،مى‏گويد : تا پدر و مادرم پيش از من به بهشت نروند قدم در بهشت نخواهم گذاشت. (١٥) سقط بچه‏اى كه ناتمام از شكم مادرش خارج شود (محبنطئا) غضبناك و خشمگين

## اعتصاب و تحصن سقط جنين جهت شفاعت پدر و مادر

١٤ عن معوية بن جيده القشيرى عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال : سوداء ولود خير من حسنا لا تلدانى مكاثر بكم الامم حتى ان السقط ليظل محبنطئا على باب الجنتة فيقال له ادخل الجنه. فيقول : انا و ابواى فيقال : انت و ابواك معاويه بن جيده قيشرى از نبى اكرم صلى الله عليه‏و آله وسلم نقل كرد كه آن حضرت فرمود : زن سياه فرزند زا از زن زيباى نازابهتر است، زيرا من به كثرت شما بر ساير امتها مباهات مى‏كنم حتى اينكه فرزند سقط شده با حالت ناراحتى و چشم انتظارى بر در بهشت مى‏ايستد ،به او مى‏گويند : برو به بهشت طفل سقط شده در جواب مى‏گويد : من تنها داخل نمى‏شوم بلكه با پدر و مادرم وارد مى‏شوم آنگاه به او گفته مى‏شود تو و پدر ومادرت برويد به بهشت.

## شفاعت سقط جنين پذيرفته مى‏شود

١٥ عن عبدالملك بن عمروعمن حدثه ان رجلا اتى النبى صلى الله عليه و آله وسلم فقال : يا رسول الله تزوج فلانة ؟ فنهاه رسول الله (ص) عنها. ثم اتاه ثانية فقال يا رسول الله اتزوج فلانة ؟ فنهاه عنها. ثم اتاه ثالثه فقال : رسول الله (ص) سوداء و لودا حب الى من عاقر حسناء ثم قال : صلى الله عليه وآله و سلم : اما عملت انى مكاثر بكم الامم حتى ان السقط ليبقى محبنطئا على باب الجنة فيقال : له ادخل فيقول : لا حتى يدخل ابواى فيشفع فيهما فيدخلان الجنة. از عبدالملك بن عمر روايت شده است كه مردى خدمت پيغمبر اسلام صلى الله عليه و آله وسلم آمد عرض كرد اى رسول خدا آيا با فلان (كه ظاهر زنى زيبا ولكن عاقر و نازا بود) ازدواج بنمايم ؟

حضرت فرمود : نه آن مرد رفت و دومرتبه خدمت حضرت آمد و گفت : اى رسول خدا آيا با فلان زن ازدواج بكنم ؟ حضرت فرمود : نه. آن مرد رفت و مرتبه سوم آمد پيامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود : زن سياه زاينده نزد من بهتر است از زن زيباى نازا سپس فرمود : مگر نمى‏دانى كه من به كثرت شما بر ساير امتها مباحات مى‏كنم ؟ حتى اينكه فرزند سقط شده با حالت غضب و ناراحتى بر در بهشت مى‏ماند به او مى‏گويند برو به بهشت مى‏گويد : تا پدر و مادرم نروند من پا در بهشت نمى‏گذارم در مورد پدر و مادر شفاعت و وساطت مى‏كند و شفاعتش مورد قبول درگاه خداوند واقع مى‏شود و پدر و مادرش نيز به بهشت مى‏روند.

١٦عن سهل بن الحنظلة و كان لا يود له و هو ممن بايع تحت الشجرة قال : لئن يولدلى فى الاسلام ولد و يموت سقطا فاحتسبه احب الى من ان يكون لى الدنيا و ما فيها. سهل حنطله از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه و آله بود و صاحب فرزند نمى‏شد و از جمله كسانى است كه زير درخت با پيامبر صلى الله عليه و آله بيعت كرده است او مى‏گفت : اگر خداوند در اسلام به من فرزندى عنايت كند و آن فرزند در حال سقط از دنيا برود و من آن را به حساب خدا بگذارم نزد من از دنيا و آنچه در آن است بهتر مى‏باشد. (١٦)

## فرزند تازه زائيده مادر خود را به سوى بهشت مى‏كشد

١٧ عن عبادة بن الصامتان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال : النفساء يجرها ولدها يوم القيامة بسررها الى الجنة عباده بن صامت از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نقل مى‏كند كه آن حضرت فرمود : زن تازه زائيده را فرزند خود در قيامت به سررش به طرف بهشت مى‏كشد .نفساء به ضم نون و فتح فاء زنى كه تازه زائيده باشد سر به كسر و فتح سين آن چيزى است كه قابله آن را از ناف نوزاد قطع مى‏كنند، يعنى فرزندى كه هنوز سره‏اش قطع نشده باشد.

برترى يك كودك پيش فرستاده از صد فرزند مجاهد

١٨ عن عمربن شعيب عن ابيه عن جده قال : قال رسول الله من قدم من صلبه ولده لم يبلغ الحنث كان افضل من ان يخلف من بعده ماة كلهم يجاهدون فى سبيل الله لا تسكن روعتهم الى يوم القيامة. عمربن شعيب از پدر و جدش روايت مى‏كند كه حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله فرمود : كسى كه يك فرزند به حد بلوغ نرسيده از صلب خويش قبل از خود بفرستد يعنى فرزندش قبل از بلوغ بميرد بهتر است از اينكه صد فرزند بعد از خود به جاى بگذارد كه همه آنها در راه خدا جهاد كنند و تا روز قيامت لحظه ای قلبشان از جهاد در راه خدا آرا م نگيرد.

برترى يك سقط جنين پيش فرستاده از صد فرزند مجاهد بعد از خود

١٩عن الحسن قال : قال رسول الله (ص) : لئن اقدم سقطا احب الى من ان اخلف ماة فارس كلهم يقاتل فى سبيل الله. حسن از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل مى‏كند كه آن حضرت فرمود : اگر يك فرزند سقط شده از پيش بفرستم برايم بهتر است از اينكه صد فرزند جنگنده از خود باقى بگذارم كه همه آنها در راه خدا جهاد كنند.

سخنان رسول اكرم صلى الله عليه و آله به زبير در اهميت فرزند از پيش فرستاده

٢٠ عن ايوب بن موسى از بنى اكرم صلى الله عليه و آله و سلم نقل مى‏كند كه آن حضرت به زبير فرمود : اى زبير اگر يك فرزند سقط شده از پيش بفرستى بهتر است از اينكه صد فرزند از خود به يادگار گذارى كه همه آنها سوار بر اسب شوند و در راه خدا جهاد كنند.

تحصن اطفال در قيامت و خطاب پروردگار به آنها

٢١ عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه قال : يقال : للولدان يوم القيامة ادخلو الجنة فيقولون يا رب حتى يدخل ابائنا و امهاتنا قال : فيابون فيقول الله عزوجل : مالى اراهم محبنطئين ادخلوا الجنة. فيقولون : يا رب ابائنا فيقول تعالى : ادخلوا الجنة انتم و ابائكم. از رسول اكرم صلى الله عليه و آله وسلم نقل شده است كه فرمود : در روز قيامت به كودكان گفته مى‏شود برويد داخل بهشت كودكان مى‏گويند : پروردگارا تا پدر و مادر ما داخل نشوند ما نمى‏رويم حضرت فرمود : كودكان از رفتن به بهشت امتناع مى‏ورزند سپس خداوند عزوجل مى‏فرمايد : چرا اين كودكان ناراحتند خطاب مى‏كنند اى كودكان برويد داخل بهشت، كودكان عرض مى‏كنند پروردگارا پدر و مادر ما داخل شوند تا ما نيز داخل شويم آنگاه خداوند حهربان شفاعت اطفال را قبول مى‏كند و از درگاه رحمت الهى خطاب مى‏رسد اى كودكان شما با پدرانتان وارد بهشت شويد.

استقبال كودكان با جامهاى شراب از پدر و مادر در قيامت

٢٢عن عبيدة بن عميرالليثى قال : اذا كان يوم القيامة خرج ولدان المسلمين من الجنة بايديهم الشراب قال : فيقول الناس لهم اسقونا اسقونإ؛'' فيقولون : ابوينا ابوينا قال : حتى ان السقط محبنطئا بباب الجنة فيقول : لا دخل حتى يدخل ابواى از عبيده بن عمير ليثى روايت شده است كه مى‏گويد : وقتى روز قيامت مى‏شود اطفال مسلمين از بهشت بيرون مى‏آيند در حالى كه در دست خود جامهائى پر از شراب بهشتى دارند آنگاه مردم محشر از شدت تشنگى به آنها مى‏گويند : اسقونا، اسقونا يعنى به ما آب به ما آب دهيد. اطفال مى‏گويند ابوينا، ابوينا، يعنى اين شرابهاى بهشتى مخصوص پدران ما است. حتى اينكه فرزند سقط شده با حالت غضب و ناراحتى كنار در بهشت تحصن مى‏كند و مى‏گويد : تا پدر و مادرم به بهشت نروند من هرگز نخواهم رفت.

منظره ديگر از تحصن اطفال در قيامت و خطاب پروردگار به آنها

٢٣ عن انس بن مالك قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم : اذا كان يوم القيامة نودى فى اطفال المومنين ان اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم ثم ينادى فيهم ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون : ربنا و والدينا معنا ثم ينادى فيهم ثانية ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون : ربنا و والدينا ثم ينادى فيهم ثالثه ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون : ربنا و والدينا فيقول : فى الرابعة و والديكم معكم فيثب كل طفل الى ابويه فياخذون بايديهم فيدخلون بهم الجنة فهم اعرف با بائهم و امهاتهم يومدذ من اولادكم الذين فى بيوتكم انس بن مالك از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نقل كرد كه آن حضرت فرمود : وقتى روز قيامت شود در ميان اطفال مومنين ندا مى‏شود كه از قبرهايتان خارج شويد آنها بلافاصله از قبرهايشان خارج مى‏شوند، سپس در بين آنها ندا مى‏شود كه فوج فوج به بهشت وارد شويد.كودكان عرض مى‏كنند پروردگارا پدر و مادر ما هم با ما بيايند سپس مرتبه دوم به آنها ندا مى‏شود كه فوج فوج به بهشت رويد،اطفال مى‏گويند : پروردگارا پدر و مادر ما هم بيايند. بعد مرتبه سوم به ايشان ندا مى‏شود كه گروه گروه وارد بهشت گرديد. كودكان نيز عرض مى‏كنند خدايا پدر و مادر ما هم با ما وارد شوند خداوند در مرتبه چهارم خطاب مى‏فرمايد : شما با پدر و مادرتان وارد بهشت شويد آنگاه هر طفلى شتابان و به سرعت به طرف پدر ومادر خويش مى‏رود و دست آنها را مى‏گيرند و به اتفاق هم داخل بهشت مى‏گردند و آن اطفال در آن روز به پدر ومادرشان آشناترند از فرزندانى كه امروز در خانه‏هاى شما هستند.زمر زمر دستجاب و گروههاى مختلفى هستند كه به ترتيب يكى پس از ديگرى مى‏روند. و بعضى گفته‏اند زمر طبقات مختلفى از شهيدان و زاهدان و عالمان و قاريان و محدثان و غير هم مى‏باشند.

## سخنان پيامبر صلى الله عليه و آله هنگام تسليت به يكى از اصحاب

٢٤عن انس بن مالك ان رجلا كان يجى و بصبى معه الى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و انه مات فاحتبس والده عن رسول الله صلى الله عليه و آله فسال عنه فقالوا مات صبيه الذى رايته معه فقال (ص) : هلا اذنتمونى ؟ فقوموا الى اخينا نعزيه فلما دخل عليه اذا الرجل حزينا و به كابة فعزاه فقال : يارسول الله (ص) كنت ارجوه لكبرسنى و ضعفى فقال رسول الله (ص) : اما يسرك ان يكون يوم القيامه بازائك فيقال له ادخل الجنه فيقول : يا رب و ابواى فلا يزال يشفع حتى يشفعه الله عزوجل فيكم و يدخلكم الجنه جميعا از انس بن مالك روايت شده است كه مردى هميشه با كودكش به نزد پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله مى‏آمد و پس از چندى فرزندش فوت شد و آن مرد از آمدن به خدمت پيغمبر صلى الله عليه و آله خودارى كرد تا اينكه پيامبرصلى الله عليه و آله از حال آن مرد جويا شد اصحاب عرض كردند آن فرزندى كه شما ديديد كه به همراه او مى‏آمد وفات كرد حضرت فرمود : چرا مرا از اين قضيه با خبر نكرديد ؟ فرمود : پس حركت كنيد تا برويم به نزد برادرمان و او را در مرگ فرزندش تسليت دهيم چون حضرت رسول صلى الله عليه و آله بر آن مرد وارد شد ديد كه خيلى اندوهگين است و قيافه‏اش از شدت ناراحتى تغيير كرده است حضرت به او تسليت گفت،عرض كرد اى رسول خدا صلى الله عليه و آله فرزندم اميد پيرى و دوران ضعف و ناتوانيم بوده است. حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود : آيا تو را مسرور و دلشاد نمى‏كند به اينكه در روز قيامت به دنبالت بيايد و به او گفته مى‏شود برو بهشت مى‏گويد : پدر و مادر من هم به بهشت روند تا من بروم و آن قدر شفاعت و وساطت مى‏كند تا اينكه خداوند عزوجل شفاعتش را مى‏پذيرد و همه شما را به بهشت مى‏برد. احتبس يعنى از آمدن به نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله خودارى كرد هلال ذنتمونى يعنى چرا مرا خبر نكرديد.كابه يعنى تغيير و انكسار نفس از شدت اندوه و ناراحتى.

ايضا سخنان پيامبر (ص) هنگام تسليت به عثمان بن مظعون

٢٥ و عن انس ايضا قال : توفى لعثمان بن مظعون رضى الله عنه ولدفا شتد حزنه عليه حتى اتخذ فى داره مسجد يتعبد فيه فبلغ ذالك النبى (ص) فقال : يا عثمان ان الله عزوجل لم يكتب علينا رهبانيه انما رهبانيه امتى الجهاد فى سبيل الله يا عثمان بن مظعون ان للجنة ثمانية ابواب و للنار سبعة ابواب افلا يسرك الاتاتى بابا منها الاوجدت ابنك بجنبه اخذا بححزتك ليشفع لك الى ربه عزوجل قال : فيقل يا رسول الله و لنا فى افرطنا ما لعثمان قال نعم لمن صبر منكم و احتسب و نيز انس بن مالك مى‏گويد : پسرى از عثمان بن مظعون وفات يافت واوشديدا از مرگ فرزند خويش محزون و اندوهناك گرديد حتى اينكه از شدت ناراحتى در خانه خود مسجدى اتخاذ كرد كه در آن مشغول عبادت بود و از خانه بيرون نمى‏رفت رسول خدا (صلى‏الله‏عليه‏وآله) از اين‏جريان باخبر شد و و به نزد او رفت و گفت : اى عثمان خداوند عزوجل رهبانيت و گوشه نشينى را بر ما ننوشت و جايز نمى‏داند همانا رهبانيت امت من جهاد در راه خداست. اى عثمان بن مظعون بهشت هشت در دارد و جهنم هفت در آيا تو خوشحال و مسرور نمى‏كند به اينكه از هيچ درى وارد نمى‏شوى مگر آنكه فرزندت را كنار آب در مى‏يابى در حالى كه به دامنت چنگ مى‏زند تا شفاعت تو را نزد پروردگار خويش بنمايد. انس بن مالك مى‏گويد : بعضى از اصحاب گفتند : اى رسول خدا صلى الله عليه و آله آيا آنچه را كه براى پيش فرستاده عثمان گفتند براى پيش فرستاده‏هاى ما هم هست يعنى همان طور كه فرموديد : طفل فوت شده عثمان بن مظعون در قيامت از او شفاعت مى‏كنند حضرت فرمود : بلى هركس از شما در مرگ فرزندخويش براى خدا صبر كند آن فرزند در قيامت از او شفاعت مى‏كند.

(١٧)گفتگوى رسول اكرم صلى الله عليه و آله با مرد فرزند مرده

٢٦ عن قرة بن اياس ان النبى صلى الله عليه و آله و سلم كان يختلف اليه رجل من الانصار مع البنه له فقال له النبى صلى الله عليه و آله : ذات يوم يا فلان تحبه ؟ قال : نعم يا رسول الله احبه كحبك ففقده النبى صلى الله عليه و آله فسال عنه فقالوا يا رسول الله مات ابنه فلما راه قال : عليه الصلوة و السلام اما ترضى (اولا ترضى) ان لا تاتى يوم القيامة بابا من ابواب الحنة الاجاء حتى يفتحه لك فقال رجل يا رسول الله اله وجده‏ام لكلنا ؟ قال : بل لكلكم. قره بن اياس مى‏گويد : مردى از انصار هميشه با كودكش خدمت رسول خدا صلى الله عليه و آله رفت و آمد ميكرد روزى پيامبرصلى الله عليه و آله عرض كرد بلى يا رسول الله او را همانند خودت دوست مى‏دارم.پس از چندى كه حضرت آن مرد را نديد حال او را از اصحاب جويا شد اصحاب عرض كردند اى رسول خدا فرزند مورد علاقه‏اش وفات كرده است. سپس وقتى كه پيامبرصلى الله عليه و آله آن مرد را ديد به او فرمود : آيا راضى و خشنود نمى‏شوى به اين كه روز قيامت به هيچ درى از درهاى بهشت نروى مگر آن كه فرزندت بيايد تا اين كه آن در را برايت بگشايد. آنگاه مردى از اصحاب گفت : اى رسول اكرم صلى الله عليه و آله آيا اين مطلب كه فرموديد تنها مخصوص اوست يا براى همه ما است ؟ حضرت فرمود : براى همه شما است.

طفل در قيامت در بهشت را بسوى پدر و مادر مى‏گشايد

٢٧ - روى البيهقى ان النبى صلى الله عليه و آله كان اذا جلس يحلق اليه نفرمن اصحابه به و كان فيهم رجل له بنى صغير يا تيه من خلف ظهره فيقعده بين يديه الى ان هلك ذالك الصبى فا متنع الرجل من الحلقه ان يحضرها تذكر اله و حز نا قال : فقعده النبى صلى الله عليه و آله قال : مالى لاارى فلانإ؛،، فقيل ابنه الذى را يته هلك فمنعه الحزن اسفا عليه و تذكر اله اين يحضر الحلقه فلقيه النبى صلى الله عليه و آله و سلم فسا له عن ابنه فاخبره بهلاكه فعزاه و قال : يا فلان ايماكان احب اليك ان تمتع به عمرك اولاتاتى غدا بابا من ابواب الجنه الا وجدته قدسبقك اليه يفتحه لك قال : يا نبى الله لا بل يسبقنى الى باب الجنه احب الى قال : فداك لك فقام رجل من الانصار رفقال : يا نبى الله اهذا لهذا خاصه‏ام من هلك له طفل من المسلمين كان له ذالك قال بل من هلك له طفل من المسلمين كان له ذالك. از بيهقى كه يكى از فقهاء بزرگ اهل سنت است روايت شده است كه هر گاه پيامبرصلى الله عليه و آله مى‏نشست گروهى از اصحاب دائره و عرب نزد آن حضرت مى‏نشستند و در ميان آنها مردى بود كه فرزند كوچكش از عقب سرش مى‏آمد و پدرش او را در آن حلقه جمعيت جلوى خود مى‏نشاند تا اين كه آن بچه از دنيا رفت و پدر او از حضور در آن حلقه جمعيت خود دارى مى‏كرد چون اگر مى‏آمد در آن حلقه مى‏نشست بياد صحنه‏اى كه بچه‏اش در آن جمع حضور داشت مى‏افتاد و متاثر و محزون مى‏شد لذا از اين جهت در آن جلسه شركت نمى‏كرد. بيهقى مى‏گويد ن پس از چند كه پيامبرصلى الله عليه و آله آن مرد را در آن جمع نيافت فرمود : فلان مرد كجاست و چرا من او را نمى‏بينم ؟ اصحاب عرض كردند آن فرزندى كه به همراهش مى‏آمد و جلوى او مى‏نشست از دنيا رفت و از شدت ناراحتى و اين كه اگر در اين جمع شركت كند بياد فرزندش مى‏افتد لذا از آمدن در اين جمع خوددارى مى‏كند.رسول اكرم صلى الله عليه و آله به ديدار او رفت و در مورد فرزندش از او پرسيد عرض كرد، فرزندم دارد دنيا را وداع كرد حضرت پس از تسليت به او فرمود : اى فلان كدام يك از اين دو چيز نزد تو بهتر است. ١- اين كه در مدت عمرت از فرزندت بهره‏مند شدى.٢- اينكه فرداى قيامت به طرف هر درى از درهاى بهشت بروى فرزندت را پيش روى خود بيابى كه بطرف درب مى‏رود تا آن را برايت بگشايد ؟ عرض كرد : اى رسول اكرم صلى الله عليه و آله دوست دارم كه در قيامت فرزندم در بهشت را بسويم بگشايد. حضرت فرمود : آن فرزند براى تو چنين است.

در اين هنگام يكى از انصار حركت كرد و گفت : اى رسول اكرم صلى الله عليه و آله اين خصيصه‏اى كه فرموديد مخصوص همين مرد است يا براى هر مسلمانى كه فرزندش وفات كند اين چنين است حضرت فرمود : هر كس از مسلمانان فرزندش بميرد آن فرزند در بهشت را بسويش مى‏گشايد.

استقبال كودك از پدر در قيامت با جامى از شراب

٢٨- عن زارة اوفى ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عزى رجلا على ابنه فقال : اجرك الله و اعظم لك الاجر فقال الرجل : يا رسول الله انا شيخ كبير و كان ابنى قد اجزء عنى فقال له النبى صلى الله عليه و آله ايسرك ان يشير لك اويتلقاك من ابواب الجنة بالكاس قال : من لى بذالك فقال : الله لك به ولكل مسلم مات ولده فى الاسلام. از زراره اوفى روايت شده است كه رسول اكرم (ص) به مردى كه فرزندش از دنيا رفته بود تسليت گفت و به او فرمود : اجرك الله و اعظم لك الاجر يعنى خداوند اجر بزرگ به تو عطاء كند آن مرد عرض كرد اى رسول اكرم صلى الله عليه و آله من پير مرد سالخورده‏اى هستم و فرزندم كفايت امور مرا مى‏نمود حضرت به او فرمود : آيا خوشحال و مسرور نمى‏كند تو را كه فرزندت در قيامت به تو و اشاره مى‏كند يا كنا درهاى بهشت با جامى از شراب بهشتى به استقبال تو بيايد، آن مرد عرض كرد چه كسى اين عنايت را بمن مى‏كند حضرت فرمود : خداوند به تو و هر مسلمانى كه فرزندش بميرد عطا مى‏فرمايد :

## خانه حمد در بهشت

٢٩- عن عبدالله بن قيس عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اذا مات ولد لعبد قال الله تعالى : لمائكته اقبضتم ولد عبدى ؟ فيقولون نعم فيقول : قبضتم ثمرة فواده ؟ فيقولون : نعم فيقول : ما ذا قال عبدى فيقولون : حمدك و استرجع فيقول الله تعالى ن ابنوا لعبدى بيتا فى الجنة وسموه بيت الحمد. از عبدالله بن قيس روايت شده است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : هر گاه فرزند بنده بميرد خداوند به ملائكه‏اش مى‏فرمايد : آيا فرزند بنده‏ام را قبض نموديد و گرفتيد ؟ ملائكه مى‏گويند بلى. سپس خداوند مى‏فرمايد : در آن هنگام بنده‏ام چه گفت : ملائكه عرض مى‏كنند : حمد و ستايش تو را مى‏نمود و كلمه استرجاع بر زبان جارى مى‏كرد، آن گاه خداوند متعال خطاب به ملائكه مى‏فرمايد : خانه‏اى در بهشت براى بنده‏ام بنا كنيد و آن را خانه حمد نام نهيد.

آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

كودكان پيش فرستاده سپر محكم براى پدر ومادر

٣٠-روى ان امرة اتت النبى صلى الله عليه و آله و سلم و معها ابن لها مريض فقالت : يا رسول الله ادع الله تعالى ان يشفى لى ابنى هذا فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هل لك فرط قالت : نعم يا رسول الله قال : فى الجاهلية قالت : بل فى الاسلام فقال : رسول الله جنة حينة در روايت است كهه زنى به خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم آمد و فرزند مريضش نيز به همراهش بود به پيامبر عرض كرد : اى رسول خدا صلى الله عليه و آله به درگاه خدا دعاء فرمائيد تا فرزندم را شفا دهد حضرت به آن زن فرمود : آيا فرزنداز پيش فرستاده دارى يعنى تا به حال فرزندى از تو فوت شده است يا نه زن عرض كرد : بلى يا رسول الله، پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود : در زمان جاهليت يا در اسلام ؟ زن گفت در اسلام رسول اكرم صلى الله عليه و آله فرمود : آن فرزند سپر محكم است يعنى نگهدارنده تو است از آتش جهنم يا از جميع ترس و وحشتهاى قيامت.

هركس در مرگ فرزند صبر كند بهشت بر او واجب مى‏گردد

٣١- عن جابربن سمرة قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : من دفن ثلاثة و صبر عليهم و احتسب وجب له الجنة فقالت : ام ايمن و اثنين فقال : من دفن اثنين و صبر عليهما و احتسبخما و جبت له الجنة فقالت : ام ايمن و واحد فسكت و امسك فقال : يا ام ايمن من دفن واحدا و صبر عليه و احتسب و جبت له الجنة جابربن سمره مى‏گويد : رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : كسى كه سه فرزندش بميرند و او بر مرگ آنها صبرپيشه سازد و به حساب خدا بگذارد يعنى براى رضاى خدا صبر كند بهشت بر او واجب مى‏گردد ام ايمن نيز عرض كرد اگر يك فرزند از كسى فوت شود چطور است ؟ حضرت ساكت شد و قدرى مكث كرد بعد فرمود : اى ام ايمن هركس يك فرزند از او فوت گردد و او براى خدا صبر پيشه كند بههشت بر او واجب مى‏شود.

كودكان پيش فرستاده پدر و مادر را از آتش جهنم حفظ مى‏كنند

٣٢-عن عبدالله بن مسعود رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من قدم ثلاثة لم يبلغ الحنث كان له حصنا حيصنا فقال : ابوذر فدمت اثنين فقال صلى الله عليه و آله و سلم و اثنين ثم قال : ابى بن كعب قدمت واحد فقال : (ص) و واحد ولكن انما كان ذالك عندالله الصدمة الاولى. عبدالله بن مسعود رضى الله عنه مى‏گويد : رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : هنوز به حد بلوغ نرسيده‏اند از پيش بفرستند يعنى سه فرزندش بميرند براى او در قيامت يك قطعه و پناهگاه محكم است كه او را از خطرات قيامت مصون مى‏دارد ابوذر گفت : من دو فرزند از پيش فرستادم يعنى آيا اين حكم شامل من هم مى‏شود حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود : بلى شامل كسانى كه دو فرزند از پيش فرستاده‏اند هم مى‏شود سپس ابى بن كعب گفت : من يك پيش فرستاده دارم يعنى آيا براى من نيز دژ و پناهگاه در قيامت وجود دارد حضرت فرمود : بلى يعنى كسى كه يك فرزند هم از پيش بفرستد مشمول اين قانون مى‏گردد و اين دژ و پناهگاه پاداش اولين صدمه و مصيبت است.

## گفتار رسول اكرم ص در مورد زنهاى فرزند مرده

٣٣-عن ابوسعيد الخدرى ان النساء قلن للنبى (ص) اجعل لنا يوما تعظنا فيه فوعظهن و قال : ايما امراة مات لها ثلاثة من الولد كانوا لها حجابا من النار قالت : امراة واثنان قال : واثنان از ابو سعيد خدرى روايت شده است كه زنها به پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله عرض كردند يك روزى را براى موعظه ما قرار ده حضرت به آنها موعظه نمود و فرمود : هر زنى سه فرزند از او فوت گردد آنها براى او حجابى و مانعى از آتش جهنم مى‏شود. يكى از زنها گفت : اگر از كسى دوفرزند فوت شود چگونه است ؟ حضرت فرمود : دو فرزندهم از كسى فوت شود براى او حجابى مى‏شوند كه او را از آتش جهنم حفظ مى‏كنند.

گفتگوى پيامبر صلى الله عليه و آله با بانوئى كه در مرگ فرزندش بيتابى مى‏كرد

٣٤-عن بريدة قال : كان رسول الله صلى الله عليه و آله يتعاهد الانصار و يعودهم و يسئل عنهم فبلغه ان امراة مات ابن لها فجزعت عليه فا تاها فامرها بتقوى الله عزو جل والصبر فقالت : يا رسول الله انى امراة رقوب لاالدو لم يكن لى ولد غيره فقال رسول الله (ص) : الرقوب التى لايبقى لها ولدها ثم قال : ما من امرء مسلم اوا امراة مسلمة يموت لها ثلاثة من الولدا الاادخلها الله الجنة و فى حديث احزانه (ص) قال : لها اما تحبين ان ترينه على باب الجنة و هو يدعوك الينا قالت بلى قال : فانه كذالك. يكى از اصحاب رسول خدا به نام بريده مى‏گويد : رسول اكرم صلى الله عليه و آله هميشه به ديدار و احوالپرسى انصار مى‏رفت و از وضع آنها جويا مى‏شد ،روزى به حضرت خبر رسيد كه زنى فرزندش مرده است ناراحتى و بيتابى مى‏كند حضرت بلافاصله جهت تسلين و دلدارى آن زن به نزد او رفت و او را به تقوا و صبر امر فرمود : زن عرض كرد اى رسول خدا من زنى رقوب و نازا هستم و فرزندى به غير از همين كه فوت شده نداشتم رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : رقوب زنى است كه فرزندانش باقى نمى‏مانند و مى‏ميرند نه زن نازا سپس فرمود : هيچ زنى و مرد مسلمانى نيست كه سه فرزند از ايشان فوت نگردد مگر آنكه خدا آنها را در بهشت داخل نمايد. و در حديث ديگر آمده است كه حضرت به آن زن فرمود : آيا دوست ندارى كه فرزندت را بر در بهشت ببينى در حالى كه تو را به سوى ما دعوت مى‏كند زن گفت : بلى دوست دارم حضرت فرمود : اين چنين است كه فرزندت در قيامت تو را بسوى ما دعوت مى‏كند. رقوب در لغت به معنى زن نازا يا اين كه زنى كه فرزندانش باقى نمانند آمده است ولى پيامبر صلى الله عليه و آله آن را به معنى دوم تخصيص داده است يعنى زنى كه فرزندانش مى‏ميرند و باقى نمى‏مانند.

ايضا گفتار پيامبرصلى الله عليه و آله در پاداش صبر در مرگ فرزند

٣٥- عن النصر السلمى ان رسول الله (ص) قال : لا يموت لا حد من المسلمين ثلاثة من الولد فيحتسبهم الا كانوا له حنصا من النار فقالت : امراة واثنان فقال : واثنان از نصر سلمى روايت شده است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : هيچ مسلمانى نيست كه سه فرزندش فوت شود و آنها را به حساب خدا بگذارد يعنى براى خدا صبر كند مگر اين كه آنها حصن و پناهگاه محكم براى او مى‏شود كه او را از آتش جهنم حفظ مى‏كنند .زنى عرض كرد : اى پيامبر اگر كسى دو فرزندش هم بميرد چنين است حضرت فرمود : بلى.

## صبردر مرگ فرزند باعث نجات از آتش جهنم است

٣٦-و عنه صلى الله عليه و آله وسلم من قدم من ولده ثلثا صابرا محتسبا كان محجوبا من النار باذن الله عزوجل. و فى لفظاا خر من قدم شيئا من ولده صابر محتسبا حجزه باذن الله من النار.رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم فرمود : كسى كه سه فرزند از پيش بفرستد و براى رضاى خدا صبر كند ار آتش جهنم به اذن خدا محفوظ مى‏شود. و در حديث ديگر آمده است كه حضرت فرمود : هر كس فرزندى از پيش بفرستد و براى خدا صبر كند آن فرزند او را به اذن خدا از آتش جهنم حفظ مى‏كند.

گفتگوى پيامبرصلى الله عليه و آله با ام ميسر در مورد فرزندان از پيش فرستاده

٣٧-عن ام ميسر الانصارية عن رسول صلى الله عليه و آله وسلم انه دهل عليها و هى تطبخ حبا فقال : من مات له ثلاثة لم يبلغوا الحنث كانوا له حجابا من النار فقالت : يا رسول الله واثنان فقال لها واثنان يا ام ميسر و فى لفظ آخر فقالت : او فرطان ؟ قال : اوفرطان. رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم براى ميسرانصارى واردشد و او مشغول طباخى بود حضرت به او فرمود : اى ام ميسر هر كس سه فرزند از او قبل از بلوغ بميرند آن فرزند براى او حجاب و مانع از آتش جهنم مى‏شوند ام ميسر عرض كرد اى پيامبر خدا اگر دو فرزند هم از او بميرند آن دو او را از آتش جهنم حفظ مى‏كنند. و در حديث ديگر آمده است كه‏ام ميسر عرض كرد : اى پيامبر خدا اگر كسى دو پيش فرستاده داشته باشد چگونه است ؟ حضرت فرمود : اگر دو پيش فرستاده هم داشته آن دو او را از آتش جهنم حفظ خواهند كرد.

ايضا گفتگوى پيامبر (ص) با بانوئيكه سه فرزندش مرده بود

٣٨-عن قبيصة بن برهة قال : كنت عند رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم. جالسا اذاتته امراة فقالت : يا رسول الله ادع الله لى فارنه ليس يعشن لى ولد قال : و كم مات لك ؟ قالت ثلثة قال : لقدا حظرت من النار بحظار شديد. يكى از اصحاب به نام قبيصه بن برهه مى‏گويد : من نزد پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم نشسته بودم كه زنى به خدمت حضرت آمد و گفت : يا رسول الله بدرگاه خدا براى من دعاء بفرمائيد زيرا فرزندانم مى‏ميرند ؟ آن زن گفت : تا به حال سه فرزندم مرده‏اند. حضرت فرمود : از آتش جهنم باز داشته و ممنوع گرديدى و فرزندانت براى تو پناهگاه استوار و محكم هستند كه تو از آتش جهنم حقظ مى‏كنند. حظار به كسرحاء جائيست كه از چوب براى شترها درست مى‏كنند جهت حفظ و نگهدارى آنها از سرما و باد. و به همين جهت است كه به چيزى كه از طرف شرع مقدس حرام شده است محظور مى‏گويند يعنى ممنوع و قرقگاه پس كسى كه مرتكب كار حرامى مى‏شود به منزله اين است كه در منطقه ورود ممنوع وارد شده است و به تابلوى ورود ممنوع الهى كه از طرف انبياء نصب شده است بى اعتنائى كرده است. ٣٩- عن ابى كعب ان النبى صلى اله عليه و آله و سلم قال : لامراة هل لك فرط ؟ قالت ثلاثة : قال صلى الله عليه و آله جنة حصينة از ابى بن كعب روايت شده است كه پيامبر خدا صلى الله عليه و آله وسلم به زنى فرمود : آيا از پيش فرستاده‏اى دارى يعنى تا كنون فرزندى از تو مرده است آن زن گفت : بلى تا كنون سه فرزندم وفات كرده‏اند حضرت فرمود : آن فرزندان سپر و پناهگاه محكم براى تو هستند كه از آتش جهنم تو را حفظ خواهد نمود.

گفتگوى پيامبر (ص) با اصحاب در مورد كودكان پيش فرستاده‏

٤٠-و عنه (ص) ما من مسلمين يقدمان ثلاثة لا يبلغواالحنث الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمته قالوايا رسول الله و ذوالاثنين ؟ قال وذالاثنين. ان من امتى من يدخل الجنة بشفاعته اكثر من مضر، و ان من امتى من يسطعم النار حتى يكون احدزواياها. پيامبراسلام ص) فرمود : هر مرد وزن مسلمان سه فرزند به بلوغ نرسيده از پيش بفرستاد خدا آن زن ومرد مسلمان را يه فضل و رحمت خود به بهشت مى‏برد. اصحاب عرض كردند : اى رسول خدا اگر كسى دوطفل از پيش بفرستد چگونه است حضرت فرمود : دو طفل هم بفرستد خدا او را به بهشت مى‏برد. سپس پيامبرصلى الله عليه و آله فرمود : بعضى از امتان من هستند كه به شفاعت آنها عده كثيرى زيادتر از قبيله مضر كه يكى از پر جمعيت‏ترين قبائل عرب است به بهشت داخل مى‏شوند و بعضى از امتان من هستند كه به قدرى از آتش جهنم مى‏خورند كه يكى از كرانه‏ها و زواياى آتش مى‏شوند يعنى آنها قطعه‏اى از آتش مى‏شوند. (١٨) اين حديث را جماعتى از روات نقل كرده‏اند و آن را از احاديث معتبر و صحيح شمرده‏اند. ٤١- و عنه صلى الله عليه و آله وسلم قال : قال الله تعالى : حققت محبتى للذين يصادقون من اجلى و حققت محبتى للذين يتناصرون من اجلى و ثم قال : عليه و اآله السلام ما من مومن و لا مومنة يقدم الله تعالى له ثلاثة اولاد من صلبه لم يبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنة بفضل رحمة اياهم. رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم گفت : كه خداوند متعال مى‏فرمايد : محبت و دوستى خود را براى كسانى محقق مى‏كنم كه به خاطر من به يكديگر صداقت داشته باشند و يكديگر را كمك و يارى دهند. سپس حضرت فرمود : هيچ مرد و زن مومنى نيست كه خداوند متعال سه فرزند نابالغ از صلب او برايش مقدم نمايد مگر اين كه به فضل و رحمت همه آنها را داخل بهشت مى‏فرمايد

كسى كه سه طفلش بميرد آتش جهنم براو حرام مى‏شود

٤٢- و عنه صلى الله عليه و آله و سلم : من دفن ثلاثة من ولده حرم عليه النار. پيامبرخدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : كسى كه سه فرزند خود را دفن كند يعنى سه فرزندش وفات كنند خداوند آتش جهنم را بر او حرام مى‏كند.

## حديث ابوذر در تبعيدگاه ربذه

٤٣-عنه صعصعة بن معوو ية قال لقيت اباذر الغفارى رضى الله عنه بالربذة و هو يسوق بعيرا له عليه مزادتان و فى عنق البعير قرته فقلت يا اباذر مالك قال عملى قلت حديثى رحمك الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول ما من مسلمين يموت بينهما ثلاثة اولاد لم يبلغوا الحنث الاغفرالله لهما بفضل رحمته اياهم قال ثلت فحدثنى قال نعم سمعت رسول الله (ص) يقول ما من عبد مسلم ينفق من كل ما له زوجين فى سبيل الله الا استقبلته حجة الجنة كلهم يدعوه الى ما عنده فقلت كيف ذالك قال ان كان رجلا فرجلين و ان كان بعيرا و ان كانن بعيرا فبعيرين و ان كان بقرا فبقرتين حتى اعدا صناف المال ذكره جماعه. صعصعه بن معاويه مى‏گويد : من ابوذر غفارى را در ربذه‏ (١٩) ملاقات كردم در حالى كه او بدنبال شتر خويش مى‏رفت و خورجينى بر پشت شترش بود، من به او گفتم : اى اباذر چه چيز از آن خودت است ابوذر در جواب گفت : عملم مال خودم است يعنى اموال و فرزندان و ساير متاع دنيوى امانت و عاريه‏اى نزد انسان و آنچه كه ملك حقيقى انسان است عمل او است من گفتم : خدا تو را رحمت كند برايم حديث بگو ؟ ابوذر فرمود : من از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم كه مى‏فرمود : هيچ زن و مرد مسلمانى نيست كه سه فرزندى كه هنوز به حد بلوغ نرسيده‏اند از آنها وفات كند الا اين كه خداوند به فضل خويش آن زن و مرد را مى‏آمرزد. من گفتم باز هم حديث بفرمائيد ابوذر گفت : از پيامبر خدا صلى الله عليه و آله شنيدم كه مى‏فرمود : هيچ بنده مسلمانى نيست كه از تمام مالش جفت جفت در راه خدا انفاق نمايد مگر اين كه دربانهاى بهشت به استقبال مى‏آيند و هر كدام او را به طرف خود مى‏خوانند من گفتم چگونه مالش را جفت جفت انفاق كند ابوذر گفت : اگر مالش بنده هستند كه در آن زمان عبدها مانند ساير چيزها خريد و فروش مى‏شدند دو بنده در خدا آزاد كند و اگر شتر هستند دو شتر و اگر گاو هستند دو گاو و تا اينكه انواع و اقسام مال را شماره كرد اين حديث را جماعتى از اصحاب نقل‏كرده‏اند.

٤٤- عن انس بن مالك قال : وقف رسول الله على مجلس من بنى سلمة فقال : يا بنى سلمة ما الرقوب فيكم ؟ قالوا الذى لا يولد له. قال : بل هو الذى لا فرط له قال : ما المعدم فيكم ؟ قالوا الذى لا مال له : قال : بل هو الذى يقدم و ليس له عندالله خير. انس بن مالك مى‏گويد : پيامبر خدا صلى الله عليه و آله وسلم در يكى از مجالس قبيله بنى سلمه ايستاد و فرمود : اى طائفه بنى اسلمه شما بچه كسى رقوب مى‏گوئيد ؟ گفتند : رقوب يه كسى مى‏گوئيم كه صاحب اولاد نمى‏شود. حضرت فرمود : كسى كه صاحب فرزند نمى‏شود در رقوب نيست بلكه رقوب كسى است كه از پيش فرستاده نداشته باشد يعنى فرزندى از او قبل از خودش وفات نكرده باشد. سپس فرمود : به چه كسى معدم و فقير مى‏گوئيد : عرض كردند : به كسى كه مال ندارد. حضرت فرمود : كسى كه مال ندارد معدم و فقير نيست بلكه فقير كسى است كه از پيش فرستاده‏اى داشته باشد ولى براى او در نزد خدا نباشد يعنى بر اثر جزع و فزع اجر خود را از بين ببرد.

حكايت زن داغديده‏اى كه پيامبر (ص) به او تسليت داد

٤٥- عن ابن مسعود قال : دخل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على امراة يعزيها بابنها فقال بلغنى انك جزعت جزعا شديدا قالت : و ما يمنعى يا رسول الله و قدتركنى عجوزا رقوبا. فقال : لها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لست برقوب انما الرقوب التى تتوفى و ليس لها فرط و لا يستطيع الناس ان يعودون عليها من افراطهم فتلك الرقوب از ابن مسعود نقل شده است كه پيامبرخدا صلى الله عليه و آله و سلم به خانه زنى رفت تا او را در مرگ فرزندش تسليت دهد وقتى حضرت بر او وارد شد فرمود : اى زن به من خبر رسيد كه تو در مرگ فرزندت جزع و فزع شديد و بيتابى نمودى. آن زن گفت اى رسول خدا مرا جزع و فزع و بيتابى ممانعت نكن زيرا فرزندم مرد و مرا تنها گذاشت و من پيرزن رقوب و نازا هستم. حضرت به آن زن فرمود : تو رقوب نيستى بلكه رقوب آن زنى است كه بميرد و پيش از فرستاده نداشته باشد و مردم هم قدرت اين كه پيش فرستاده خود را به او بدهند ندارند. پس چنين زن رقوب است نه تو كه از پيش فرستاده دارى. و تمام تحاديثى كه در اين باب ذكر شد از اصول مستند نقل شده است و ما جهت اختصار اصل و سن آنها را ذكر نكرديم. زيرا خداوند سبحانه به فضل و رحمت خويش به كسى كه خبرى به او برسد و به آن عمل نمايد وعده ثواب داده است ولو اينكه آن خبر صحيح و مطابق با واقع نباشد و در اين زمينه احاديث زيادى از طريق شيعه و سنى وارد شده است. (٢٠)

## متعلقات باب اول

فصل : دراين فصل قضايا و حكاياتى كه متعلق و متناسب اين باب است ذكر مى‏گردد

## ١- حكايت اندوه حضرت داود بر مرگ فرزند خويش

از زيد بن اسلم نقل شده است كه مى‏گويد : يكى از فرزندان حضرت داود عليه السلام وفات كرد و آن حضرت بر مرگ فرزند خويش خيلى محزون و اندوهگين گرديد،سپس خداوند متعال به داود عليه السلام وحى نمود و فرمود : اى داود اين فرزند در نزد تو معادل و برابر چه بود ؟ داودعليه السلام عرض كرد پروردگارا اين فرزند در نزد من معادل برابر دنياى پراز طلا بود. خداوند متعال فرمود : پس عوض آن در قيامت به اندازه دنيا پر از طلا پاداش خواهم داد.

## ٢- حكايت خواب داود بن هند پيرامون ميزان حساب

از داودبن هند نقل شده است كه مى‏گويد : من در عالم رويا ديدم كه قيامت بر پا شده است و مردم به سوى حساب خوانده مى‏شوند پس من به ميزان حساب نزديك شدم و حسنات و خوبيها هم را در يك كفه ميزان و سيئات و بديهايم را در كفه ديگر ميزان گذاشتم و گناهان من بر حسناتم فزونى يافت و در اين هنگام من به حالت ناراحتى و غم فرو رفته بودم كه ناگهان روى كفه دستمال يا پارچه پيچيده سفيدى به من دادند و من آن را بر روى كفه حسناتم گذاشتم آنگاه حسنات بر سيئات فزونى يافت. سپس به من گفتند آيا مى‏دانى اين پارچه پيچيده چه بود ؟ گفتم نه. گفتند : اين فرزند سقط شده تو بدو. گفتم اين پسر من بود يا دخترم گفتند : اين دخترت بود كه تو آرزوى مرگ او را مى‏نمودى.

## ٣- حكايت شخصى كه براى مرگ فرزند خويش دعا كرد و قومش آمين گفتند

از ابو شوذب حكايت شده است كه مى‏گويد : مردى پسرى داشت كه هنوز به حد بلوغ نرسيده بود. روزى آن مرد به قوم و خويش خود سفارش كرد كه بيائيد به منزل من كه با شما كارى دارم اقوام او همه آمدند و گفتند چه كار دارى ؟ گفت : من مى‏خواهم دعا كنم كه خداوند متعال اين فرزندم را از من بگيرد و شما آمين بگوئيد. قوم و خويش آن مرد از او سوال كردند براى چه ؟ يعنى به چه علت مرگ فرزند محبوبت را از خدا طلب مى‏كنى ؟ . آن مرد گفت : علتش اين است كه در خواب ديدم كه قيامت بر پا شده است و مردم در صحراى محشر جمع شدند و عطش و تشنگى شديدى بر آنها عارض شده است سپس ناگهان كودكان با جامهائى از آب به دست از بهشت بيرون آمدند و در ميان آنها برادر زاده من نيز بود، و از او التماس و در خواست كردم كه قدر ى از آن آبى كه در دست دارد به من بياشاماند و او از آب دادن امتناع كرد، به من آب نداد و گفت : اى عمو ما جز به پدران خويش به كسى آب نمى‏دهيم. پس بدين جهت است كه گفتم دعا كنم و شما آمين بگوئيد براى اينكه دوست دارم خداوند اين فرزندم را از من بگيرد و از پيش فرستاده‏ها برايم قرار دهد. سپس آن مرد دعاء كرد و قومش آمين گفتند و طولى نكشيد كه فرزندش از دنيا رفت. اين حكايت را بيهقمى در كتاب شعب الايمان نقل كرده است (٢١)

## ٤- حكايت مرگ پسر ١١ ساله حافظ قرآن و جريان خواب پدر او

از محمدبن ابى خلف نقل شده است كه مى‏گويد : ابراهيم حربى (٢٢) پسر يازده ساله‏اى داشت كه حافظ قرآن بود و علاوه بر اين مقدار زيادى از فقه و حديث نيز به او ياد داده بود و اين فرزند وفات كرد. من به نزدش رفتم تا او را بر مرگ فرزندش تسليت گويم. وقتى به او تسليت گفتم. گفت : من خودم مشتاق مرگ او بودم من از گفته او تعجب كردم و به او گفتم : اى ابااسحق تو كه عالم دنيا هستى چگونه اين حرف را در مورد مرگ فرزند نجيبى كه حافظ قرآن بود و علاوه بر اين حديث و فقه زيادى نيز به او ياد داده بودى ميزنى ؟ ابراهيم حربى گفت : بلى در خواب ديدم كه قيامت بر پا شده است و اطفال در حالى كه ظرفهائى از آب بهشتى در دست دارند به استقبال مردم مى‏آيند كه به آنها آب بياشامانند و آن روز روز بسيار گرمى بوده است و من به يكى از آن اطفال گفتم قدرى از آن آب به من بده آن طفل نگاهى به من كرد و گفت : تو پدر من نيستى، و من گفتم شما كيستيد ؟ گفتند ما اطفالى هستيم كه در دنيا قبل از پدرانمان مرديم و حال به استقبالشان مى‏رويم تا به آنها آب دهيم. پس بدين جهت بود كه آرزوى مرگ فرزندم را مى‏نمودم.

## ٥- حكايت خواب شخصى كه حاضر نمى‏شد ازدواج كند

از غزالى در اخبار روايت شده است كه مدتى بود كه به يكى از افراد صالح هرچه او را براى ازدواج اصرار مى‏كردند قبول نمى‏كرد و حاضر نبود ازدواج نمايد، تا اينكه روزى از خواب بيدار شد و به بستگان و دوستانش گفت مى‏خواهم ازدواج نمايم آنها هم بلافاصله براى او زن اختيار كردند و او را ترويج نمودند سپس از علت اين تصميم فورى سوال كردند به او گفتند : چرا قبلا هر چه اصرارت مى‏كرديم كه ازدواج نمائى قبول نمى‏كردى و اكنون تصميم گرفتى ؟ آن مرد در جواب گفت : ازدواج مى‏كنم كه اميد است خدا فرزندى نصيبم فرمايد و سپس او را از من بگيرد تا در آخرت پيش تاز من باشد. سپس گفت : من در خواب ديددم كه قيامت بر پا شده است، و گويا من هم از جمله خلائق در موقف حساب هستم. و به قدرى تشنه شدم كه نزديك بود جگرم از تشنگى پاره شود و همچنين ساير مردم در تشنگى شديد به سر مى‏بردند و در اين هنگام ناگهان كودكانى را ديدم كه در ميان جمعيت محشر هستند كه با قنديلهاى نور در حالى كه كوزه و ليوانهائى از نقره و طلا در دست دارند مردم را به ترتيب آب مى‏دهند و اكثر مردم اهل محشر را آب دادند سپس من دستم را به طرف يكى از آن اطفال دراز كردم و گفتم به من هم آب دهيد كه عطش و تشنگى مرا بى طاقت كرده است آن طفل در جواب من گفت : تو در ميان ما فرزندى ندارى تا به تو آب دهد و ما فقط به پدرانمان آب مى‏دهيم و من گفتم شما كيستيد ؟ گفتند ما اطفال وفات يافته مسلمين هستيم و اين بود علت تصميم فورى من در ازدواج.

## ٦- حكايت مردى كه نامه نوشت كه آن را كنار سر پيامبر دفن كنند

شيخ ابوعبدالله بن نعمان در كتاب مصباح الظلام از بعضى از موثقين حكايت مى‏كند : كه مردى به يكى از دوستانش كه عازم حج خانه خدا بود سفارش كرد كه سلام او را به پيامبر خدا صلى الله عليه و آله برساند و كاغذى مهر وموم كرده نيز به او داد و گفت : آن را كنار سر شريف آن حضرت دفن كند. و آن شخص هم مطابق سفارش رفيقش عمل كرد. وقتى كه از حج مراجعت كرد آن مردى كه به او سفارش كرده بود از آن حاجى بسيار تشكر و قدردانى كرد و گفت : خدا به تو جزاى خير دهد كه به سفارش من عمل كردى و آن مرد حاجى از اين پيشگوئى او تعجب كرد و گفت : قبل از اينكه من به تو خبر دهم از كجا متوجه شدى كه من به سفارشت عمل كرده‏ام يا نه ؟ آنگاه آن مرد جريان را بازگو كرد و گفت : قضيه از اين قرار است كه من برادرى داشتم كه وفات كرد و از او پسر صغيرى مانده است و من متكفل تربيت او شدم و به بهترين وجه او را تربيت نمودم سپس اين بچه قبل از اينكه به حد بلوغ برسد وفات كرد و من شب در خواب ديدم كه قيامت بر پا شده است و همه مردم محشر عارض شده است و در اين حال ديدم در دست برادر زاده‏ام يعنى همين كه تازه وفات نموده بود آبى است و من از او التماس كردم كه به من آب دهد و او از آب دادن امتناع ورزيد و به من آب نداد،گفت : پدر من به اين آب از تو سزاوارتر است و من فرياد كشيدم و از خواب بيدار شدم، چون صبح شد چند دينارى صدقه دادم و از خداوند در خواست كردم كه پسرى نصيبم فرمايد و خداوند دعايم را مستجاب فرمود : و پسرى به من عطا نمود و اتفاقا شما هم در همان موقع عازم حج خدا بوديد اين بود كه آن نامه را براى تو نوشتم و گفتم آن را كنار سر حضرت رسول صلى الله عليه و آله دفن كن و مضمون آن نامه اين بود كه به وسيله پيامبرصلى الله عليه و آله و سلم از خداوند عزوجل خواستم كه اين فرزند را از من قبول كند و او را قبض روح كند و از من بگيرد و اميد روز قيامت من كه روز فزع اكبر است باشد و طولى كه اين بچه وفات كرد و وفات اين بچه مصادف بود با روزى كه شما در مدينه رسيديد از اين جهت متوجه شدم كه شما به سفارش من عمل كرديد و كاغذ را بالاى سر حضرت رسول صلى الله عليه و آله دفن نموديد.

## ٧- حكايت رؤياى شخصى در قبرستان بقيع و بيرون آمدن چهار كودك از قبر

ابو صقرموصلى در كتاب النوم والرويا از يكى افراد مورد اعتماد نقل مى‏كند كه مى‏گفت : من شبى وارد مدينه شدم و در قبرستان بقيع (٢٣) غرقد بين چهار قبر خوابيدم كه در كنار آن چهار قبر قبر ديگرى نيز جدا از آنها بود. وقتى كه به خواب رفتم در خواب ديدم كه چهار طفل ار آن چهار قبر خارج شدند و اشعارى با هم مى‏خوانند كه مضمونش اين است كه از آمدن كسى به نام ميم اظهار خوشحالى مى‏كردند و جهت استقبال او از قبر بيرون آمده بودند. و من وقتى از خواب بيدار شدم با خود گفتم اين جواب من و اشعار اين چهار كودك خبرى را به دنبال دارد لذا نشستم تا

## باب دوم : در مورد صبر و ملحقات آن

صبر در لغت به معنى خوددارى كردن از داد و فرياد در برابر ناراحتى‏ها است صابر حقيقى كسى است كه ظاهرا و باطنا خويشتن دار باشد يعنى از اعضاء ظاهريش حركات غير عادى و نامناسب سر نزند و باطنش نيز مضطرب و متزلزل نباشد و آن بر سه نوع است- : ١-صبرعوام ٢ -صبر پرهيزگاران ٣ صبر عارفان ١ - صبر عوام عبارت است از خويشتن دارى و اظهار ثبات و بيدارى نمودن ظاهرى يعنى شخص عامى در برابر مصائب و مشكلات خود را ظاهرا صابر نشان مى‏دهد ولى قلبا مضطرب و ناراحت است تا حالتش نزد خردمندان و عموم مردم پسنديده باشد، و مورد سرزنش آنها قرار نگيرد. يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون (٢٤) يعنى اكثر مردم تنها به ظواهر و نمودهائى از زندگى دنيا آگاهى دارند. و از آخرت يعنى جهان ماوراء نمودها و پديدها بى خبر و ناآگاهند. ٢- نوع دوم صبر زاهدان و عابدان و اهل تقوى و صاحبان حكمت است و اينها براى اميد ثواب آخرت صبر مى‏كنند : انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب (٢٥) يعنى خداوند صابران را به حد كامل و بدون حساب پاداش خواهد داد. ٣- نوع سوم صبر عارفان است اينها نه تنها در برابر سختيها ناراحت نمى‏شوند و نه به خاطر نائل شدن به ثواب آخرت مشكلات را تحمل مى‏كنند بلكه آنان از مصائب و مشكلات لذت مى‏برند و بلاها را نوعى موهبت خاص الهى قلمداد مى‏كنند و آن را دليل بر عنايت و توجه خاص خدا مى‏دانند.و بشر الصابرين الذين اذا صابتهم مصيبة قالوا انا الله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون (٢٦) و بشارت بده به استقامت كنندگان. آنها كه هنگامى مصيبتى به آنها برسد مى‏گويند ما از آن خدا هستيم و به سوى او باز مى‏گرديم. اينها همانها هستند كه الطاف خدا شامل حال آنان شده و آنها هدايت يافتگانند و اين نوع از صبررضانااميد مى‏شوند و در آينده نزديك در باب مخصوص خودش يعنى باب رضا باب سوم اين كتاب پيرامون آن بحث مى‏گردد.و اما اول صبر يعنى صبر عوام هيچ گونه ثواب و پاداشى نزد خدا ندارد زيرا اين عمل را براى خدا انجام نداده است كه سزاوار ثواب گردد و فقط اين عمل را به خاطر مردم انجام داده بلكه در حقيقت اين نوع صبر رياء محض است و آنچه كه در روايات در مورد رياء وارد شده است در اين هست ولكن اين حالت ظاهرى از جزع و فزع بهتر است يعنى با اينكه اينگونه صبر رياء است و مذموم ولى داد و فرياد از اين بدتر است زيرا بشر زود از اخلاق و روش نيك و زشت هم نشينان و افراد جامعه خود مى‏گيرد و تحت تاثير واقع مى‏گردد. در اين صورت اگر شخص عامى كه ظاهرش صبورو باطنش ناراحت است جزع و فزع و داد و فرياد و بيتابى كند اين عمل در ميان مردم شيوع پيدا مى‏كند ولى اگر ظاهرا خود را به صورت صابران نشان دهد و مردم حالت او را ببينند متمايل به اخلاق او مى‏گردند چه بسا همين باعث كمال آنها مى‏گردد پس بنابراين صبرعامى با اينكه رياء هست از بى صبرى و بى تابى بهتر است چون اين حالت او براى نظام نوع مفيد است ولو اينكه براى خودش فائده‏اى نداشته باشد. نتيجتا صبر به طور مطلق شامل قسم دوم مى‏شود زيرا همان طور كه گفته شد قسم اول در حقيقت صبر نيست بلكه رياء است و قسم سوم هم رضا است مى‏ماند قسم دوم و آن صبر زاهدان و پرهيزگاران است.

## اوصاف صابرين در قرآن

بدان كه خداوند سبحانه در قرآن كريم صابرين را به اوصاف زياد توصيف نمود و متجاوز از هفتاد جاى قرآن از آنها ياد كرد و اكثر خيرات و در جات را به صبر نسبت داده است و تمام آنها را ثمره صبر قرار داد و فرمود : ١- و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا (٢٧) و برخى از آنان را امام و پيشواى اينكه كه خلق را مرما هدايت كنند قرار داديم براى آنكه در راه حق صبر كردند. ٢-و تمت كلمت ربك الحسنى على بنى اسرائيل بما صبروا (٢٨) و وعده نيك پروردگارت بر بنى اسرائيل، به خاطر صبر و استقامتى كه نشان دادند، تحقق يافت.٣- ولنجزين الذين صبروا اجرهم با حسن ماكانوا يعملون. وكسانى را كه صبر و استقامت پيشه كنند به بهترين اعمالشان پاداش خواهيم داد. (٢٩) ٤- اولئك يوتون اجرهم مرتين بما صبروا اينان دوبار پاداش نيكو دهند زيرا كه صبر و استقامت ورزيدند (٣٠)

٥- انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب خداوند صابران را به حد كامل و بدون حساب پاداش خواهد داد (٣١) هيچ عبارتى نيست كه اجرش بى حساب و بى اندازه باشد مگر صبر كه اجرش اندازه و حسابى ندارد و براى اينكه روزه نصفى از صبر است اجرش با خود خداوند تبارك و تعالى است كما اينكه در خبر آمده است كه خداوند متعال فرمود : الصوم لى و انا الذى اجزى به روزه از آن من است و جزاى آن را خودم مى‏دهم در صورتى كه فعل اجزى بصورت مجهول قرائت شود كما اينكه بعضى از علماء گفته‏اند معنى‏اش چنين مى‏شود روزه از آن من است و جزاى آن خودم هستم. پس روزه را كه نصفى از صبر است از ساير عبادات ممتاز كرده و جزاى آن را نسبت به خودش داده است. و خداوند متعال به صابران وعده داده است كه من با ايشان هستم و فرمود : اصبروا ان الله مع الصابرين صبر كنيد كه همانا خداوند با صابران است. (٣٢) و خداوند تصرتش را مشروط به صبر كرد و فرمود : بلى ان تصبروا و تتقوا و ياتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة الاف من الملائكة مسومين (٣٣) آرى امروز هم اگر استقامت و تقوا پيشه كنيد و دشمن به همين زودى به سراغ شما بيايد - خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان كه نشانه‏هاى مخصوصى دارند مدد خواهد داد. و خداوند متعال چند چيز را براى صابران ذكر فرمود كه براى ديگران ذكر نكرد و بعد از اينكه‏خداوند به پيامبرصلى الله عليه و آله گفت : به صابران بشارت بده آنهائيى كه وقتى مصيبتى به آنها مى‏رسد مى‏گويند : ما از آن خدائيم و به سوى او بازگشت مى‏كنيم. فرمود : اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون (٣٤) پس خداوند در اين آيه صلوات و رحمت و هدايت را براى صابرين جمع كرده است و بررسى تمام آياتى كه در مقام صبر نازل شده است طولانى مى‏شود و ما به همين چند نمونه اكتفاء مى‏نمائيم.

## صبر از نظر احاديث و روايات

١- قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم : الصبر نصف الايمان رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : صبر نصف ايمان است.

صبر و يقين از ارزنده‏ترين چيزها است

٢- قال (ص) من اقل ما اوبيتم اليقين و عزيمة (٣٥) الصبرو من اعطى جظه منهما لم يبال ما فاته من قيام الليل و صيام النهارو لئن تصبروا على مثل‏ما انتم عليه احب الى من ان يوافينى كل امرء منكم بمثل عمل جميعكم ولكنى اخاف ان تفتح عليكم الدنيا بعدى فينكر بعضكم بعضا و ينكركم اهل اسماء عند ذالك فمن صبروا حتسب ظفر بكمال ثوابه ثم قرأ ما عندكم ينفذو ما عندالله باق و لنجزين الذين صبروا پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : از كميابترين چيزهائيى كه به شما داده شد يقين و صبر است يعنى يقين و صبر در بين شما از هر چيز كمتر است و هر كس خظ و بهره‏اى از آيند و به او رسد باك نداشته باشد از آنچه از بيدارى شبها و روزه روزها از او فوت شود يعنى اگر از يقين و صبر برخوردار باشد ولو اينكه به شب زنده دارى و مناجات با خدا و روزه‏هاى مستحبى موفق نشود غصه نخورد و اگر شما بر آنچه هستيد صبر كنيد در برابر فقر بى چيز تحمل نمائيد در نزد من بهتر است از اينكه هر يك از شما مقابل جميع عمل شما را انجام دهد يعنى هر يك از شما به اندازه عبادت همه شما عبادت كند وليكن مى‏ترسم بعد از من دنيا بر شما گشوده شود آنگاه يكديگر را انكار نمائيد. يعنى به خاطر تعلق و دلبستگى (٣٦) به دنيا به هم بدبين شويد و برعليه يكديگر توطئه كنيد در آن وقت اهل آسمان شما را انكار نمايند و از شما بدشان آيد پس هركه در راه خدا صبر كند به كمال ثواب و پاداش خويش نائل مى‏گردد. سپس حضرت اين آيه را قرائت فرمود : ما عندكم ينفذو ما عندالله باق و النجزين الذين صبروا با حسن ما كانوا يعملون سوره نحل آيه ٦٩يعنى آنچه نزد شما است فانى مى‏شود، اما آنچه نزد خدااست باقى است، و كسانى را كه صبر و استقامت پيشه كنند به بهترين اعمالشان پاداش خواهيم داد. يعنى صبر و استقامت از بهترين اعمال آدمى است.

٣- روى جابر انه صلى الله عليه و آله وسلم سئل عن الايمان فقال : الصبر. جابر مى‏گويد از رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم سوال شد كه ايمان چيست ؟ حضرت فرمود : ايمان صبر است.

٤- قال صلى الله عليه و آله و سلم، افضل الاعمال ما اكرهت عليه النفوس. رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : بالاترين اعمال چيزى است كه بر نفسها دشوار باشد.

٥- قيل اوحى الله تعالى الى داود عليه السلام تخلق باخلاقى و ان من اخلاقى الصبر. گفته‏اند خداوند متعال به حضرت داودعليه السلام وحى فرمود : داود به اخلاق من آراسته شو و از جمله اخلاق من صبر است.

٦- و عن ابن عباس رضى الله عنه لما دخل رسوا الله صلى الله عليه و آله و سلم على الانصار فقال : امؤمنون انتم ؟ فسكتوا فقال رجل نعم يا رسول الله فقال و ما علامة ايمانكم قالوا نشكر على الرخا و نصبر على البلاء و نرضى بالقضاء فقال مؤمنون و رب الكعبة. ابن عباس رضى الله مى‏گويد : وقتى رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بر انصار وارد شد فرمود : آيا شما مومن هستيد همه ساكت شدند مردى از آنها گفت : بلى اى رسول خدا حضرت فرمود علامت ايمانتان چيست ؟ انصار گفتند : در برابر نعمت و راحتى خدا را شكر مى‏كنيم و بر بلاء صبر مى‏كنيم و به قضاء و قدر الهى راضى هستيم حضرت فرمود : به خداى كعبه قسم كه شما مومن هستيد.

٧- قال المسيح عليه السلام انكم لاتدركون ما تحبون الابصبركم على ما تكرهون. حضرت مسيح عليه السلام به حواريين فرمود : به آنچه دوست داريد نمى‏رسيد مگر اينكه در برابر ناراحتيها صبر كنيد تا ناخوشيها را تحمل نكنيد به خوشيها نخواهيد رسيد. نابرده رنج گنج ميسر نمى‏شود.

٨- قال (ص) لوكان الصبر دجلا لكان كريما رسول اكرم ص) فرمود : اگر صبر به صورت مردى باشد آن مرد كريم و بخشنده است.

٩- قال على عليه السلام بنى الاسلام على اربع دعائم اليقين، و الصبر،و الجهاد،و العدل. حضرت على عليه السلام فرمود : اسلام بر چهار پايه بنا شده است و آن چهار پايه عبارت است از يقين، و صبر، و جهادو عدل

١٠- و قال ايضا : الصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد و لاجسد لمن لا راس له، و لا يمان لمن لاصبر له. (٣٧) على عليه السلام فرمود : صبر نسبت به ايمان همچون سر است در مقابل تن همانطور كه بدن بدون سر بددن نيست ايمان بدون صبر نيز ايمان نيست صبر ملازم ايمان است همان گونه كه سر ملازم بدن است.

١١- قال على عليه السلام : عليكم بالصبر فانه به ياخذ الجازم و به يعود الجازع. حضرت على عليه السلام فرمود : بر شما باد صبر زيرا شخص جازم و فاطع آن را اتخاذ مى‏كند و آدم بى تاب بعد از جزع و فزع ناچار به او رجوع مى‏كند پس چه بهتر از همان اول بدون جزع و بيتابى صبر را پيشه خود سازد

١٢-قال على عليه السلام : ان صبرت جرت عليك المقادير و انت ماجورو ان جزعت جرت عليك المقادير و انت مازور. حضرت على عليه السلام فرمود : اگر صبر كنى مقدرات بر تو جارى مى‏شود و تو پاداش خواهى داشت و اگر ناشكيبائى و بى تابى كنى باز هم مقدرات مسير خود را طى مى‏كنند و وزروگناه بر تو خواهد بود يعنى ناشكيبائى جز گناه براى تو فائده ديگرى ندارد چون بى تابى تو ذره‏اى در مقدرات تاثيرى نخواهد گذاشت در نهج البلاغه لفظ قدر بصورت مفر آمده : ان صبرت جرى عليك القدر...

١٣- و عن الحسن بن على عليهما السلام عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم : قال : ان فى الجنة شجرة يقال لما شجرة البلوى و توتى لاهل البلاء يوم القيامة فلايرفع لهم ديوان و لا ينصب لهم ميزان يصيب عليهم الاجرصبا و قراء عليه السلام : انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب امام حسن مجتبى از پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم روايت مى‏كند كه آن حضرت فرمود : در بهشت درختى است كه به آن درخت بلوا مى‏گويند و آن در روز قيامت به اهل بلاو مصيبت داده مى‏شود و هيچ گونه محكمه و ميزانى جهت بررسى اعمال آنها تشكيل نمى‏شود و مانند باران بر آنها ثواب و پاداش فرو مى‏ريزند همان گونه كه در دنيا مانند باران بر ايشان بلا ريخته مى‏شد آنگاه امام حسن مجتبى‏عليه السلام اين آيه را خواند.انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب (٣٨) يعنى خدا صابران را به حد كامل و بدون حساب پاداش خواهد داد.

١٤- و عنه عليه السلام عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم : ما من جرعة احب الى الله تعالى من حرعة غبظ كظمها رجل او حرعة صبر على مصيبة و ما من قطرة احب الى الله تعالى من قطرة دمع من خشية الله او قطرة دم اهرقت فى سبيل الله. و نيز امام حسن مجتبى عليه السلام از پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم روايت مى‏كند كه آن حضرت فرمود : هيچ جرعه‏اى از جرعه خشمى كه انسان آن را فرو نشاند يا جرعه صبر بر مصيبتى در نزد خداوند خداوند متعال محبوبتر نيست. و نيز هيچ قطره‏اى در نزد خداوند متعال از قطره اشكى كه از خشيت خدا جارى شود،و يا قطره خونى كه در راه خدا ريخته شود محبوبتر نيست.

١٥-و عنه عليه السلام : المصائب مفاتيح الاجر امام حسن مجتبى عليه السلام فرمود : مصيبتها كليدها و راه گشاى اجر و پاداشتند.

١٦- وعن زين العابدين عليه السلام : اذا جمع الاولين و الاخرين ينادى مناد اين الصابرين ليدخلوا الجنة بغير حساب قال : فيقوم عنق من الناس فتلقاهم الملائكة الى اين يا بنى آدم ؟ فيقولون : الى الجنة فيقولون قبل الحساب ؟ فقالوا : نعم قالوا : و من انتم ؟ قالوا : الصابرون قالوا : و ما صبركم ؟ قالوا : على طاعة الله و صبرنا عن معصية الله حتى توفا نا الله عزوجل قالوا : انتم كما قلتم ادخلوا الجنة فنعم اجر العالمين. از امام زين العابدين عليه السلام روايت شده است كه فرمود : وقتى خداوند اولين و آخرين را در صحراى محشر جمع كند،منادى ندا مى‏كند كه صابران كجايند ؟ تا بدون حساب داخل بهشت گردند،سپس جماعتى از مردم بر ميخيزند و به طرف بهشت روانه مى‏شوند، فرشتگان به آنها برخورد مى‏كنند و مى‏گويند : كجا مى‏رويد ؟ مى‏گويند : به سوى بهشت مى‏رويم. فرشتگان مى‏گويند : بدون حساب به سوى بهشت مى‏رويد ؟ در جواب مى‏گويند بلى، سپس ملائكه سوال مى‏كنند كه شما از چه صنف مردميد ؟ مى‏گويند : ما از صنف صابران هستيم. ملائكه گويند : صبر شما در چه بود ؟ مى‏گويند : صبر ما بر طاعت خدا و صبر ما از معصيت خدا بوده است و اين روش را تا زنده بوديم ادامه داديم تا اينكه خداوند عزوجل ما را قبض روح نمود. سپس ملائكه مى‏گويند : همان گونه گفتيد هستيد و بدون حساب به سوى بهشت رويد كه چه نيكو است پاداش اهل عمل. اين روايت را مرحوم كلينى در اصول كافى كتاب ايمان و كفر باب الحب فى الله و البغض فى الله روايت ٨ نقل كرده است با اين تفاوت كه آنجا در مورد محبان خدا است.

١٧- عن انس قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : قال الله عزوجل اذا وجهت الى عبد من عبيدى فى بدنه او ما له اولده ثم استقبل ذالك بصبر جميل استحييت منه يوم القيامة ان انصب له ميزانا اوانشر له ديوانا. انس مى‏كويد : رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : كه خداوند عزوجل مى‏فرمايد : هرگاه مصيبت و بلائى را متوجه بدن يا مال يا فرزند بنده‏ام سازم سپس او با صبر جميل (٣٩) از آن بلا استقبال نمايد من از او شرم مى‏كنم كه در روز قيامت ترازوئى جهت بررسى حساب او نصب كنم يا نامه عمل او را بگشايم.

١٨- عن ابن مسعود رصى الله عنه عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم : ثلث من رزقهن فانه رزق خير الدارين الرضا با لقضاء و الصبرعلى البلاء و الدعاء فى الرخاء. پيامبرصلى الله عليه و آله فرمود : سه چيز است كه نصيب هر كس شود خير دنيا و آخرت نصيبش شده است و آن سه عبارتند از- : ١ خشنودى از قضاء و قدر خدا ٢- صبرو بردبارى در برابر بلاها ٣- دعاكردن در حال خوشى. بر عكس بيشتر مردم كه فقط هنگام ناخوشى و گرفتارى دعا مى‏كنند

١٩- عن ابن عباس رضى الله عنه قال : كنت عند رسول الله (ص) فقال : يا غلام او غليم الااعلمك كلمات ينفعك الله بهن ؟ فقلت : بلى فقال : احفظ الله يحفظك احقظ الله تجده امامك تعرف اليه فى الرخاء يعرفك فى الشدة اذا سئلت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله. و اعلم ان فى الصبر على ما تكره خيرا كثيرا و ان النصر مع الصبر و ان الفرح مع الكرب و ان مع العسر يسرا. ابن عباس رضى الله عنه مى‏گويد : من نزد پيامبر (ص) بودم كه آن حضرت فرمود : اى جوان آيا مى‏خواهى كلماتى تعليمت دهم كه خداوند به وسيله آن به تو فائده رساند ؟ گفتم بلى، حضرت فرمود : خدا را حفظ كن تا او نيز تو را حفظ كنديعنى از حدود الهى محافظت نما و آنها را مراعات كن و از حد و مرز الهى خارج نشو مراقب خدا باش تا همواره او را در جلوى خود در حال خوشى با خدا آشنائى داشته تا او نيز در حال شدت و سختى با تو آشنا باشد،هرگاه چيزى مى‏خواهى از خدا در خواست كن و هرگاه كمك مى‏خواهى از او مدد و يارى جوى. بدان صبر و استقامت در برابر ناگواريها خير و بركت زيادى به همراه دارد نصرت و يارى الهى با صبر است، شادى و فرح با اندوه مى‏باشد، و همراه سختى آسايش است.

٢٠- و عنه صلى الله عليه و آله و سلم : يوتى الرجال فى قبرة با لعذاب فاذا اوتى من قبل رأسه دفعه تلاوة القرآن و اذا اوتى من بين يديه دفعته الصدقة و اذا اوتى ن قبل رجليه دفع مشيه الى المسجد و الصبرحجزه يقول : اما لورايت خللالكنت صاحبه. و فى لفظ آخر اذا دخل الرجل القبرقامت الصلوة عن يمينه و الزكوة عن شماله و البر يظل عليه و الصبر بناحية يقول : دونكم صاحبى فانى من ورائه يعنى ان استطعم ان تدفعوا عنه العذاب و الافانا الفيكم ذالك و ارفع عنه العذاب پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : چون مرد را در قبرش مى‏گذارد عذاب داخل قبر او مى‏شود وقتى مى‏خواهد از طرف سر آن مرد وارد شود تلاوت قرآن جلوى عذاب را مى‏گيرد و وقتى مى‏خواهد از طرف صورتش وارد شود صدقه جلوى عذاب را مى‏گيرد و آن را بر مى‏گرداند و و قتى مى‏خواهد از طرف پاهاى آن مرد وارد شود راه رفتن او به سوى مسجد جلويش را مى‏گيرد و صبر نيز جلوى عذاب را مى‏گيرد و مى‏گويد : اگر هرگاه ببينم كه شما نتوانيد از صاحبم حمايت كنيد خودم به تنهائى از او حمايت و دفاع مى‏كنم. و در حديث ديگر آمده است كه چون مرا داخل قبر مى‏شود،نماز طرف راست و زكوه طرف چپش مى‏ايستند و احسان بر سرش سايه افكند و صبر در طرفى دورتر از آنها است چون دو فرشته‏اى كه متصدى سوال از آن مرد هستند وارد مى‏شوند صبر نماز زوز كوه و احسان مى‏گويد : مواظب رفيق خود باشيد و اگر نتوانستيد عذاب را از او دور كنيد من به تنهائى از او دفاع مى‏كنم و عذاب را از او بر طرف مى‏سازم (٤٠)

٢١ - و عنه صلى الله عليه و آله و سلم : عجبا لامر المومن ان امره كله له خير و ليس ذالك لاحد الاللمؤمن ان اصابته سرا شكر فكان خيرا له، و ان اصابته ضراء صبر فكان خيرا له. رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : كار مومن تعجب‏آميز است، زيرا تمام آموزش براى او خير است كه براى احدى جز مومن چنين نيست. اگر راحتى و خوشى به او برسد و شكر نمايد برايش خير است و اگر سختى و ناراحتى به او رسد و صبر كند نيز براى او خير است.

٢٢- و عنه صلى الله و عليه و اله و سلم : الا عجبكم ان المومن اذا اصاب حمدالله و شكر و اذا اصابته مصيبته حمدالله و صبره فالمومن يوجر فى كل شيى‏ء حتى الاقمة يرقعها الى فيه. و فى حديث آخر حتى اللقمة يرفعها الى فم امراته. پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : آيا روش پسنديده مومن شما را شگفت زده نمى‏كند، از اينكه مومن هرگاه خير و نعمتى به او برسد خدا را ستايش مى‏كند و هرگاه مصيبتى به او برسد در مقابل مصيبت هم خدا را ستايش مى‏كند و صبر و شكيبائى پيشه مى‏كند مومن در تمام كارهايش اجر و ثواب مى‏برد حتى لقمه‏اى كه به طرف دهانش مى‏برد و در حديث ديگر آمده است حتى لقمه‏اى كه به طرف دهان زنش مى‏برد.

٢٣- و عنه صلى الله عليه و آله : الصبر خير مركب ما رزق الله عبدا خيرا له و لا وسع من الصبر. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : صبر بهترين مركب است خداوند چيزى نصيب بنده‏اش نكرد كه از صبر بهتر و وسيع‏تر باشد.

٢٤- و سئل صلى الله عليه و آله : هل من رجل يدخل الجنة بغير حساب ؟ قال : نعم كل رحيم صبور. از پيامبرصلى الله عليه و آله سئوال كردند كه آيا هيچ مردى بدون حساب داخل بهشت مى‏شود ؟ حضرت فرمود : بلى هر كس مهربان و صبور باشد بدون حساب داخل بهشت مى‏گردد.

٢٥- و عن ابى بصير قال : سمعت عليه السلام يقول : ان الحرحر على جميع احواله، ان نابته نائبته صبر لها و ان تراكمت تداكت عليها المصائب لم يكره لم تكسره و ان اسر و قهر و استبدل با ليسر عسرا ،كما كان يوسف الصديق الأمين عليه السلام لم يغير حريته ان استعبد و قهر و اسرو لم تضرره ظلمة الحب و وحشته و ما ناله، ان من الله عليه فجعل الجبار العالى العاتى له عبدا بعد ان اذ كان له ملكا فارسله و رحم به امة و كذالك الصبر يعقب خيرا،فاصبرو او وطنوا انفسكم على الصبر توجروا. (٤١) ابو بصير مى‏گويد از امام صادق عليه السلام كه فرمود : آزاد مرد در همه احوال آزاد مرد است اگر گرفتارى برايش پيش آيد صبر مى‏كند،و اگر مصيبتها بر سرش فرو ريزد ناراحت نمى‏شود اگر چه اسير شود و مغلوب گردد و آسايش تبديل به سختى شود،چنان كه يوسف صديق امين عليه السلام را بردگى و مغلوبيت و اسارت زيان نبخشد،و او را تغيير ندادو تاريكى و ترس چاه و آنچه بر سرش آمد ضررى بر او وارد نساخت تا اين كه خدا بر او منت گذارد و ستمگر سركش را برده او كرد بعد از آن كه مالك او بود و او را رسول قرار داد و به سبب او به امتى رحم كرد و صبر اين چنين است كه اين همه خير و بركت به دنبال دارد،پس شكيبإ؛پپ باشيد و دل به شكيبائى دهيد تا اجر و پاداش نصيبتان گردد.

٢٦- و عن الباقر عليه السلام قال : الجنة محفوفة بالمكاره و الصبر،فمن صبر على المكاره فى الدنيا دخل الجنة. و جهنم محفوفة باللذات و الشهوات فمن اعطى نفسه لذتها و شهوتها دخل النار. امام باقر عليه السلام فرمود : بهشت در ميان ناگواريها و شكيبائى است. پس هركه در دنيا بر ناگواريها صبر كند، به بهشت رود و جهنم در ميان لذتها و شهوتها است، پس هر كه لذت و شهوتى را كه دلش خواهد به خود رساند به جهنم رود.

٢٧- عن على عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : الصبر ثلاثة : عند المصيبة و صبر على الطاعة و صبر عن المعصية فمن صبر على المصيبة حتى يردها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثماة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء الى الارض و من صبر على الطاعة كتب الله ستماة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى العرش و من صبر عن المعصية كتب الله له تسعماة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : صبر بر سه قسم است : صبر در مصيبت و صبر بر طاعت و صبر از معصيت، پس هر كه بر معصيت صبر كند تا آن كه آن را به بهترين وجه آرامش و تسلى رد كند خداوند سيصد درجه برايش مى‏نويسد كه ميان هر درجه تا درجه ديگر به اندازه فاصله ميان آسمان و زمين باشد و هر كه بر طاعت صبر كند خداوند برايش ششصد درجه مى‏نويسد كه ميان هر درجه تا درجه ديگر به اندازه فاصله ميان قعر زمين تا عرش باشد و هر كه از گناه صبر كند و از معصيت خودارى كند خداوند نهصد درجه از براى او مى‏نويسد كه فاصله ميان هر درجه بقدر فاصله ميان قعر زمين تا انتهاى عرش الهى باشد. (٤٢)

٢٨- عن ابى حمزة الثمالى قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : من ابتلى من المومنين ببلاء فصبر عليه كان له مثل اجرالف شهيد. امام صادق عليه السلام فرمود : هر كس از مومنين به بلائى گرفتار شود و صبر كند ،برايش مثل اجر هزار شهيد خواهد بود.

٢٩- عن عبدالله بن سنان عن ابى عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : قال الله عزوجل : انى جعلت الدنيا بين عبادى قرضا،فمن اقرضنى منها قرضا اعطيته بكل درهم واحد عشرا الى سبعماة ضعف و ما شئت من ذالك و من لم يقرضنى منها قرضا فاخذت منه شيئا قسرا فصبر اعطيته ثلاث خصال لو اعطيت واحدة منهن ملائكتى لرضوا بها منى، قال : ثم تلا ابوعبدالله عليه السلام قول الله عزوجل : الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا الله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم فهذه واحدة من ثلاث خصال و رحمة اثنان و اولئك هم المهتدون ثلاث ثم قال ابو عبدالله عليه السلام : هذا لمن اخذ الله منه شيئا قسرا. رسول خدا صلى الله عليه و آله مى‏گويد : خداوند عزوجل فرموده است من دنيا را ميان بندگانم به عنوان قرض قرار داده‏ام كسى كه قرضى از آن به من دهد يعنى چيزى در راه من به اختيار خود انفاق كند در ميان هر درهمى ده تا هفتصد برابر به او مى‏دهم و كسى كه به من قرض ندهد و اجبارا چيزى از او بگيرم به وسيله مصيبتها و حوادث گوناگون در مقابل آن سه چيز به او مى‏رهم كه اگر يكى از آنها را به فرشتگانم دهم از من راضى خواهند شد سپس امام صادق عليه السلام اين آيه را تلاوت كرد الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انالله و انااليه راجعون (٤٣) اولئك عليهم صلوات من ربهم.... كسانى كه هنگام مصيبت مى‏گويند : ما از آن خدائيم و بسوى او بازگشت مى‏كنيم صلوات خدا بر آنها باد امام فرمود : اين صلوات يكى از سه خصلت است دومى اش رحمت و سومى آن هدايت كه در آيه ذكر شده است.

## ملخفات باب دوم

فصل : ضربت زدن بر ران هنگام مصيبت باعث نابودى اجر است

و عنه عليه السلام الضرب على الفخد عند المصبية يحبط الاجرو الصبر عند الصدمة الاولى اعظم و عظم الاجر على قدر المصيبة و من استرجع بعد المصيبة جدد الله له اجرها كيوم اصيب بها. امام صادق عليه السلام فرمود : ضربت زدن بر ران و زانو در هنگام مصيبت اجر و پاداش را از بين مى‏برد و صبر كردن هنگام مصيبت نخستين بسيار عظيم است و عظمت اجر و پاداش به مقدار مصيبت است يعنى هر چه مصيبت بزرگتر باشد اجرش نيز بزرگتر است و هر كس بعد از مصيبت بگويد : انالله و انا اليه راجعون .خداوند اجرش را مانند روزى كه مصيبت به او رسيد تجديد مى‏نمايد يعنى هر مرتبه اين جمله را بگويد خداوند اجر تازه‏اى به او عنايت مى‏فرمايد.

بر پشت دست زدن به هنگام مصيبت اجر را از بين مى‏برد

و سئل رجل النبى صلى الله عليه و آله ما يحبط الأجر فى المصيبة ؟ فقال : تصفيق الرجال بيمينه على شما له و الصبر عند الصدمة الاولى فمن رضى فله الرضا و من سخط فعليه السخط. مردى از پيامبر صلى الله عليه و آله سوال كرد چه چيز اجر و پاداش مصيبت را از بين مى‏برد ؟ فرمود : دست راست را بر پشت دست چپ زدن كه به هنگام مصيبت بعضى‏ها اين عمل را انجام مى‏دهند اجر را از بين مى‏برد و نابود مى‏سازد. و صبر حقيقى در صدمه نخستين يا اول صدمه است پس هر كه راضى شود خدا از او راضى است و هر كه ناراضى شود خدا از او ناراضى است. ام سلمه زوجه پيامبرصلى الله عليه و آله مى‏گويد : من از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنيدم فرمود : هر كس گرفتار مصيبتى شود بگويد انالله و انااليه راجعون اللهم اجرنى على مصيبتى و اخلف لى خيرا منها، خداوند متعال اجر او را مى‏دهد و آنچه از او گرفته بهترش را به او عطا مى‏فرمايد. ام سلمه مى‏گويد وقتى شوهر سابقم ابوسلمه وفات كرد من مطابق دستور پيامبرصلى الله عليه و آله جملات مذكور را گفتم و خداوند بهتر از شوهر سابقم به من عطاء فرموده است و آن رسول خدا صلى الله عليه و آله است. در حديث ديگر آمده است كه‏ام سلمه گفت : وقتى اين دستور را از پيامبر صلى الله عليه و آله شنيدم با خود گفتم كجا شوهرى بهتر از ابوسلمه براى من پيدا مى‏شود و زمانى كه عده وفات شوهرم به پايان رسيد پيامبرآمد جلوى منزلم اجازه ورود خواست و من در آن موقع مشغول دباغى پوستى بودم بلافاصله دستم را كه به برگ سلم ماليده بود شستم برگ سلم داروئى است كه به پوست مى‏زنند تا بوى آن را برطرف نمايد سپس به حضرت اجازه ورود دادم حضرت وارد شدند و من پوستى كه داخل آن از ليف خرما بود براى ايشان پهن نمودم و حضرت بر آن نشستند و بعد خطبه مرا خواند و مرا به عقد خود در آورد پس از اين كه حضرت از خطبه عقد فارغ شدند من به ايشان عرض كردم اى پيامبر خدا من لياقت زوجيت شما را ندارم مگر اينكه خود شما مرا قبول نمائيد چون من مى‏ترسم خطائى از من ببينى و خداوند به خاطر آن مرا عذاب كمد و ديگر اين كه من پير شدم و ثالثا عائله‏مندم. حضرت فرمود : در مورد پيرى كه گفتى من مثل تو پير شدم و اما در مورد عائله‏ات كه گفتى عيالوار هستم عائله تو عائله من است يعنى من متكفل ايشان مى‏شوم، ام سلمه مى‏گويد پس من خودم را تسليم پيامبر نمودم و آن حضرت مرا ترويج نمود و گفتم : خداوند بهتر از ابوسلمه پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله را بمن عنايت فرمود. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : مرگ داراى فزع مى‏باشد و هرگاه مرگ يكى از برادرانتان فرا رسيد بگوئيد : انا لله انا اليه راجعون و انا الى ربنا لمنقلبون اللهم اكتبه عندك من المحسنين و اجعله كتابه فى عليين و اخلف على عقبه فى الاخرين اللهم لاتحرمنا اجره و لا تفتنا بعده. يعنى ما مملوك خدائيم و به سوى او بازگشت مى‏نمائيم و به طرف پروردگار خويش مراجعت مى‏كنيم خدايا اين ميت را در نزد خودت در زمره محسنين بنويس و كتاب و نامه عمل او را در عليين قرار ده و جانشينان صالحى از او به يادگار گذار و نسل او را قطع مفرما خدايا ما را از اجزا و محروم منما و بعد از ما را مورد فتنه و آزمايش قرار مده. و عن الحسين بن على بن ابى طالب عليه السلام ان النبى ص) قال : من اصابتة مصيبة فقال : اذا ذكرها انالله و انا اليه راجعون جددالله عزوجل له اجرها مثل ما كان له يوم اصابته. پيامبرصلى الله عليه و آله فرمود : هر كس مصيبتى به او رسيده است هرگاه آن مصيبت به يادش مى‏آيد بگويد انالله و انا اليه راجعون خداوند عزوجل اجر و پاداش او را مانند روزى كه مصيبت بر او وارد شد تجديد مى‏فرمايد.

فصل : هرگاه براهل بيت عليه السلام بلائى مى‏رسيد پيامبر آنها را به نماز امر مى‏فرمود

يوسف بن عبدالله بن سلام مى‏گويد : هرگاه براى اهلبيت و خاندان پيامبر صلى الله عليه و آله گرفتارى و بلائى نازل مى‏شد آن حضرت آنها را به نماز خواندن امر مى‏فرمود : سپس اين آيه را تلاوت مى‏كرد و امر اهلك بالصلوة و اصطبر عليها يعنى پيامبرم خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نيز بر انجام آن شكيبا و پر استقامت باش. سوره طه آيه

## از صبر و نماز يارى و كمك بجوئيد

ابن عباس مى‏گويد : وقتى كه در مسير مسافرت به پيامبرصلى الله عليه و آله خبر وفات برادرش را به او داه‏اند ايشان استرجاع نمودند يعنى گفتند : انالله و انا اليه راجعون سپس از جاده خارج شدند و رفتند در كنار جاده و شتر خويش روى زانو خواباند و بعد دو ركعت نماز به جا آورد و مدتى نشست سپس به سوى راحله خويش حركت كرد و مى‏فرمود : واستعينوا بالصبر و الصلاة و آنهالكبيرة الاعلى الخاشعين يعنى از صبر و نماز يارى جوئيد كه نماز حضور قلب امرى بسيار بزرگ و دشوار است مگر بر خاشعان كه آنها مشتاق نمازند. و نيز از ابن عباس نقل شده است كه هرگاه پيامبرصلى الله عليه و آله مصيبتى مى‏رسيد حضرت بر مى‏خواست، وضوى مى‏گرفت و دو ركعت نماز مى‏خواند و مى‏گفت : اللهم قد فعلت ما امرتنا فانجزلنا ما وعدتنا يعنى خدايا آنچه را كه به ما دستور دادى انجام داده‏ام پس تو نيز وعده اين كه به ما داده‏اى براى ما منجر فرما.عباده بن محمد مى‏گويد : وقتى عباده رضى الله عنه در حال احتضار به سر مى‏برد گفت : بستر خواب مرا از خانه بيرون ببريد و در صحن حياط پهن نمائيد بستگان او مطابق دستور او رفتار كردند و رختخواب او را در صحن پهن نمودند و او را در آنجا خواباندند سپس عباده گفت : تمام دوستان و خدمه و همسايگان مرا و هر كس كه به عيادت من مى‏آمد همه را جمع كنيد و آنها را به نزد من حاضر نمائيد و حسب الامر او تمام اينها را جمع كردند و به نزدش در صحن حياط حاضر نمودند. سپس عباده به آن جمعيت گفت : امروز آخرين روز دنياى من و امشب اولين شب آخرتم مى‏باشد و من نمى‏دانم شايد در سابق از دست و زبان من چيز ناگوارى به شما رسيده باشد به آن خدائى كه جان عباده در دست او است قسم كه در قيامت قصاص در كار است و به هر كس از شماها صدمه‏اى زبانى يا بدنى وارد كرده‏ام برخيزد و قبل از اينكه روح از بدنم جدا شود از من قصاص كند كه قصاص دنيا بهتر از قصاص آخرت است كه آنجا آدمى در حضور ملائكه و انبياء قصاص شود آن جمعيت گفتند : اى عباده تو براى ما پدرى مهربان و مردى مودب و بزرگوار بودى و هرگز به زير دست خود سخن ناروا نمى‏گفتى. سپس عباده گفت : آيا از اين جهت مرا مى‏بخشيد ؟ همگى گفتند بلى، بعد عباده گفت : خدايا شاهد باش كه اينها مرا عفو كردند سپس گفت : وصيت من بر شما اين است كه وقتى روح از بدن من جدا شد وضوى نيكو بسازيد و برويد مسجد نماز بخوانيد و بعد از آن براى من و خودتان طلب مغفرت نمائيد زيرا خداوند متعال فرمود : واستعينوا بالصبر والصلوه يعنى از صبر و نماز يارى جوئيد سپس مرا با عجله بطرف قبر ببريد و بدنبال من آتش نياوريد و چوب ارجوان را زير من نگذاريد مثل اينكه مرسوم بود دنبال جنازه آتش مى‏كردند و چوب ارغوان را زير ميت مى‏گذاشتند ارجوان اسم درختى است و عن جابربن الباقر عليه السلام قال : اشد الجزع الصراخ بالويا و العويل و لطم الوجه و الصدر و جز الشعرو من اقام النواحة فقد ترك الصبر و من صبرو استرجع و حمدالله تعالى فقد رضى بما صنع الله و وقع اجره على الله عزوجل و من لم يفعل ذالك جرى عليه القضاء و هو ذميم واحبط الله عزوجل اجره. امام باقر عليه السلام فرمود : بدترين جزع و بيتابى فرياد و خروش به ويل و عويل گفتن و لطمه به صورت و سينه زدن و كندن موى سر است. و هر كس در مصيبت داد و فرياد و جزع وفزع به راه اندازد علامت بى صبرى و ناشكيبائى او است و هر كس صبر و بردبارى پيشه كند و استرجاع نمايد يعنى بگويد : انالله و انا اليه راجعون، و خدا را حمد و ثنا گويد علامت رضايت او از كار خدا است و اجر او بر خداى عزوجل مى‏باشد و كسى كه به جاى استرجاع و حمد و ثناى خدا جزع و بيتابى كند قضا و قدر الهى نيز بر او جارى مى‏گردد اما در حالتى كه نزد خدا مذموم است و خداوند عزوجل اجر او را از بين مى‏برد. و عن الصادق عليه السلام قال : ان الصبر البلاء يستبقان الى المومن يأتيه البلاء و هو صبور و ان الجزع و البلاء يستبقان الى الكافر ياتيه البلاء و هو جزوع. امام صادق عليه السلام فرمود : صبر و بلا با يكديگر مسابقه مى‏گذارند و به طرف مومن مى‏روند بلا به مومن مى‏رسد در حالى كه او صبور است. و جزع و بلا نيز بر يكديگر سبقت مى‏گيرند و بلا به كافر مى‏رسد در حالى كه او جزوع و بيتاب است. و عنه عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : ضرب المسلم على فخذه عند المصيبة احباط لاجره. پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود : ضربت زدن بر ران و زانو به هنگام مصيبت باعث نابودى اجر است. و عن موسى بن بكير عن الكاظم عليه السلام قال : ضرب المسلم على فخذه عند المصيبة احباط اجره. امام كاظم عليه السلام فرمود : ضربت زدن بر ران به هنگام مصيبت باعث از بين بردن اجر است. و عن اسحق بن عمار عن الصادق عليه السلام يا اسحق لا تعدن مصيبة اعطبت عليها الصبر و استوجبت عليها من الله عزوجل الثواب انما المصيبة التى يحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم يصبر عند نزولها. امام صادق عليه السلام به اسحق بن عمار فرمود : اى اسحق آن مصيبتى را كه تو در برابر آن صبر نمودى و موجب ثواب الهى گرديدى مصيبت مشمار، بلكه مصيبت آن است كه صاحب آن بر اثر صبرى و بيتابى از اجر و ثواب آن محروم گردد. و عن ابى ميسرة قال : كنا عند ابى عبدالله عليه السلام فجائه رجل و شكا اليه مصيبته فقال : اما انك ان تصبر توجر و ان لم تصبر يمضى عليك قدر الله عزوجل الذى قدر عليك و انت مذموم ابو ميسره مى‏گويد : مإ؛ثث نزد امام صادق عليه السلام بوديم كه مردى خدمت آن حضرت آمد و از مصيبت و گرفتارى خود شكايت مى‏كرد حضرت به او فرمود : اگر صبر كنى خداوند به تو اجر مى‏دهد و اگر صبر نكنى آن قضا و قدرى كه از طرف خداوند عزوجل برايت مقدر و معين شده است بر تو جارى مى‏گردد در حالى كه تو نزد خدا مذموم هستى يعنى چه صبر كنى و چه صبر نكنى مقدرات الهى بر تو جارى مى‏گردد لكن در صورت اول ما جور و در صورت دوم مذموم هستى.

قال الصادق عليه السلام : البلاء زين المومن و كرامة لمن عقل، لان فى مباشرته و الصبر عليه و الثبات عنده تصتيح نسبة الايما : قال النبى صلى الله عليه و آله : نحن معاشر الانبياء اشد الناس بلاء، و المؤمن المؤمنون الامثل فالامثل.و و من ذاق طعم بلاء تحت سر حفظه الله له تلذده به اكثر من تلذده با لنعمه، و يشتاق اليه اذا فقده، لأنه لأن تحت يدنيزان البلاء و الجنة انوار النعمة، و تحت انوار النعمة نيران البلاء و المحنة، و قد ينجوا منه كثير و يهلك فى النعمة كثير. و ما اثنى الله تعالى على عبد من عباده من لدن آدم عليه السلام الى محمد (ص) الابعد ابتلائه و وفاء حق العبودية فيه فكرمات الله تعالى فى الحقيقة نها يات بدايا تها البلاء و بدايات نها يا تها البلاء و من خرج من شبكة البلوى جعل سراج المؤمنين و مونس المقربين و دليل القاصدين، و لاخير فى عبد شكى من محنه تقدمها الاف نعمة و تتبعها الاف راحة، و من لايقضى حق الصبر فى البلاء حرم جزاء قضاء الشكر فى النعماء ،كذالك من لايودى حق الشكر فى النعماء يحرم عن قضاء جزاء الصبر فى بلاء، و من حرمهما فهومن المطر و دين. و قال ايوب عليه السلام فى دعائه : اللهم انه اتى على سبعون فى الرخاء فا مهلنى حتى ياتى على سبعون فى البلاء. و قال وهب : البلاء للمومن كالشكال للداية و العقال للابل، و هذا الفصل كله من كلام الصادق (ع) چون اين روايت مفصل است و شامل مطالب متعددى مى‏باشد لذا قطعه قطعه‏اى از روايت را با عناوين و ذكر متن ترجمه مى‏نمائيم.

## بلاء زينت مومن است

امام صادق عليه السلام فرمود : البلاء زين المومن و كرامه لمن عقل لان فى مباشرته و الصبر عليه و الثبات عنده تصحيح نسبة الايمان يعنى بلاء زينت مومن و كرامت عاقل است، براى اين كه بر خوردن نمودن با بلاء و صبر كردن و پايدار بودن به هنگام آن دليل قوت ايمان است.

## در زير آتشهاى بلاء انوار نعمت است

قال النبى صلى الله عليه و آله : نحن معاشرالأنبياء اشد الناس بلاء، و المؤمن المؤمنون الامثل فالامثل، و من ذاق طعم البلاء تحت سر حفظه الله تلذذ به اكثر من تلذذه بالنعمة و يشاق اليه اذا فقده، لان تحت نيران البلاء و المحنة انوار. النعمة، و تحت انوار النعمة نيران البلاء و المحنة، و قد ينجومه البلاء كثير و يهلك فى النعمة كثير. رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : ما گروه پيغمبران ابتلاء و گرفتارى مان از همه مردم سخت‏تر است و بعد از ما مومنين به ترتيب درجه ايمانشان مبتلاء به گرفتارى مى‏باشد يعنى هر چه منزلت و مقامشان نزد پروردگار بلندتر باشد به همان نسبت بلائشان نيز بيشتر است. و هر كس مزه بلا را در پنهانى يعنى بدون اين كه به مردم بروز كند بچشد يا اينكه تحت مراقبت و حفظ پروردگار متعال مزه بلا را بچشد هر آينه لذت و خوشى او از آن بلاء بيش از لذتش از نعمت مى‏باشد و هر گاه آن بلاء از او دور شود آرزوى آمدنش را مى‏نمايد و همواره مشتاق آن است، زيرا در تحت آتشهاى بلاء و محنت انوار نعمت است، و در تحت انوار نعمت آتشهاى بلا و محنت است، و گاه عده‏اى زيادى از بلاء نجات مى‏يابند و گاه عده زيادى در نعمت به هلاكت مى‏رسند.

خداوند هيچ كس را قبل از ابتلاء ستايش نكرد

و ما اثنى الله تعالى على عبد من عباده من لدن آدم عليه السلام الى محمد (ص) الا بعد بتلاده و وفاء حق العبودية فيه فكرامات الله فى الحقيقة نهايات بداياتها البلاء و يدايات نها يا تها البلاء و خداوند متعال هيچ بنده‏اى را از زمان آدم عليه السلام تا زمان پيغمبر خاتم حضرت محمد صلى الله عليه و آله مورد ستايش و تعريف قرار نداد مگر بعد از ابتلاء و آزمايش و اداء وظيفه و حق بندگى او در هنگام بلاء و گرفتارى. پس در واقع كرامتهاى خداوند نتايج و آثار ابتلاعات اوليه است.

صبر براى مؤمن مانند زانو بند براى شتر است

و من خرج من شبكة البلوى جعل سراج المؤمنين و مونس الئمقربين و دليل القاصدين و لاخير فى عبد شكى من محنة تقدمها آلاف نعمة و اتبعها آلاف راجة، و من لايقضى حق الصبر فى البلاء حرم قضاء الشكر فى النعماء كذالك من لا يودى حق الشكر فى النعماء يحرم عن قضاء الصبر فى البلاء و من حرمهما فهومن المطرودين. و قال ايوب عليه السلام فى دعائه : اللهم انه قد اتى على بعون فى الرخا فأمهلنى حتى يأتى على سبعون فى البلاء. و قال وهب : البلاء للمومن كالشكال للدابة و العقل للابل و هذا الفضل كله من كلام الصادق (ع) و كسى كه از شبكه بلاء و آزمايش به خوبى بيرون آيد يعنى هنگام بلاء جزع و فزع و بيتابى نكند چراغ مومنين و مونس مقربين و راهنماى حاجتمندان مى‏گردد. كسى كه از محنت شكايت كند هيچ گونه خيرى در او نيست و حال اينكه قبل از آن محنت هزاران نعمت به او رسيد و بعد از آن نيز هزاران نعمت به او مى‏رسد. و كسى كه در بلاء و محنت حق صبر اداء نكند از به جا آوردن حق شكر در برابر نعمت محروم مى‏گردد و كسى كه حق شكر نعمت بجا نياورد حق صبر را نيز در مورد بلا ادا نخواهد كرد و هر كس از اين دو وظيفه مهم اداء حق شكر محروم شود از جمله مطرودين و رانده شدگان از رحمت خدا مى‏باشد. حضرت ايوب عليه السلام در مناجات خود به پروردگارش مى‏گويد : خدايا هفتاد سال نعمت تو به من رو آورده است پس به من مهلت بده تا هفتاد سال نيز مبتلاء به بلاء شوم. وهب گفت : بلا براى مومن مانند كالفه و زانوبند استر و شتر است همانگونه كه كلافه و زانوبند استر و شتر را از حركتهاى ناملايم و جست و خيزهاى نامناسب باز مى‏دارد بلاها هم مومن را از كارهاى نامناسب باز مى‏دارد. و اين فصل تمامش از فرمايش امام صادق بوده است. اين روايت در كتاب مصباح الشريعه باب بلاء آمده است ولكن در پايان روايت چنين آمده است و قال امير المؤمنين عليه السلام : الصبر من الايمان كا الرأس من الجسد، و رأس الصبر البلاء و ما يعقلها الا العالمون يعنى امام صادق عليه السلام گفت : امير المومنين عليه السلام فرمود : صبر از براى ايمان مانند سر است از براى جسد، چنانچه جسد بى سر حيات ندارد هم چنين ايمانى كه صبر با او نباشد قدر و اعتبار ندارد، و راس ضرب بلاست يعنى معنى صبر و وجود او بوجود بلا معلوم مى‏شود و فقط صاحبان علم هستند كه اين مطلب را درك و تعقل مى‏كنند.

آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

فصل

و قال الصادق عليه السلام : الصبر يظهر مافى بواطن العباد من النور الصفاء، والجزع بظهر ما فى بواطنهم من لظلمة و الوحشة. و الصبريدعيه كل احد و ما يثبت عنده الا المخبتون، و الجزع ينكره كل احد و هوا بين على المنافقين لأن نزول المحنة و المصيبة يخبر عن الصادق و الكاذب و تفسير الصبر ما يستمر مذاقة و ما كان عن اضطراب لايسمى صبرا، و تفسير الجرع اضطراب القلب و تحزن الشخص و تغير اللون و تغير الحال. و كل نازلة خلت اوائلها من الاخبات و الانابة و التضرع الى الله فصاحبها جزوع غير صابر. و الصبر ما اوله مروا خره حلو لقوم، و لقوم مر اوله و آخره و لقوم اوله و آخره حلو مصباح الشريعه فمن دخله من اواخر فقد دخل و من دخله من اوائله فقد خرج. و من عرف قدر الصبر لايصبر عما منه الصبر، و قال الله عز وجل فى قصة موسى و خضر عليها السلام : و كيف تصبر على ما لم تحط به حبرا. فمن صبركرها و لم يشك الى الخلق و لم يجزع بهتك يره ستره فهومن العام و نصيبه ما قال الله عزوجل : و بشر الصابرين. اى بالجنة و المغفرة. و من استقبل البلاء بالرحب فصبر على سكينة و وقار فهومن الخاص و نصيبه ما قال الله عزوجل : ان الله مع الصابرين. (٤٤) اين روايت را نيز با عناوين و ذكر مكرر متن ترجمه مى‏نمائيم

صبر نماينگر نورانيت و صفاى باطن است

امام صادق عليه السلام فرمود : الصبر يظهر ما فى بواطن العباد من النور و الصفاء، و الجزع يظهر ما فى بواطنهم من الظلمة و الوحشة. صبر نور و صفاى باطن آدمى را ظاهر مى‏كند و جزع و بى تابى نيز ظلمت و وحشت باطن آدمى را آشكار مى‏سازد يعنى صبر و بردبارى در برابر بلاء و محنت نشانه نور باطن، و جزع و اضطراب علامت كدورت آن است.

هر كس ادعاى صابريت مى‏كند ولى....

و الصبر يدعيه كل احد و ما يثبت عنده الا المخبتون و الجرع ينكره كل احد و هوابين على المنافقين لان نزول المحنة و المصيبة يخبر عن الصادق و الكاذب حضرت مى‏فرمايد : كه همه كس ادعاى صبر مى‏كنند و مى‏گويند ما در برابر سختيها صبر داريم لكن در اين ادعا فقط افراد متواضع و تسليم در برابر رنجها راستگويند و نيز همه كس مى‏گويند ما هيچگاه در برابر مشكلات جزع و بى تابى نمى‏كنيم و جزع و اضطراب در هنگام بلاء بر منافقين ظاهر است. براى اينكه بلاء و محنت صداقت و كذب ادعاى اشخاص را بلاملا مى‏كند يعنى اگر در وقت مصيبت و بلا صبر كند علامت صداقت ادعاى او است ولى اگر جزع و بى تابى نمايد. نشانه ادعاى دروغين او است. و تفسير الصبر ما يستمر مذاقه و ما كان عن اضطراب لايسمى صبرا،و تفسير الجرع الضطراب القلب و تحزن الشخص و تغير و الوان و تغير الحال و كل نازلة خلت اوائلها من الاخبات و الأنابة و التضرع الى الله فصاحبها جزوع غير صابر. حضرت فرمود : صبر به معنى چيز تلخ مزه‏اى است كه توام با اضطراب نباشد چون هر چه تلخ باشد و توام با اضطراب آن را صبر نمى‏نامند. و معنى جزع اضطراب دل است با اظهار حزن و تغيير حالت و تغيير رنگ، و هر مصيبت و حادثه‏اى كه بر آدمى مى‏رسد اگر اول آن توام با تسليم و ان به تضرع به درگاه خدا نباشد صاحب آن مصيبت ناشكيبا است.

## تفاوت حالات افراد در مورد صبر

و الصبر ما اوله مروا آخره حلو لقوم، و لقوم مراوله و آخره فمن دخله من اواخره فقد دخل، و من دخله من اوائله فقد خرج صبر آن چيزى است كه براى عده‏اى اولش تلخ است ولى آخرش شيرين است و براى عده‏اى ديگر اول و آخرش تلخ است پس كسى كه در مسير صبر وارد مى‏شود و پايان و نتيجه آن را در نظر گرفته است، به طور مسلم از افراد صابر به شمار مى‏رود و توفيق به دست آوردن نتيجه مطلوب صبر را پيدا خواهد كرد. ولى كسى كه توجه و نظر او به تلخى آغاز و ابتداى آن است، هرگز در مورد مصداق صبر قرار نگرفته و از راه صبر خارج شده است.

## گفتار حضرت خضر به حضرت موسى (ع) در مورد صبر

و من عرف قدر الصبر لايصبر عما منه الصبر. قال الله عزوجل فى قصه موسى و خضرعليهما السلام و كيف تصبر على ما لم تحط به خبرا. حضرت فرمود : هر كس مقام و منزلت صبر را بشناسد، هرگز راضى نمى‏شود كه در مقدمات و موجبات صبر توقف و كوتاهى ورزد،و خود را آماده نسازد. خداوند متعال در قصه حضرت موسى و حضرت خضر عليهما السلام مى‏فرمايد : چگونه مى‏توانى در برابر چيزى كه از رموزش آگاه نيستى شكيبا باشى.

## صبر عوام و صبر خواص

فمن صبر كرها و لم يشك الى الخلق و لم يجزع بهتك سره ستره فهومن العام و نصيبه ما قال الله عزوجل : و بشر الصابرين. اى بالجنة و المغفرة و من استقبل البلاء بالرحب فصبر على سكينة و وقار فهومن الخاص و نصيبه ما قال الله عزوجل ان الله مع الصابرين. پس كسى كه از روى كراهت و ناچارى صبر ورزيده و در عين حال مراقبت كامل دارد كه شكايت و اظهار گله در نزد مردم نكند و با اضطراب و جزع، باطن و اسرار خود را آشكار نسازد،چنين شخصى از صبر كنندگان عمومى به شمار مى‏رود و از جهت نصيب و حظ مشمول فرمايش خداوند متعال خواهد بود كه مى‏فرمايد : و بشارت بده صابران را. يعنى بهشت و مغفرت. و اما اگر از جان و دل از بلا استقبال كرد و بدون كوچكترين اضطراب با بلا روبرو شود، و با كمال اطمينان خاطر و آرامش دل و سنگينى و وقار ثبات و استقامت داشته باشد ،او از خواص صابرين محسوب مى‏گردد و مشمول قول خداى عزوجل قرار خواهد گرفت كه فرمود : خدا همراه صابران است. (٤٥)

فصل

در اين فصل مختصرى از حالات گذشتگان و صبر و بردبارى پيشينيان به هنگام مرگ فرزندان و دوستانشان ذكر مى‏گردد عرب زمان جاهليت يعنى قبل از طلوع اسلام است با اينكه اميد و اعتقادى به ثواب و ترس و خوفى از عقاب و عذاب نداشتند با اين وصف براى صبر وبردبارى اهميت فراوان قائل بودند و صابران را تعريف و توصيف و بى صبران و جزع وفزع كنندگان در برابر مصائب و مشكلات را تعبير و توبيخ مى‏كردند براى اينكه ذاتا صبر و بردبارى و تحمل مشكلات و مصائب و ايثارگرى و از خود گذشتگى و مردانگى در برابر سختيها نزد آنها ارزشمند بوده و بيتابى و جزع و فزع و داد و فرياد و آه و ناله براه انداختن در برابر مصائب نزد آنها نكوهيده و ناپسند بوده است. حتى گاهى افرادى عزيز و محبوب خود را از دست مى‏دادند و ذره حالشان تغيير نمى‏كرد وقتى كه اسلام آمد و نورش در آن سرزمين منتشر گرديد و ثواب صبر معلوم شد و اشتهار يافت ميل و رقبت آنها در صبر استقامت زيادتر گرديد و رتبه و مقام اهل بلا بالا گرفت. اينك چند نمونه از صبر و استقامت گذشتگان به هنگام مرگ فرزندان و دوستانشان بيان مى‏شود.

## ١- حكايت ابن مسعود و سه فرزند عزيزش

ابوا لاحوص مى‏گويد : ما روزى به اتفاق دوستان به منزل مسعود رفتيم و ديديم كه سه كودك زيبا مانند سكه طلا به نزد او است و ما از زيبائى آنها به تعجب در آمديم ابن مسعود گفت : مثل اينكه شما از زيبائى فرزندانم غبطه مى‏بريد ؟ (٤٦) گفتيم آرى به خدا سوگند هر مسلمانى بر چنين فرزندانى غبطه مى‏برد و آرزو مى‏كند كه خداوند همانند اينها نصيبش فرمايد. سپس ابن مسعود سرش را به طرف سقف كوتاه خانه كه پرنده‏اى در آن لانه كرده و تخم گذارى نموده بود بلند كرد و گفت : قسم به آن كسى كه جانم در دست قدرت اوست اگر گرد و غبار قبر اين سه كودك را از دست خود بتكانم كنايه از اينكه اين سه فرزند بميرند بهتر است نزد من از اينكه لانه اين پرنده از سقف بيفتند و تخم آن بشكند. يعنى ابن مسعود بسيار مشتاق ثواب داغ فرزندان بود و مى‏خواست كه آنها بميرند و او از ثواب داغ آنها برخوردار گردد.

## ٢- حكايت ديگر از ابن مسعود و اشتياق او به داغ فرزند

روزى عبدالله بن مسعود رضى الله در مسجد مشغول تعليم قرائت قرآن بود و در حالى كه دو زانو نشسته بود ناگهان زن ابن مسعود فرزند كوچكش را آورد و كنار در مسجد ايستاد و بعد به بچه اشاره كرد كه پدرت داخل مسجد است بچه به طرف پدر روانه شد و مردم راه را باز كردند و بچه رفت در دامن پدر نشست. ابن مسعود فرزندش را مورد نوازش و محبت قرار داد و گفت : مرحبا به كسى كه همنام او از او بهتر است يعنى تو همنام پيغمبر صلى الله عليه و آله هستى و من او را از تو بيشتر دوست دارم به قدرى فرزند خود را نوازش مى‏كرد و مى‏بوسيد كه حتى نزديك بود كه آب دهن او را بخورد. سپس روى كرد به طفل خود و گفت : به خدا قسم مرگ تو و برادرانت از تعداد شما بر من از اين مگس آسانتر است اطرافيان به ابن مسعود ايراد گرفتند و گفتند : براى چه چنين آرزوئى مى‏نمائى ؟ ابن مسعود در جواب گفت : من از اين قصد خير نمودم. چون اگر فرزندانم بميرند من از اجر و پاداش مرگ آنها بهرمند مى‏شوم و اگر بمانند بر آنها ترسناكم زيرا از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنيدم كه مى‏فرمود : زمانى بر شما مى‏آيد كه مرد بر فراغت حال غبطه مى‏برد همان گونه كه به كثرت مال و فرزند غبطه برده مى‏شود. (٤٧)

## ٣- گفتار ابوذر در مرگ فرزندان خويش

فرزندان ابوذر رضى الله عنه در سن كودكى وفات مى‏كردند به او مى‏گفتند فرزندانت باقى نمى‏مانند ابوذر مى‏گفت : الحمدلله الذى يا خذهم من دار الفناء ويدخرهم فى دار البقاء يعنى : خداى را سپاس كه فرزندانم را از دار فانى مى‏برد و در دار باقى آنها را ذخيره مى‏نمايد.

## ٤- حكايت شخصى كه هفت فرزندش در يك روز به مرض طاعون مرده‏اند

هفت فرزند از عبدالله بن عامر مازنى رضى الله عنه در يك روز به مرض طاعون (٤٨) مرده‏اند و او مى‏گفت : انى مسلم مسلم يعنى من مسلمانم و در برابر اين مصائب تسليم امر پروردگار هستم آرى مسلمان بايد در برابر مصائب و مشكلات تسليم مقدرات الهى باشد و چون چرا او اعتراض و جزع و فزع ننمايد

## ٥- سخنان حكمت‏آميز معاذ در مرگ فرزند خويش

عبدالرحمن بن تميم مى‏گويد : روزى به اتفاق دوستان به منزل معاذ رفتيم ديديم كه او كنار سر فرزندش نشسته و فرزندش در حال احتضار به سر مى‏برد و ما وقتى آن صحنه را مشاهده كرديم نتوانستيم خودمان را كنترل كنيم همگى گريستيم و يك نفر در ميان دما با صداى بلند گريه مى‏كرد، معاذ او را منع كرد و گفت : ساكت باش به خدا قسم كه او مى‏داند من به اين مصيبت راضى هستم و ارزش اين در نزد من بهتر است از تمام جنگهائى كه همراه رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم با دشمنان اسلام جنگيده‏ام زيرا من از خود آن حضرت شنيدم كه مى‏فرمود : هر كس در مرگ فرزند عزيز خويش براى رضاى خدا صبر كند خداوند متعال به ميت خانه و قرارگاهى بهتر از خانه و قرارگاه خودش مى‏دهد و به مصيبت ديده نيز صلوه رحمت و مغفرت و رضوان عطاء مى‏فرمايد : عبدالرحمن بن تميم مى‏گويد : ما هنوز در منزل معاذ بوديم كه هنگام اذان ظهر روح فرزند او از بدن جدا شد و ما رفتيم مسجد نماز خوانديم و بلافاصله برگشتيم ديديم كه خود معاذ فرزندش رإ؛خ‏خ غسل داد و حنوط نمود و كفن كرد و آماده حركت دادن به طرف قبرستان مى‏باشد بدون اينكه منتظر حاضر شدن برادران و همسايگان شود. ما به معاذ گفتيم : خدا تو را رحمت كند چرا صبر نكردى كه ما از نماز فارغ شويم و در تجهيزات برادرزاده خود حاضر گرديم ؟ معاذ گفت : ماموريم كه مردگان را چه شب بميرند و چه روز منتظر نگذازيم و زودتر تجهيزات كفن و دفن آنها را فراهم كنيم. عبدالرحمن مى‏گويد : وقتى بچه را به قبرستان بردند خود معاذ و شخص ديگرى داخل قبر شد وقتى معاذ خواست از قبر بيرون بيايد من دستم را دادم كه او را از قبر بيرون آورم معاذ از گرفتن دست من امتناع ورزيد و گفت : نمى‏خواهم دست مرا بگيريد زيرا خودم قوت بالا آمدن را دارم و خوش ندارم كه افراد نادان مرا ببينند كه شما زير بال مرا گرفتيد و گمان كنند كه مصيبت مرا از پا در آورده و سست كرده است. سپس به مجلس رفت و در خواست كرد كه روغن و عطر و سرمه و لباس فاخر براى او بياورند و او روغن و عطر به خود زد و سرمه به چشمان خود كشيد و لباس فاخر پوشيد و در آن روز از همه روزها خوشحال‏تر و با تبسم‏تر بود. سپس گفت : انالله و انا اليه راجعون فى الله خلف عن كل هالك هلك و عزاء من كل مصيبة و دركا لكل مافات . يعنى ما از آن خدائيم و به سوى او بازگشت مى‏كنيم خدا هر چه را بگيرد عوض آن را مى‏دهد يا خداوند هر هالكى را نجات مى‏دهد و عوض هر مصيبتى تسليت و دلدارى عطاء مى‏فرمايد و هر چه از آدمى فوت شود ارك و جبران مى‏نمايد.

## ٦- حكايت افتادن سيخ كباب به سر فرزند امام سجاد (ع) و مرگ آن فرزند

در روايت است كه عده‏اى نزد امام سجاد عليه السلام بودند كه خادم آن حضرت سيخ كباب را با عجله از تنور بيرون آورد كه سيخ از دستش افتاد و به سر بچه امام سجادعليه السلام اصابت كرد و او مرد، امام سجادعليه السلام از منزل شتابان بيرون آمد وقتى كه بچه را ديد كه مرده است رو كرد به غلام خود و فرمود : انت حرلوجه لله تو در راه خدا آزادى. زيرا تو عمدا اين كار را نكردى سپس حضرت شروع به تجهيزات كفن و دفن فرزندش نمود.

## ٧- داستان حلم و بردبارى قيس بن عاصم مشاهده جسد مقتول فرزندش

احنف بن قيس به دوستان خود سفارش مى‏كرد و مى‏گفت : شما علم و حلم و صبر را بياموزيد زيرا من آن را آموخته‏ام ؟ گفتند : تو از كه آموخته‏اى ؟ گفت : از قيس بن عاصم آموخته‏ام. گفتند حلم را چگونه از او آموختى ؟ احنف بن قيس گفت : ما با جمعى از دوستان در نزد قيس بن عاصم بوديم و او مشغول صحبت بود كه ناگهان جسد مقتول پسرش را با قاتل او در حالى كه دست بسته بود آوردند. قيس بن عاصم با مشاهده اين صحنه دلخراش ذره‏اى حالتش تغيير نكرد حتى دستش را كه به زانويش حلقه زده بود رها نكرد و صحبتش را قطع نكرد تا اينكه صحبتش تمام شد. سپس با كمال متانت رو كرد به قاتل فرزندش و گفت : اى پسر برادرم چه چيز تو را وادار كرد كه چنين كارى كنى ؟ قاتل گفت : غضب من مرا به اين جنايت وا داشت. قيس گفت : آيا هرگاه غضبناك شوى بايد به نفس خودت اهانت كنى و معصيت پروردگارت را مرتكب شوى وعدد طائفه خودت را كم كنى ؟ !!برو من تو را آزاد كردم. سپس رو كرد به فرزندان خود گفت : عزيزان من برادر خود را غسل دهيد و كفن نمائيد آنگاه مرا با خبر كنيد تا جنازه او نماز بخوانم. قيس بن عاصم بعد از دفن فرزندش به پسرانش گفت : ما در اين فرزند مقتوليم از طائفه شما نيست و از طائفه ديگر است و من گمان نمى‏كنم مادرش راضى شود كه بدون ديه و خونبها قاتل پسرش رها شود شما ديه او را از مال من به مادر او بپردازيد

## ٨- سخنان ابوذر سر قبر فرزند خويش

مرحوم صدوق در كتاب من لايحضره الفقيه روايت مى‏كند كه وقتى ذر پسر ابوذر وفات كرد ابوذر رحمه الله عليه سر قبر او ايستاد دو دستش را بر خاك قبر ماليد و گفت : رحمك الله يا ذر خدا رحمت كند تو را اى ذر به خدا قسم تو براى من فرزند خوبى بودى. حال تو از من جدا شدى من از تو خشنودم به خدا قسم كه من از رفتن تو ناراحت نيستم و نقصانى به من نرسيد و به غير از حق تعالى به احدى نياز ندارم و اگر هول مطلع يعنى جاهاى هولناك عالم پس از مرگ نم بود خيلى خوشحال بودم من به جاى تو رفته باشم ولكن مى‏خواهم چند روزى تلافى گذشته را بنمايم و تهيه آن عالم را ببينم و به تحقيق كه اندوه از براى تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو يعنى هميشه در غم آنم كه عبادات و طاعاتى كه براى تو نافع است انجام دهم و اين معنى مرا باز داشته است كه غم مردن و جدائى تو را بخورم. والله براى مردن و جداشدنت گريه نكرده‏ام بلكه گريه‏ام بر حالت تو كه چه بر تو خواهد گذشت بوده است. اى كاش مى‏دانستم كه چه گفتى و به تو چه گفتند. خداوندا حقوقى را كه من بر او داشتم و تو بر او واجب نمودى من همه را به بخشيدم پس تو هم حقوق خود را از او ببخش زيرا توبه جود و كرم از من سزاوارترى اين روايت را مرحوم شهيد ثانى با دو سند ديگر با مختصرى تغييرى نقل كرده است ولى چون مفهوم هر سه روايت يكى است از ترجمه آن دو و صرف نظر گرديد.

## ٩- حكايت ثروتمندى كه در يك شب همه چيزش از دست رفت

گروهى از طائفه بنى عبس به نزديكى از خلفاء رفتند و در ميان آنها مرد نابينائى بود خليفه از او سئوال كرد كه چگونه و به چه علت دو چشمانت نابينا شده است مرد نابينا گفت : شبى با خانواده‏ام در بيابانى خوابيدم و در ميان طائفه بنى عبس از من ثروتنمدتر وجود نداشت ناگهان سيل آمد اهل و عيال و مال و فرزندان مرا برد و من با يك شتر سركش و يك بچه شيرخوار مانديم، شتر سزكش فرار كرد من بچه را به زمين گذاشتم و به تعقيب شتر رفتم همين كه قدرى بدنبال شتر دويدم ناگهان صداى فرياد بچه به گوشم رسيد، بلافاصله برگشتم ديدم كه سر گرگ در شكم بچه است و مشغول خوردن او مى‏باشد دوباره به طرف شتر رفتم وقتى كه نزديك آن رسيدم و مى‏خواستم آن را بگيرم لگد محكم به صورتم زد كه من به زمين افتادم و چشمانم كور شد. پس صبح كردم در حالى كه نه مال داشتم نه عيال نه فرزند و نه بينائى چشم.

## ١٠- سخنان عياض در مرگ فرزند خويش

در روايت است كه فرزند عياض بن عقبه فهرى وفات كرد وقتى كه او در قبر فرزند خود وارد شد مردى به او گفت : اگر چه سيد لشكر بود ولى براى رضاى خدا صبر كن و او را به حساب خدا بگذار. عياض گفت : چرا چنين نكنم در حالى كه ديروز زينت زندگى دنيا بود و امروز با قيات صالحات مى‏باشد.

## ١١- گفتار حكيمانه فضيل در مرگ فرزند خود

ابو على رازى مى‏گويد : من با فضيل بن عيلض مدت سى سال رفاقت و هم نشينى داشتم و در اين مدت هيچ گاه او را در حال خنده و تبسم نديم الا اينكه روزى كه فرزندش على وفات كرد. كه در آن روز خندان بود علتش را از او پرسيدم گفت : هر كارى را كه خداوند متعال دوست بدارد من هم دوست مى‏دارم.

## ١٢- گفتار پدر دو شهيد به هنگام شنيدن خبر شهادت فرزندانش

وقتى خبر شهادت فرزند عمربن كعب هندى را كه در شنبر به شهادت رسيد به پدرش رساندند پدر بدون اينكه ناراحتى كند گفت : الحمدلله الذى جعل من صلبى ما اصيب شهيدا يعنى حمد و ستايش خداى را كه فرزندى از صلب مرا به درجه رفيع شهادت رساند. پس از چند فرزند ديگرش در جرجان به شهادت رسيد وقتى خبر شهادت اين فرزند را نيز به او دادند گفت : الحمدلله الذى توفى منى شهيدا آخر يعنى حمد و ستايش مخصوص آن خدائى است فرزند ديگرى را از من به شهادت رساند.

## ١٣- حكايت پدرى كه در مرگ پسرش لباس نو پوشيد

از بيهقى نقل شده است كه مى‏گويد : وقتى عبدالله بن مطرف وفات يافت پدر او لباس نيكو و فاخر پوشيده و روغن يا عطر بخود زده و نزد قوم خود رفت قومش از اين عمل او ناراحت و غضبناك شدند و گفتند : عبدالله وفات كرد و تو لباس نيكو و فاخر بر تن كرد ى و روغن و عطر به خود استعمال نمودى ؟ !! مطرف پدر عبدالله در جواب اعتراض قومش گفت : آيا براى اين مصيبت گوشه نشينى اختيار كنم و در غم و اندوه فرو روم در حالى كه خداوند در برابر اين مصيبت سه خصلت به من عطاء كرده است كه نزد من از تمام دنيا و آنچه در آن است بهتر است خداوند متعال فرمود : الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انالله و انااليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون آنها كه هنگام مصيبتى به آنها برسد مى‏گويند : ما از آن خدا هستيم و به سوى او باز مى‏گرديم. اينها همانها هستند كه الطاف و رحمت خدا شامل حال آنان شده و آنها هدايت يافتگان و آن سه خصلت كه در آيه ذكر شد عبارتند از : ١- صلوات الهى يهنى الطاف خاص خدا ٢- رحمت الهى ٣- هدايت يعنى مصيبت ديده اگر بدقت به عمق قضيه فكر كند بايد لباس شادى بپوشد نه لباس ماتم و عزا

## ١٤- داستان شگفت‏انگيز صبر پدرى در مرگ فرزند خويش

مردى از طائفه فريش عده‏اى از برادران و دوستان خود را به مهمانى دعوت كرد مهمانها آمدند و از قضا اسب يا الاغ يكى از آنها بچه ميزبان لگد مى‏زند و بچه مى‏ميرد ميزبان اين قضيه را از مهمانان مخفى مى‏دارد و به خانواده اش نيز مى‏سپارد كه سرو صدا و گريه و ناله سر ندهند تا به خوبى از مهمانان پذيرائى نمائيم سپس رفت و مشغول خدمت و پذيرائى آنها شد، وقتى مهمانان با فراغت و آرامى غذايشان را خوردند سپس شروع نمود به تجهيز غسل و كفن فرزند خود، مهمانان ناگهان مواجهه شدند با تابوت فرزند او قضيه را جويا شدند ميزبان جريان را به آنها بازگو كرد و آنها همگى از صبر و بزرگوارى آن مرد به تعجب در آمدند.

## ١٥- حالت نشاط پدرى در مرگ سه فرزند خويش

مى‏گويند : مردى از اهل يمامه سه فرزندش وفات نموده‏اند و در مرگ آ نها هيچ ناراحت نشده است و با حالت بشاشت در ميان قومش گفتگو مى‏كرد كانه هيچ اتفاقى برايش نيفتاده است قومش به حالت عادى او اعتراض كردند و گفتند : چرا حالت ماتم و عزا به خود نمى‏گيرى او در جواب گفت : نه فرزندان من اولين كسى هستند كه مرده‏اند و نه من اولين كسى هستم كه مصيبت ديدم و جزع و فزع هيچ فايده‏اى ندارد پس براى چه مراملامت مى‏كنيد.

## ١٦- داستان شگفت‏انگيز حكيم و نابيناى مفلوج

ابوالعباس به نقل از يكى از حكماء مى‏گويد : من به قصد رفتن به رباط (٤٩) از منزل بيرون رفتم در بين راه به سايه بانى برخورد كردم و رفتم زير آن كه چند لحظه‏اى استراحت كنم ناگهان ديدم مردى نابينا كه از دست و پا نيز فلج بود در آنجا است و مى‏گويد : لك الحمد سيدى و مولاى اللهم احمدك حمدا يوا فى محامد خلقك كفظلك على سائر خلقك اذ فضلتنى على كثير ممن خلقت تفضيلا. يعنى حمد و ستايش مخصوص تواست اى آقاو مولاى من. خدايا تو را آنچنان ثنا مى‏گويم كه از ثناهاى مخلوقت برتر و بالاتر باشد همان گونه كه خودت بر مخلوقات برترى دارى زيرا تو مرا بر بسيارى از بندگان برترى و فضيلت دادى و مرا مشمول الطاف خاص خود گردانيدى. حكيم مى‏گويد : با خود گفتم مى‏روم از او سوال كنم كه آن فضيلت چيست كه او مى‏گويد خدا به من داده است تا از گفته او الهام گيرم لذا به نزديك او رفتم و سلام كردم او جواب سلام مرا داد گفتم خدا تو را مورد رحمت خويش قرار دهد سوالى دارم آيا جواب مرا مى‏دهى يا نه گفت اگر سوال شما آگاه باشم بلى گفتم : خدا تو را رحمت كند كدام فضيلت است كه خدا به تو داده است و تو در برابر آن خدا را شكر مى‏كنى ؟ گفت : آيا حالت مرا نمى‏بينى گفتم بلى مى‏بينم. گفت : به خدا سوگند اگر خداوند تبارك و تعالى برمن آتش فرو ريزد كه مرا بسوزاند و به كوها امر كند كه مرا نابود كنند و به درياها دستور دهد كه مرا غرق نمايند و به زمين فرمان دهد كه مرا فرو برد هرگز از او ناراحت و نگران نخواهم شد بلكه محبتم به او زيادتر و شكرم بيشتر مى‏شود. سپس نابينا رو كرد به من و گفت : من با تو كارى دارم آيا انجام مى‏دهى گفتم : بلى گفت : من بچه‏اى داشتم كه اوقات نماز به نزدم مى‏امد و موقع افطار به من غذا مى‏داد و از ديروز تا حالا او را نيافتم شما از او جستجو كنيد اگر او را پيدا كرديد به نزد من بياوريد ؟ من با خود گفتم : بر آوردن حاجت او باعث تقرب به خدا است لذا حركت كردم و به جستجوى فرزند او رفتم ناگهان به ريگزارى رسيدم و ديدم كه درنده‏اى بچه او را دريد و مشغول خوردن است گفتم : انالله و انا اليه راجعون به فكر فرو رفتم كه چگونه خبر مرگ اين بچه را به آن بنده صالح خدا پدر داغديده‏اش بدهم به هر صورت به نزد آن نابينا رفتم پس از سلام گفتم : خدا تو را رحمت كند اگر از تو سوالى كنم جواب مرا مى‏دهى گفت : اگر از سوال تو آگاهى داشته باشم بلى جواب خواهم داد گفتم : آيا منزلت تو در نزد خدا بالاتر است يا نبى خدا حضرت ايوب عليه السلام. نابينا گفت : البته حضرت ايوب مقامش در پيشگاه خداوند بالاتر و عظيم‏تر است. گفتم : حضرت ايوب عليه السلام را خداوند متعال به سختى و بلاها مبتلا نمود و او در برابر آن همه بلاها صبر و استقامت پيشه كرد اى مرد عزيز فرزندت را درنده بيابان خورد خداوند در اين مصيبت اجر بزرگ به تو عنايت كند. نابيناى مفلوج وقتى خبر مرگ فرزند خود را شنيد گفت : الحمدلله الذى لم يجعل فى قلبى حسرة من الدنيا يعنى حمد و ستايش مخصوص آن خدائى است كه هيچ حسرتى از دنيا در قلبم قرار نداد. سپس فريادى زد و به رو افتاد من لحظه‏اى كنارش نشستم بعدا او را حركت دادم ديدم كه از دنيا رفت گفتم انالله و انااليه راجعون و من در فكر بودم كه چگونه در امر تجهيزا و اقدام نمايم كه ناگهان ديدم قافله‏اى به طرف رباط مى‏روند به آنها اشاره كردم كه بيايند مرا كمك كنند آنها آمدند و در غسل دادن او مرا يارى نمودن سپس با پارچه‏اى كه نزد آنها بود ميت را كفن نموديم و بعد بر جنازه‏اش نماز خوانديم و در همان سايه بانش او را دفن كرديم سپس آنها رفتند و من سرقبر او نشستم و مشغول قرائت قرآن شدم تا اينكه پاسى از شب گذشت كه ناگهان خواب مرا ربود و در خواب ديدم كه همين مرد نابينا با صورت و قيافه بسيار زيبا در باغ سر سبزى ايستاده است و مشغول تلاوت قرآن مى‏باشد. من به او گفتم : آيا تو همان رفيق من نيستى كه الان از دنيا رفتى ؟ گفت : بلى گفتم : چه چيز تو را به اين مقام عالى رساند گفت : با صبر در برابر بلاها و شكر در مقابل نعمتها به اين درجه نائل شدم. ناگهان از خواب بيدار شدم.

## ١٧- سخنان حكيمانه پدرى بعد از دفن فرزند خويش

از شعبى حكايت شده است كه مى‏گويد : مردى را ديدم كه فرزندخويش را پس از وفات دفن كرد و بعد از اينكه خاك بر او ريخت كنار ايستاد و گفت : اى فرزند عزيزم تو هبه خوب و عطيه نمونه و وديعه مقتد رو امانت كمك كارى بودى مالك اصلى و آن كسى كه تو را عطا كرده بود امانت خود را به نزد خود باز يافت و به جاى تو صبر به من عنايت كرد و مرا از اجر و پاداش تو محروم نكرد و تو قبل از من به سوى پروردگار و در جوار رحمت حق شتافتى و او سزاوارتر است به تفضل نسبت به تو تا من (٥٠)

## ١٨- حكايت عمربن عبدالعزيز در وفات پسر و برادر و غلام

وقتى كه عبدالملك پسر عمر بن عبدالعزيز و برادرش سهل بن عبدالعزيز و غلامش به نام مزاحم در سه روز متولى وفات كرده‏اند. يكى از ياران عمربن عبدالعزيز به نزد او رفت و به او تسليت گفت : و در ضمن سخنانش گفت : من هرگز پسرى به خوبى تو و برادرى مانند تو و غلامى مانند غلام تو نديده‏ام عمر بن عبد العزيز چند لحظه سرش را به زير انداخت بعد گفت : آنچه را كه گفتى دو مرتبه اعاده كن و او آن سخن را دو مرتبه تكرار كرد و سپس عمربن عبدالعزيز گفت : به آن كسى كه روح اينها را قبض نمود سوگند مى‏خورم كه در وفات اينها بى ميل نبودم دوست داشتم كه اينها بميرند و من از ثواب برزگ داغ فرزند و برادر و دوست بهرمند گردم. و آنچه را كه خالق آنها خواسته است من به آن راضى هستم. روزى عمربن عبدالعزيز نشسته بود كه ناگهان فرزندش عبدالملك آمد و رو كرد به پدرش و گفت : الله الله فى مظلمة بنى ابيك فلان و فلان يعنى امان از ظلم فرزندان پدرت فلانى و فلانى، چقدر اينها به مردم ظلم مى‏كنند به خدا قسم كه من آرزو مى‏كنم كه من و تو در راه رضاى خدا در ديگ آب جوش بجوشيم تإ؛زز بميريم. عبدالملك اين سخنان را گفت و سپس از نزد پدر رفت. بعد از اينكه او رفت عمربن عبدالعزيز به اطرافيانش گفت : من بهترين حالات فرزندم يعنى همين عبدالملك را مى‏دانم چيست و مى‏دانم كه از چه چيز خوشحال است. اطرافيان عمربن عبدالعزيز گفتند بهترين حالاتش چيست ؟ گفت : بهترين حالاتش اين است كه او بميرد و من آن را به حساب خدا بگذارم و در مرگ او براى خدا صبر كنم تا از ثواب و و پاداش بزرگ صابران بهرمند گردم چون خودش به من گفت كه من دوست دارم بميرم و تو مرا به حساب خدا بگذارى و در فقدان من صبر كنى و چون عبدالملك مريض شد عمربن عبدالعزيز به بالين فرزندش رفت و گفت : فرزندم در چه حالى ؟ گفت : در حال مردن هستم و تو اى پدر مرا به حساب خدا بگذار و براى خدا صبر كن كه ثواب و پاداش خداوند عزوجل براى تو از من بهتر است. عمربن العزيز گفت : اى فرزند عزيز به خدا سوگند كه اگر تو بميرى و در ترازوى اعمال من باشى برايم بهتر است كه من در ترازوى اعمال تو باشم يعنى من بر مصيبت تو صبر كنم برايم بهتر است كه تو بر مصيبت من صبر كنى. عبدالملك گفت : آن چنان كه تو مى‏خواهى باشم در نزد من محوب‏تر است از اينكه خودم مى‏خواهم باشم يعنى من هم خواسته تو را مى‏خواهم وقتى كه فرزندش وفات كرد سر قبرش نشست و گفت : خداوند تو را رحمت كند اى فرزند عزيز تو براى من فرزند خوبى بودى و دوست نداشتم به اين زودى دعوت و خواسته مرا اجابت كنى. و فرزند ديگر عمربن عبدالعزيز قبل از عبدالملك وفات كرده بود و او بالاى سر فرزندش رفته و پارچه را از صورتش برداشته بود و به صورت بچه‏اش نگاه مى‏كرد و بسيار متاثر شده بود در اين هنگام پسرش عبدالملك سر رسيد وقتى حالت پدر را مشاهده كرد گفت : اى پدر مرگ فرزند تو را از وظيفه ات غافل نكند و مردن خودت را فراموش مكن كه روزى تو هم مانند او بايد بميرى عبدالملك مواعظى چند به پدرش كرد كه اشك از چشمان پدرش جارى شد. عمر گفت : خداوند رحمت كند تو را كه چقدر فرزند با بركتى هستى به خدا قسم كه من هيچ واعظى را نديدم كه موعظه‏اش از موعظه تو مفيد و موثر باشد. (٥١)

در اين فصل چند نمونه از صبر و بردبارى عده‏اى از زنان ذكر مى‏گردد

## ١- داستان زن ابوطلحه انصارى

ابوطلحه انصارى يكى از ياران رسول خداست، زنى با ايمان داشت به نام ام سليم، اين زن و شوهر، پسرى داشتند كه مورد علاقه هر دو بود، ابوطلحه پسر را سخت دوست مى‏داشت، پسر بيمار شد، بيماريش شدت يافت، به مرحله‏اى رسيد كه‏ام سليم دانست كه كار پسر تمام است.

ام سليم براى اينكه شوهرش در مرگ فرزندش بى تابى نكند او را به بهانه‏اى به خدمت رسول اكرم‏صلى الله عليه و آله فرستاد و پس از چند لحظه طفل جان به جان آفرين تسليم كرد. ام سليم جنازه بچه را در پارچه‏اى پيچيد و در يك اطاق مخفى كرد، به همه اهل خانه سپرد كه حق نداريد ابوطلحه را از مرگ فرزند آگاه سازيد. سپس رفت و غذائى آماده كرد و خود را نيز آراست و خوشبو نمود. ساعتى بعد كه ابوطلحه آمد و وضع خانه را دگرگون يافت ،پرسيد : بچه چه شد ؟

ام سليم گفت : بچه آرام گرفت. ابوطلحه گرسنه بود ،غذا خواست، ام سليم غذائى كه قبلا آماده كرده بود حاضر كرد و دو نفرى غذا خوردن و هم بستر شدند، ابوطلحه آرام گرفت، ام سليم گفت : مطلبى مى‏خواهم از تو بپرسم، گفت : آيا اگر به تو اطلاع دهند كه امانتى نزد ما بود. و ما آن را به صاحبش رد كرده‏ايم ناراحت مى‏شوى. ابو طلحه گفت : نه هرگز ناراحتى ندارد، امانت مردم را بايد پس داد،ام سليم گفت : سبحان الله، بايد به تو بگويم كه خداوند فرزند ما را كه امانت او بود از ما گرفت و برد. ابوطلحه از بيان اين زن تكان سختى خورد، گفت : به خدا قسم من از تو كه مادر هستى سزاوارترم كه در سوگ فرزندمان صابر باشم. از جا بلند شد و غسل كرد و دو ركعت نماز به جا آورد و رفت به حضور رسول اكرم‏صلى الله عليه و آله و ماجرا را از اول تا آخر براى آن حضرت شرح داد. رسول اكرم‏صلى الله عليه و آله فرمود : خداوند ديشب شما را قرين بركت قرار دهد و نسل پاكيزه‏اى نصيب شما گرداند. خدا را سپاس مى‏گزارم كه در امت من مانند صابره بنى اسرائيل قرار داد.

يكى از اصحاب پرسيد اى رسول خدا صبر صابره بنى اسرائيل چگونه بود ؟ حضرت فرمود : در بنى اسرائيل زن و شوهرى بودند و اين زن و شوهر دو پسر عزيزى داشتند روزى شوهر به زنش گفت : غذائى درست كن تا چند نفر از مردم را دعوت كنم زن مطابق دستور شوهر غذائى تهيه كرد و مهمانها آمدند و اين زن و شوهر مشغول پذيرائى مهمانان بودند و دو پسرشان باهم بازى مى‏كردند كه ناگهان در چاه منزل افتادند و مردند مادرش وقتى متوجه شد كه بچه‏ها در چاه افتادند و مردند جنازه بچه‏ها را در پارچه‏اى پيچيد و در خانه‏اى گذاشت و هيچ گونه سر و صدا نكرد كه مبادا وضع مهمانى شوهر مختل گردد و به هم بخورد وقتى شوهر از پذيرائى مهمانها فارغ شد آمد نزد او و گفت : بچه‏ها كجايند. زن گفت : در خانه هستند و زن نيز خود را آراسته و خوشبو نمود به طورى كه مقدمات مجامعت و همبسترى را با شوهرش آماده كرد و آنها با هم هم بستر شدند پس از آن شوهر دو مرتبه پرسيد فرزندانم كجا هستند. زن نيز گفت : در خانه هستند. آنگاه مرد فرزندانش را صدا زد آنها از خانه خارج شدند و شتابان به طرف پدرشان آمدند زن از اين قضيه تعجب كرد و گفت : سبحان الله به خدا قسم كه هر دو اينها مرده بودند ولكن خداوند به خاطر صبر من اينها را زنده كرد.

مطابق نقل انس بن مالك وقتى خداوند متعال به ام سليم عنايت كرد يعنى همان فرزندى كه پس از انعقاد نطفه او پيغمبر برايش دعاء كرد فرمود : خدا او را قرين بركت قرار دهد ام سليم اين فرزند را با مقدارى از خرما داد به شوهرش ابوطلحه و گفت : اين را نزد رسول خدا ببر ابوطلحه بچه را نزد حضرت برد حضرت فرمود : چيزى ديگر با بچه است ؟ ابوطلحه گفت : بلى مقدارى خرما است. حضرت خرما را گرفت و دانه‏اى از آنها را جويد سپس آن را از دهن مبارك بيرون آورد و در دهان بچه گذاشت سپس او را حنك نمود و عبدالله نام نهاد. يكى از انصار گفت : من نه نفر از فرزندان همين عبدالله را ديدم كه همه قارى قرآن بودند.

مرحوم شهيد ثانى رضوان الله عليه داستان ابوطلحه و ام سليم را از چهار طريق نقل كرده است و ما جهت اختصار ار ذكر ترجمه همه آنها صرف نظر نموديم. ناگفته نماند كه اين داستان در ميان علماء خيلى مشهور است و بزرگان در كتابهاى خود اين را ذكر نمودند،از جمله استاد شهيد مطهرى در كتاب عدل الهى اين قضيه را نقل نموده است (٥٢)

## ٢- داستان زنى كه فرزندش پس از مرگ زنده شد

در كتاب دلائل النبوه قضيه‏اى مشابه قضيه زن بنى اسرائيل از انس بن مالك‏نقل كرده است. و آن قضيه اين است كه انس ابن مالك مى‏گويد : ما روزى با عده‏اى از دوستان به منزل يكى از انصار كه مريض بود رفتيم و ديديم مرد در حال احتضار به سر مى‏برد و هنوز ما در منزلش بوديم كه آن مرد دار دنيا را وداع كرد و ما پارچه‏اى به روى او انداختيم و اين شخص مادر پيرى داشت بالاى سر فرزندش نشسته بود و متوجه نشد كه فرزندش وفات نمود ما به او تسليت داديم و گفتيم اى زن مصيبت مرگ فرزندت را به حساب خداوند عزوجل بگذار و صبر و شكيبائى پيشه كن. پير زن گفت : مگر فرزندم مرده است ؟ گفتيم بلى فرزندت دار دنيا را وداع كرد گفت : راستى مرده است ؟ گفتيم آرى. آنگاه پير زن دست به دعاء برداشت و گفت : اللهم انك تعلم انى اسلمت لك و هاجرت الى رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم رجاء ان تعيننى عند كل شدة و رخاء فلا تحمل على هذه المصيبة اليوم يعنى خدايا تو مى‏دانى كه من تسليم تو گرديدم و به سوى رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم هجرت نمودم به اميد اين كه مرا در هر سختى و آسانى يارى فرمائى، پس اين مصيبت را امروز براى من قرار مده يعنى فرزندم را به قدرت خودت زنده كن.

سپس ميت به دست خود پارچه را از صورت برداشت و حركت كرد و نشست و مشغول غذا خوردن شد و ما نيز با او غذا خورديم و اين گونه دعاءها كه ادلال بر خدا و استيناس با اوست براى بسيارى از محبين خدا واقع مى‏شود كه اين چنين دعا مى‏كنند و دعائشان قبول مى‏شود و اگر چه اين گونه در خواست از غير محبان قبيح و بى ادبى است و بر تائيد اين مطلب مباحث طولانى شده است و شواهد زيادى از كتاب و سنت دارد كه اگر در اينجا ذكر كنيم از موضوع بحث خارج مى‏گرديم.

## ٣- داستان بنده سياه پوست و حضرت موسى (ع)

و از جمله اتفاقات لطيف مناجات برخ الاسور است همان كسى كه خداوند متعال به حضرت موسى عليه السلام امر فرمود كه از او در خواست دعا كند تا براى بنى اسرائيل باران بيايد. بعد از اينكه هفت سال در بنى اسرائيل قحطى آمد حضرت موسى عليه السلام با هفتاد هزار نفر بيرون رفتند تا دعاء كنند كه باران بيايد. خداودن متعال به موسى عليه السلام وحى فرمود : اى موسى چگونه اجابت كنم دعاء جمعيتى را كه غرق در گناه هستند و گناهان برايشان سايه افكنده است و با خباثت باطن و غير يقين مرا مى‏خوانند و خود را از مجازات من ايمن مى‏دانند.

اى موسى بر گرد و برو به نزديكى از بندگانم به نام برخ كه دعا نمايد تا دعا او را استجابت كنم. و حضرت موسى به جستجوى برخ رفت و او را پيدا نكرد تا اينكه روزى حضرت در خيابان مى‏رفت ناگهان به بنده سياه پوستى برخورد كرد كه در پيشانى اش آثار سجده نمايان بود و چادر شبى به خود پيچيده و گوشه‏هاى آن را به پشت گردنش گره زده بود حضرت موسى عليه السلام به نور خداوند او را شناخت. بر او سلام كرد و گفت : اسمت چيست ؟ گفت : اسم من برخ است. حضرت موسى عليه السلام گفت : مدتى در جستجوى تو بوديم حال بيا بيرون و براى ما دعاء استسقاء بخوان برخ حركت كرد با حضرت موسى عليه السلام رفتند در محل تجمع دعا و اين چنين دعاء كرد :

اللهم ما هذا من فعالك و ما هذا من حلمك و ما الذى بذالك انقصت عليك عيونك ام عاندت الرياح عن طاعتك ام نفدما عندك ام اشتد غضبك على المذنبين الست كنت غفارا قبل خلق الخاطئين خلقت الرحمة و امرت بالعطف ام ترينا انك ممتنع ام تخشى الفوت فتجعل با لعقوبة يعنى خدايا اين خشكى و قحطى از كارهاى تو نيست و اين سختگيرى بر بندگان از حلم و بردبارى تو نيست چه عاملى سبب شد و چه چيز بر تو آشكار شد كه اين چنين بندگان گنهكارت را در قحطى و شدت قرار دادى آيا چشمه‏هاى تو كم آب شده است، و يا غضب بر گنهكاران شدت يافته است. آيا مگر تو قبل از اينكه گنهكاران را خلق كنى غفار و آمرزنده نبودى و قبل از آفرينش خطا كاران رحمت را خلق نكردى و مگر به عطوفت و مهربانى دستور ندادى يا اين كه مى‏خواهى بر اثر اين سختگيرى قدرت و شوكت خودت را به ما نشان دهى يا اين كه مى‏ترسى فرصت از دستت برود و ما نمى‏رويم لذا قبل از مردن ما در عقوبت تعجيل نمودى، هنوز برخ نرفته بود كه باران رحمت الهى سرازير شد و برخ به حضرت موسى عليه السلام گفت : ديدى چگونه با پروردگار مخاصمه كردم و او چگونه لطف كرد و باران رحمتش را فرستاد. در اينجا قدرى از موضوع بحث كه در مورد صبر زنهاى صابره بود جدا شديم و حال باز مى‏گرديم به موضوع بحث.

٤- حكايت خون چكيدن از پستان اسماء بنت عميس در خبر شهادت فرزندش

روايت شده است كه وقتى خبر قتل دلخراش محمدبن (٥٣) ابى بكر را كه با وضع فجيعى او را كشتند سپس در شكم الاغ گذاشتند و بعد آتش زدند به مادرش اسماء بنت عميس داده‏اند اسماء از جاى خود حركت كرد و رفت در مسجد خود نشست و خشم و خود را فرو نشاند و اين قضيه به قدرى براى اسماء سخت بود كه از پستانش خون چكيد.

## ٥- داستان بانوئيى كه ناگهان خبر شهادت برادر و شوهرش را شنيد

در روايت است كه وقتى به زينب دختر جحش خبر قتل برادرش را داده‏اند گفت : خداوند او را رحمت كند انالله و انااليه راجعون و بعد به زينب گفته‏اند شوهرت نيز كشته شد. زينب گفت : و آخرنا سپس پيغمبر (ص) فرمود : ان للزوج من المراة لشعبة ماهى لشتى بشى‏ء يعنى شوهر در پيش زن مقامى دارد كه هيچ چيز ندارد لذا بدين جهت زينب در خبر قتل شوهرش بيشتر محزون گشت و گفت : و احزناه

آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

## ٦- حكايت صبر صفيه در شهادت برادرش حمزه سيد شهداء احد

در روايت است كه صفيه دختر عبدالمطلب به احد رفته تا جسد مثله شده برادرش حمزه را بييند. پيامبرصلى الله عليه و آله به زبير پسر صفيه فرمود فرمود : برو مادرت را بر گردان كه وضع دلخراش جسد مثله شده يعنى گوش و دماغ بريده و شكم پاره شده برادرش حمزه را نبيند. زبير رفت به مادرش گفت : اى مادر پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود : برگرد صفيه گفت : شنيدم كه برادرم را مثله كرده‏اند و او را در راه خداوند عزوجل راضى بود كه به چنين وضعى شهيد شود چرا من راضى نباشم و من هم اين مصيبت را به حساب خدا مى‏گذارم و براى خدا صبر مى‏كنم. وقتى زبير آمد خدمت پيامبر صلى الله عليه و آله گفته مادرش را به حضرت خبر داد پيامبر صلى الله و عليه و اله فرمود : مانعش نشويد تا او برود سرنعش برادرش. آنگاه به صفيه اجازه دادند كه برود سرنعش برادر و صفيه رفت به جنازه برادر نگاه كرد و به او نماز خواند و استرجاع نمود يعنى گفت : انالله و انا اليه راجعون و براى برادر شهيدش طلب مغفرت نمود.

در روايت ديگر از ابن عباس نقل شده است كه چون حمزه رضوان الله عليه در جنگ احد شهيد صفيه خواهر حمزه آمد كه وضع نعش برادر خود را ببيند اما خبر نداشت كه برادرش را بعد از شهادت مثله كرده‏اند. صفيه به حضرت على عليه السلام و زبير برخورد كرد و حضرت على عليه السلام به زبير فرمود : به مادرت تذكر و دلدارى بده زبير عرض كرد شما به عمه‏ات تذكر دهيد. صفيه گفت : حمزه را چه شده است ؟ حضرت على عليه السلام و زبير از باب تو ريه گفتند ما نمى‏دانيم بر عقل صفيه رفت نزد پيامبرصلى الله عليه و آله حضرت فرمود : من مى‏ترسم بر عقل صفيه از شدت ناراحتى بر حمزه صدمه‏اى وارد شود، حضرت دستش را بر سينه صفيه گذاشت و براى او ادعاء فرمود : صفيه گفت : انالله و انا اليه راجعون و گريه كرد. سپس حضرت رسول صلى الله عليه و آله رفت كنار نعش مثله شده حمزه ايستاد و حضرت وقتى وضع دلخراش عمويش حمزه را مشاهده كرد از شدت تا ثرو ناراحتى گفت : اگر نه آن بود كه زنان عبدالمطلب اندوهناك مى‏شدند او را به همين حالت مى‏گذاشتم كه درندگان صحرا و مرغان هوا گوشت او را بخورند تا روز قيامت از شكم آنها محشور شود زيرا كه مصيبت هر چه عظيم‏تر باشد ثوابش برزگتر است.

## ٧- سخن مادر داغديده در شهادت فرزندش

جوانى از انصار به نام خلاد در غزوه بنى قريظه شهيد شدند و مادرش در شهادت فرزندش خوشحالى مى‏كرد مردم به او اعتراض كردند كه چرا در شهادت فرزندت رسم ماتم بر پا نمى‏كنى گفت : من به مصيبت فرزندم گرفتار شدم ولى دلم نمى‏خواهد كه دوستان او را ناراحت كنم و پيغمبر صلى الله عليه و آله براى فرزند او دعا كرد و به او فرمود : كه دو پاداش دارد زيرا اهل كتاب او را شهيد كردند.

## ٨- حكايت بانوئيكه برادر، پدر،شوهر،و پسرش در احد شهيد شدند

از انس بن مالك روايت شده است كه وقتى در جنگ احد شايع شد كه پيغمبر صلى الله عليه و آله كشته شد داد و فرياد مردم مدينه بلند شد عده‏اى از زنها از مدينه به طرف احد رفتند كه از جمله آنها يك زنى از زنهاى انصار با آنها به طرف احد رفت و اين زن چهار شهيد داشت و معلوم نبود كه براى شهداء خودش آمد يا اينكه براى جستجوى حال پيغمبر صلى الله عليه و آله وقتى از كنار جنازه چهار شهيدش عبور كرد گفت : اينها چيست گفتند : جناره برادر و پدر و شوهر و پسرت مى‏باشند زن بدون اينكه كنترلش را از دست دهد و جزع و فزع كند گفت : پيغمبر خدا كجا است گفتند پيامبر جلوى شما است زن رفت و خودش را به حضرت رساند و به گوشه لباس پيامبر چنگ زد و مى‏گفت پدر و مادرم به فدايت اى رسول خدا تو زنده باشى تمام مشكلات براى ما آسان است.

## ٩- خاطرات بانوئيى كه شوهر و پدر و برادرش در جنگ احد شهيد شدند

بانوئى كه از قبيله بنى دينار كه شوهر و پدر و برادرش در احد شهيد شده بودند در ميان گروهى از زنان نشسته بود اشك مى‏ريخت و زنان ديگر نوحه سرائى مى‏كردند، ناگهان پيامبر از كنار دسته زنان عبور كرد،اين بانوى داغديده از كسانى كه اطراف او بودند از حال پيامبر سراغ گرفت، همگى گفتند پيامبر به حمد الله سالم است، وى گفت : مايلم از نزديك پيامبر را بيبنم نقطه‏اى كه پيامبرصلى الله عليه و آله ايستاده بود با محل آنان چندان فاصله نداشت، پيامبر را به وى نشان دادند. وقتى چشم اين بانو به چهره پيامبرصلى الله عليه و آله افتاد بى اختيار تمام مصائب را فراموش كرد و از صميم قلب ندائى در داد كه انقلابى در اطرافيان خود به وجود آورد. عرض كرد اى رسول خدا تمام ناگواريهاو مصيبتها در راه تو آسان است. يعنى شما زنده بمانيد هر فاجعه‏اى به ما رخ دهد ما آن را كوچك مى‏شماريم. (٥٤)

## ١٠- گفتگوى مادر دو شهيد با پيامبر (ص)

يكى ديگر از بانوانى كه دو فرزندش در احد شهيد شد سمراء دختر قيس است وقتى كه رسول خدا را ملاقات كرد حضرت او را در شهادت دو پسرش تسليت گفته است. سمراء به پيغمبر صلى الله عليه و آله عرض كرد : هر مصيبتى بعد از تو آسان است يعنى اگر تو سالم باشى تمام مصيبتها قابل تحمل است بعد گفت : به خدا من از مصيبت دو فرزندم سخت‏تر است.

## ١١- در شهادت فرزندم به من تبريك بگوئيد

روايت شده است كه صلت بن اشيم يكى از رزمندگانى بود كه با فرزندش در جنگ احد شركت داشت و او به فرزندش گفت : پسر عزيزم تو از من جلوتر برو به ميدان نبرد و با كفار و مشركين به جنگ تا شهيد شوى و من تو را به حساب خدا بگذارم يعنى تو جلوتر برو تا شهيد گردى و من بعد از تو شهيد شوم تا دو اجر ببرم يكى داغ فرزند، و ديگر اجر شهادت. اين فرزند حسب الامر پدر به ميدان نبرد رفت و به دشمنان اسلام حمله برد تا اينكه به درجه رفيع شهادت نائل گرديد. وقتى زنها براى تسليت به نزد مادر اين جوان مى‏رفتند مادرش به زنها مى‏گفت : اگر آمديد كه به من در شهادت فرزندم تبريك و تهنيت بگوئيد كه مرحبا به شما و خوش آمديد و اگر براى غير تبريك آمديد برگرديد و برويد.

## ١٢- داستان پيرزنى در مرگ تنها فرزند خويش

در روايت است پيرزنى از طائفه بنى بكربن كلاب كه به عقل وسداد معروف بوده است يك فرزند داشت كه مدت زيادى مريض بود و اين پيرزن به وجه حسن از او پرستارى مى‏كرد تا اين كه فرزند وفات كرد و زن با كمال آرامش در خانه نشست و خويشان او به حضور او رفتند. زن رو كرد به يكى از بزرگان قوم خود و گفت : سزاوار است كسى كه از نعمت سلامتى برخوردار است براى توفيق خودش قبل از مردنش كوتاهى نكند و سخنان ارزشمندى در اين زمينه گفت : سپس اشعارى گفت كه مضمونش اين است كه فرزند من مونسم بود و خداوند او را برد پس اگر من صبر كنم نزد خدا اجر دارم و اگر صبر نكنم و گريه نمايم گريه براى من فائده‏اى ندارد... آن بزرگ گفت : ما هميشه از زنها به هنگام مصيبت جزع و فزع مى‏شنيديم و اين روش تو براى زنها پندى است كه ديگر به هنگام مصيبت بيتابى نكند واقعا تو صبر نيكوئى نمودى و اصلا اين عمل تو شباهت با زنها ندارد و زنها هرگز نمى‏توانند در اين طور مواقع خود را كنترل كنند. سپس آن زن سخنانى گفت كه خلاصه‏اش اين است كه صبر هم ظاهرش نيكو و هم عاقبتش پسنديده است ولى جزع و بيتابى هم ظاهرش ناپسند است و هم در پيشگاه خدا گناه است و اگر صبر و جزع به صورت دو مردى در آيند صبر به صورت مرد زيبا و كريمى و همين بس است در فضيلت صبر كه خداوند به صابران وعده‏هاى بزرگى داده است.

## ١٣- حكايت بانوئى كه سه پسرش در جنگ خيبر شهيد شدند

در روايت است كه سه برادر در جنگ خيبر شهيد شدند وقتى كه خبر شهادت آنها به مادرشان رسيد مادر آنها گفت : فرزندانم در حال فرار و پشت كردن شهيد شدند يا در حال روبرو شدن با دشمن ؟ !!گفتند : فرزندانت در حال مقاومت رو در روى دشمن شهيد شدند آنگاه آن بانوى محترمه و صابره گفت : حمد وستايش خدا را كه فرزندانم به فوز عظيم نائل شدند و به شرافت و عزت رسيدند. جان من و پدر و مادرم به فداى ايشان. و هيچ گونه گريه و ناله‏اى از آن بانوى محترم صادر نشد.

## ١٤- حكايت شكفت‏انگيز مادر شهيدى كه گيسوانش را براى بند اسب رزمندگان هديه كرد

ابو قدامه شامى مى‏گويد : من در يكى از غزوات فرمانده لشكر بودم و وارد يكى از شهرها شدمومرد.را به شركت درجنگ دعوت كردم و آ نها را به جهاد در راه خدا تشويق و ترغيب نمود.و فضيلت شهاد،را براى آنها بازگو كرد.سپس مرد.متفرق شدند و من بر اسبم سوار شد. و به طرف منزل خود روانه شدم در اين هنگام ناگهان زن خوش سيمائى مرا صدا زد و گفت : اى ابى قدامه من به راه خود ادامه مى‏دادم و جواب او را نداد.سپس گفت : روش مردان صالح و نيكوكار اين چنين نيست كه كسى كه آنها را صدا زد و كارى داشته باشد و آنها اجابت نكنند ابو قدامه مى‏گويد : من ايستادم و آن زن آمد و نامه و تكه پارچه‏اى گره زده به من داد و گريه كنان برگشت من به نامه‏اش نگاه كردم ديدم كه در آن نوشته است اى ابوقدامه تو ما را به جهاد در راه خدا فرا خواندى و به ثواب آن ما را تشويق كردى و من زنى هستم كه قدرت شركت در جهاد را ندارم لذا گيسوان خود را كه بهترين چيز من بود بريدم و براى شما در راه خدا فرستادم تا شما آن را طناب و بند اسبت قرار دهى اميد است كه خدا مرا بيامرزد. و صبح هنگام درگيرى و جنگ ناگهان جوانى را در خط مقدم جبهه با سر برهنه و بدون كلاه خود ديدم كه مشغول جنگ مى‏باشد و من پيش او رفتم و گفتم اى جوان تو نو نهال و كم تجربه و پياده هستى و من مى‏ترسم دشمن به تو حمله كند و تو را در زير دست و پاى اسبان خود خورد كنند بهتر است كه برگردى.

آن جوان نونهال گفت : آيا مرا به برگشتن و پشت كردن به جنگ امر مى‏كنى و حال اينكه خداوند متعال فرمود : يا ايها الذين امنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الادبار (٥٥) يعنى اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد هنگامى كه با انبوه كافران در ميدان نبرد روبرو شديد به آنها پشت نكنيد. آن جوان دنباله آيات را كه در مورد مجازات كسى كه پشت به جنگ كند مورد غضب خدا است و جايگاه او جهنم است قرائت كرد. ابوقدامه گفت : من آن جوان را سوار بر شتر كه به همراه داشتم نمودم جوان گفت : اى ابى قدامه آيا سه تير به من قرض مى‏دهى ؟ من گفتم حالا وقت تير قرض دادن است و خيلى اصرار ورزيد كه من تير به او بدهم. وقتى ديدم كه خيلى اصرار و پافشارى مى‏كند گفتم : به اين شرط به تو مى‏دهم كه اگر خداوند بر تو منت گذاشت و تو را به درجه شهادت نائل فرمود مرا شفاعت كنى. جوان پذيرفت و من سه تير به او دادم، و جوان تير اول را در كمان خود گذاشت و يك نفر رومى را گشت ،و با تير دوم يك نفر رومى ديگر را گشت و تير سوم را زد، سپس با ابوقدامه وداع كرد و گفت : السلام عليك يا اباقدامه در اين هنگام تيرى از طرف دشمن آمد و بين دو چشمان آن جوان اصابت كرد و جوان سرش را بر زين اسب گذاشت. و من به نزد او رفتم به او گفتم وعده‏اى كه دادى فراموش نكنى، جوان گفت به وعده‏ام وفا مى‏كنم ولكن الان با تو كارى دارم و آن اينكه وقتى به شهر رفتى برو نزد مادرم و اين خرجين را به او بده و به او بگو فرزندت شهيد شد مادرم همان كسى است كه گيسوانش را بريد و به تو داد كه با آن اسبت را ببندى سلام مرا به مادرم برسان.

او سال گذشته به مصيبت شهادت پدرم مبتلا شد و امسال نيز به مصيبت شهادت من مبتلا مى‏شود سپس جوان روحش از بدنش جدا شد و من زمين را حفر نمودم و او دفن كردم. همين كه خواستم از قبرش جدا شوم ديدم زمين او را بيرون انداخت دوستانش گفتند اين جوان بى تجربه بود شايد براى اينكه بدون اجازه مادرش به جبهه آمد خاك او را قبول نمى‏كند ابوقدامه گفت : چگونه خاك او را قبول نكند و حال آنكه گناهكار ان را قبول مى‏كند و من ايستادم و دو ركعت نماز خواندم و به درگاه خدا دعا كردم سپس صدائى بگوشم رسيد كه مى‏گفت : اى اباقدامه ولى دوست خدا را رها كن و برو و من هنوز نرفته بودم كه ديدم پرندگانى آمدند و او را خوردند. سپس وقتى كه به شهر آمدم به ما در آن رفتم و درب زدم ديدم كه خواهر آن جوان آمده است تا چشمش به من افتاد رفت به نزد مادرش گفت : اى مادر اين ابوقدامه است ولى برادرم با او نيست اى مادر سال گذشته پدر ما شهيد شد و امسال نيز برادرم به شهادت رسيد.

ابوقدامه گفت : مادر جوان آمد جلوى درب و گفت : اى ابوقدامه آيا خبر خوشحالى آوردى يا خبر بد حالى آيا من عزيز شدم يا خارو ذليل ؟ ابوقدامه گفت : منظور شما را نفهميدم زن گفت : اگر فرزندم كشته شد مرا عزيز نمودى و گرنه خارو ذليل. گفتم : آرى فرزندت شهيد شد مادر شهيد گفت : شهادت فرزندم علامتى دارد آيا آن علامت را مشاهده نمودى ؟ گفتم بلى وقتى بعد از شهادت او را دفن كردم زمين او را قبول نكرد و بيرون انداخت و بعد پرندگان آمدند گوشتهاى بدن او را خوردند و استخونهايش را گذاشتند كه من دفن كردم مادر جوان شهيد گفت : الحمدلله. و من خرجين را به او دادم و او سر آن خرجين را گشود و از داخل آن پلاس و زنجيرى آهنى بيرون آورد و گفت : فرزندم شبها اين پلاسرا به خود مى‏پيچيد و خود را باين زنجير مى‏بست و با خداى خود مناجات مى‏كرد و در مناجاتش مى‏گفت : خدايا مرا در قيامت از شكم پرندگان محشور كن و خداوند دعائش را مستجاب فرمود.

اخيرا اين داستان را در جزوه‏اى مستقل تحت عنوان شهيدى كه جنازه‏اش را خاك قبول نكرد با طرح جالبى به نگارش در آوردند.

١٣- بيهقى از ابوالعباس سراج روايت كرده كه فرزند يكى از اصحاب فوت نمود و من براى تسليت به منزلشان رفتم و به مادر بچه دلدارى دادم و به او گفتم : در مرگ فرزندت تقواى و صبر و بردبارى پيشه كن مادربچه در جواب من گفت : مصيبت من در مرگ فرزندم بالاتر و با عظمت‏تر از اين است كه با داد و فرياد و بيتابى آن را فاسد كنم يعنى اگر جزع و بيتابى كنم اجرم از بين مى‏رود.

## ١٥- سخنان حكمت‏آميز مادرى در مرگ فرزند خويش

ابان بن تغلب رحمه الله عليه مى‏گويد : زنى را ديدم كه تازه فرزندش مرده بود و چشمان فرزند را بست و پارچه‏اى به روى او انداخت و گفت : فرزند عزيزم براى چيزى كه باقى است جزع و بيتابى ندارد و براى آن چيز كه فرداى قيامت به خاطر مصيبت تو خداوند عنايت مى‏كند گريه كردن معنى ندارد فرزند عزيزم تو مى‏چشى آنچه را كه پدرت چشيد و عن قريبا مادرت نيز مى‏چشد يعنى پدرت فوت نمود و تو نيز وفات نمودى و من هم به دنبال شما خواهم آمد. همانا بالاترين راحتيها براى اين بدن خوابيدن است و خواب هم برادر مرگ است و چه فرق مى‏كند كه تو در بستر خودت بخوابى يا بستر غير خودت زيرا فرداى قيامت سوال و جواب و بهشت و جهنم است پس اگر تو از اهل بهشت باشى مرگ مرگ هيچگونه ضررى براى تو ندارد و اگر از اهل آتش باشى مرگ هيچ گونه نفعى برايت ندارد اگر چه تمام مردم بيشتر عمر كنى. پسر عزيزم اگر مرگ براى فرزندان آدم بهترين چيز نبود هرگز خداوند پيغمبرش را قبض روح نمى‏كرد و دشمنش ابليس لعنه الله عليه را زنده باقى نمى‏گذاشت.

١٥- مبرد مى‏گويد : من جهت تسليت مادر داغديده‏اى كه فرزندش وفات كرده بود به منزل او رفتم ديدم كه او از خوبيهاى فرزندش تعريف مى‏كند و گفت به خدا قسم كه او مالش در جهت غير شكم خودش مصرف مى‏شد و به امور مردم توجه‏اش زياد بود و در امور خيريه دست ودل باز بود و در مورد گناهان سختگير بود و من مى‏گفتم آيا از او فرزندى به يادگار مانده است گفت : آرى بحمدالله بسيار است ثواب خداوند عزوجل و خوب عوضى است در دنيا و آخرت.

## ١٦- حكايت صبر بانوئى كه مال و غلام و فرزندش از دستش رفته بود

و نيز از مبرد نقل شده است كه مى‏گويد : من به يمن مسافرت كردم و در آنجا به خانه زنى رفتم كه صاحب مال زياد و غلام و يك فرزند بود و بسيار خوش حال بود و مدتى در نزد او اقامت داشتم وقتى كه خواستم حركت كنم به آن زن گفتم كارى ندارى ؟ زن گفت : بلى كار من اين است كه هر وقت به اين شهرها مسافرت كردى بيا منزل ما و مهمان ما باش. و من بعد از چند سال آن زن را ديدم كه اموالش همه تمام شد و غلامش نيز رفته است و فرزندش مرد و خانه‏اش را هم فروخت اما با يك حالت سرو رو خندان و بشاش به سر مى‏برد، من به او گفتم اين همه گرفتارى برايت رخ داد چرا اين قدر خوشحالى زن گفت : من وقتى در ناز و نعمت بودم حزن و اندوه فراوان داشتم كه اين به خاطر كم شكرى من است و امروز با اين حالت خوشحالم براى اينكه شكر نعمت صبر را خداوند به من عطاء فرمود.

## ١٧- ايضا داستان بانوئيى كه مال و غلام و فرزندانش را از دست داد

و از مسلم بن يسار نيز حكايت شده است كه گفت : من در بحرين وارد شدم و مهمان زنى شدم كه داراى فرزندان و غلام و مال زياد بود ولى حالتش را محزون ديدم و پس از مدت زيادى باز دو مرتبه به منزلش رفتم و هيچ يك فرزندان و غلامش را نديدم سپس اجازه ورود گرفتم زن اجازه داد و من وارد شدم و زن را با حالت بسيار خندان و مسرور ديدم گفتم چرا اين چنين به سر مى‏برى خبرى از غلام و فرزندان و اموالت نيست ؟ زن گفت : همان موقع كه تو رفتى هر چه اموالى توسط دريا حمل و نقل كرديم غرق شد و هر چه معامله‏اى كرديم به ضرر منتهى شد تا اينكه به تدريج اموام و ثروتم از بين رفت و غلام هم نيز رفت و فرزندانم همه مردند. من به او گفتم : اى زن خدا تو را رحمت كند پس چگونه آن موقع كه مال و فرزندان و غلام داشتى محزون بودى ولى امروز كه تمام آنها از دستت رفت خوشحال هستى ؟ زن گفت : بلى چون من در آن موقع كه در ناز و نعمت به سر مى‏بردم مى‏ترسيدم كه خدا حسناتم را در همين دنيا به من بدهد و چيزى در آخرت براى من ذخيره نكند از اين جهت محزون و نگران بودم اما وقتى كه مال و فرزندان و غلامم رفتند اميدوار شدم كه خداوند چيزى براى منت در نزد خودش ذخيره مى‏كند لذا از اين جهت خوشحال و مسرورم.

## ١٨ - داستان صبر بانوئيكه فرزندش در چاه آب غرق شد

يكى از محترمين مى‏گويد من به اتفاق يكى از دوستانم به طرف بيابان سوزان حجاز مسافرت كرديم و راه گم كرديم و از سمت راست جاده حميه‏اى را از دور ديديم و ما به همان نشان رفتيم تا به خميه رسيديم و ديديم كه زين در درون خيمه نشسته است و سلام نموديم و آن زن جواب جواب سلام ما را داد و گفت شما كيستيد ؟ گفتيم ما مسافريم و راه گم كرده‏ايم. زن گفت : شما صورتتان را از من برگردانيد تا من حق ضيافت شما را اداء كنم. ما صورتمان را از او برگردانديم و او براى ما پلاسى پهن نمود و گفت : روى اين پلاس بنشينيد تا فرزندم بيايد و از شما پذيرائى كند. موقع آمدن فرزندش نزديك شد و او چند بار از داخل خيمه پرده يك طرف را بالا زد و به بيابان نگاه كرد، ولى يك دفعه كه پرده را بالا زد ناراحت شد و گفت : شتر فرزندم مى‏آيد ولى ديگرى بر آن سوار راست، وقتى سوار نزديك خيمه رسيد بصداى بلند گفت : ام عقيل خدا در مورد فرزندت به تو اجر مرحمت كند زن پرسيد مگر فرزندم مرد ؟ !!!جواب داد بلى در كنار چاه آب بود شترها به هم ريختند و او در چاه افتاد.

زن مصيبت زده خود را نگهداشت و گفت : تو فعلا بيا و از مهمانها پذيرائى كن سپس گوسفندى آورد و به او داد ذبح كرد، زن در حال مصيبت و داغدارى براى ما غذا تهيه كرد، پس از صرف غذا نزديك آمد و گفت : هيچ كدام از شما قرآن مى‏دانيد ؟ گفتم بلى. زن گفت : براى تسلاى خاطر من در مصيبت فرزندم چند آيه بخوان و من گفتم خداوند مى‏فرمايد : و بشر الصابراين الذين اذا صابتهم مصيبة قالوا انالله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون (٥٦) يعنى پيغمبرم به صابرين بشارت بده.

آنها كه هنگام مصيبتى به آنها برسد مى‏گويند ما از آن خدا هستيم و بسوى او باز مى‏گرديم. اينها همانها هستند كه الطاف و رحمت خدا شامل حال آنان شده و آنها هستند هدايت يافتگان. زن باهيجان شديرى گفت : تو را به خدا قسم اينكه خواندى قرآن بود ؟ گفتم : بلى و الله از قرآن است. زن گفت : درود بر شما و از جاى برخاست، چند ركعت خواند سپس گفت : اللهم انى فعلت ما امرتنى به فانجزلى ما وعدتنى به يعنى خدايا من امر تو را اطاعت كردم و در مرگ فرزندم صبر مى‏كنم، تو نيز درباره من به وعده خود وفا كن، و گفت اگر بنا باشد كسى براى ديگرى بماند لازم بود پيغمبر صلى الله عليه و آله براى امت بماند و از دنيا رحلت نفرمايد. وقتى ما از خيمه آن زن بيرون آمديم گفتم : من هرگز زنى از اين كامل‏تر نديدم كه خدايش را به اكمل صفات جمال و جلال ياد كرده است. چون اين به طور يقين دانست كه مرگ را نمى‏شود دفع كرد و از دستش رها شد و گريخت و نيز يقين مى‏دانست كه جزع و بيتابى نيز در مرگ فرزند فائده‏اى ندارد و گريه هم ميت را بر نمى‏گرداند. لذا خودش را به صبر جميل آراسته نمود و مصيبت مرگ فرزندش را به حساب خدا گذاشت كه ذخيره نافعى براى روز فقر و نيازمندى‏اش يعنى روز قيامت باشد.

## ١٩- صبر بانوئى در مرگ فرزند خويش

و نظير قضيه فوق از ابن ابوالدنيا نقل شده است كه مى‏گويد : مردى در بسيارى از اوقات مى‏آمد به نزد من مى‏نشست تا اينكه به من خبر رسيد كه اين مرد شكاك است يعنى زياد شك مى‏كند و من جهت ارشاد و دفع شك او به منزلش رفتم ديدم كه اين مرد تازه فوت شده است و مادر پيرش در كنارش بود و به فرزندش نگاه مى‏كرد تا اينكه چشم و صورت ميت را بستند و پارچه‏اى به روى او انداختند. سپس مادرش گفت : خدا رحمت كند تو را اى فرزند عزيزم تو فرزند نيكوئى براى ما بودى و هميشه محبت و دلسوزى برايم مى‏نمودى پس خدا در فراق تو به من صبر عطاء نمايد. فرزندم تو همواره نمازت را با تانى و طمانينه مى‏خواندى و بسيار روزه مى‏گرفتى خداوند انشاء الله از آنچه كه تو از درگاه رحمتش اميد و آرزو داشتى محروم و نا اميد مفرمايد.

## ٢٠- حكايت شگفت‏انگيز صبر بانوئى كه در مرگ دلخراش دو فرزند و شوهرش

بيهقى از ذالنون مصرى روايت كرده است كه مى‏گويد : من مشغول طواف خانه خدا بودم كه ناگهان دو كنيزى را ديدم كه يكى از آنها اشعار ذيل را انشاء كرد و گفت :

صبرت و كان الصبر خير مطية

و هل جزع منى يجدى فاجزع

صبرت على ما لو تحمل بغضه

جبال برضوى اصحبت تنصدع

ملكت دموع العين ثم رددتها

الى ناظرى فالعين فى القلب تدمع

صبر كردم در حالى كه صبر بهترين مركوب است. و اگر جزع و بيتابى فايده‏اى مى‏داشت بيتابى مى‏كردم، بر مصيبتى صبر كردم كه اگر مقدارى از آن بر كوه رضوى وارد مى‏شد كوه با آن عظمت متلاشى مى‏شد و طاقت تحمل آن را نداشت رضوى اسم كوهى است كه اطراف مكه واقع شده است اشكهاى چشمم را كنترل كردم و آنها را بداخل ديدگانم برگرداندم و چشم دلم گريان شد. سپس ذالنون مصرى مى‏گويد من به او گفتم : از چه چيز نالان هستى اى كنيز گفت : مصيبتى بر من وارد شد كه هرگز بر هيچكس وارد نشد و من گفتم : آن مصيبت چيست ؟ كنيز گفت : من دو جوان دلاورى داشتم كه جلوى من مشغول بازى بودند و پدرشان نيز گوسفندى را ذبح كرد سپس يكى از دو فرزندانم به ديگرى گفت : اى برادر به تو نشان دهم كه همانطورى كه پدر ما سر اين گوسفند را بريد سرت را از بدن جدا كنم بعد بلا فاصله حركت كرد و موى سر برادرش را گرفت و سر برادرش را از بدن جدا كرد. و فرار كرد و پدرش قاتل را تعقيب كرد كه او را بگيرد وقتى او را پيدا كرد كه درنده‏اى او را دريد و خورد و پدرش وقتى صحنه را ديد كه او را درنده دريد برگشت به طرف منزل و او نيز در بين راه از تشنگى و گرسنگى از بين رفت و مرد. و بعضى‏ها اين روايت را با اضافاتى نقل كرده‏اند و آن اينكه ذوالنون گفت : من زن نيكوئى را ديدم كه هيچ گونه آثار حزن و اندوه در او مشاهده نمى‏شد و مى‏گويد به خدا قسم كه گمان نمى‏كنم آن مصيبتش كه بر من وارد شده بر احدى وارد شده باشد. من از او سوال كردم آن مصيبت چيست زن ماجراى كشته شدن دو فرزند و شوهرش را كه قبلا مذكور گرديد گفت : و من به آن زن گفتم پس چرا در اين مصيبت بزرگ محزون و نالان نيستى ؟ زن گفت : اگر جزع و بيتابى فرزندان و شوهرم را بر مى‏گرداند و اگر براى من فائده مى‏داشت هر آينه جزع و بيتابى مى‏كردم ولى مى‏دانم كه جزع و فزع و گريه و ناله هيچ فائده دارد و اگر جزع و گريه بعنوان اعتراض به مقدرات باشد نه تنها فائده ندارد بلكه اجر و مزد انسان را از بين مى‏برد و مقام و منزلت آدمى را نزد خداوند پائين مى‏آورد.

## ٢١- سخن حكيمانه مادرى در مرگ فرزند خود

از بعضى از اصحاب حكايت شده است كه : زنى فرزندش فوت شده است و در مصيبت آن صبر و بردبارى پيشه كرده و گفت : طاعت خدا را كه صبر و بردبارى است بر طاعت شيطان كه جزع و بيتابى است ترجيح مى‏دهم

پايان باب دوم

## باب سوم : پيرامون رضا و خشنودى از خدا

خداوند متعال مى‏فرمايد : لكيلا تاسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم هر مصيبتى در زمين و در وجود شما واقع مى‏شود قبل از آفرينش شما در لوح محفوظ ثبت شده است تا اين كه هرگز بر آنچه از دست شما مى‏رود دلتنگ نشويد و به آنچه از نعمتها به شما مى‏رسد مغرور و دلشاد نگرديد. (٥٧)

و نيز خداوند متعال مى‏فرمايد : رضى الله عنهم و رضواعنه سوره بينه آيه ٨ يعنى خدا از آنها راضى و خشنود شد و آنها نيز از خدا راضى هستند. بايد دانست كه رضا و خشنودى ثمره و نتيجه محبت خدا است. من احب شيئا احب فعله يعنى كسى كه شخصى را دوست داشته باشد كار او را نيز دوست مى‏دارد و از كار او راضى است و محبت ثمره معرفت است چون كسى كه انسانى را به خاطر بعضى صفات نيكويش دوست بدارد، هر چه معرفت و شناختش در مورد آن انسان بيشتر شود دوستى به او نيز بيشتر مى‏گردد اگر چه آن نيكوئى در آن انسان تصورى و خيالى باشد و واقعيت نداشته باشد. پس اگر كسى به ديده بصيرت به جلال و عظمت خدا و كمال او نظر كند خدا را از همه بيشتر دوست مى‏دارد.

و خداوند متعال مى‏فرمايد : و الذين امنوا اشد حبالله سوره بقره آيه ١٦٥ يعنى آنها كه ايمان دارند محبتشان به خدا بيشتر و شديدتر است. و وقتى انسان خدا را دوست بدارد تمام آثارى كه از او صادر شود نيكو مى‏شمارد و مقتضاى رضا و خشنودى چنين است. پس بنابراين رضا و خشنودى ثمره‏اى است از ثمرات محبت بلكه هر كمالى ثمره محبت است و محبت فرع و معرفت است. و رجاء و خشيت و شوق و انس و انبساط و توكل و رضا و تسليم از لوازم محبت است. چون محبت با تصور رحمت محبوب رجاء و اميدوارى مى‏آورد و با تصور هيبت محبوب يعنى خداوند متعال خشيت مى‏آورد و به انس زياد با محبوب انبساط و شادى مى‏آورد و با اعتماد به محبوب صادر شود رضا مى‏آورد و با نيكو شدن هر اثرى كه از محبوب صادر شود رضا مى‏آورد و با تصور قصور و عجز خود و كمال احاطه قدرت او تسليم مى‏آورد. تمام اينها از لوازم مقتضيات محبت است و از تسليم مقامات عظيمى منشعت مى‏شود كه اهل معرفت و صاحبدلان آن را مى‏دانند و كسى كه در آن كمالات سير كند و وارد آنها شود به غايت كمال مى‏رسد و تمام توجه‏اش به محبوب مس گردد و خود را هيچ نمى‏بيند. بدان كه رضا و خشنودى براى انسان فضيلت عظيمى است بلكه تمام فضائل است و تمام فضيلتها به او بازگشت مى‏نمايد و خدامند متعال به اهميت و فضيلت آن اشاره فرمود و آن را مقرون به رضاء خود و علامت آن قرار داده است و فرمود : رضضى الله عنهم و رضواعنه يعنى خدا از آنها رضاى شد و آنها نيز از خدا راضى هستند.

و در جاى ديگر فرمود : و رضوان من الله اكبر يعنى مقام رضا و خشنودى خدا از هر نعمت برتر بزرگتر است و اين نهايت احسان و عنايت امتنان است. در اين زمينه احاديث و روايات بسيار است كه چند نمونه‏اى از آنها در اين باب ذكر مى‏گردد از جمله آنها ١ - ماانتم ؟ قالوا مؤمنون. فقال : ما علامة ايمانكم قالوا : نصبر على البلاء و نشكر عند الرخاو نرضى بمواقع القضاء فقال : مؤ منون و رب الكعبة شما چه نوع كسانى هستيد ؟ عرض كردند : مومنانيم، فرمود : علامت ايمانتان چيست ؟ گفتند در وقت بلاء صابريم و در هنگام نعمت و رخا شاكريم و به موارد قضاء و قدر راضى هستيم حضرت فرمود : به خداى كعبه قسم كه مومنيد. ٢- و قال النبى صلى الله عليه و آله وسلم : اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صبرا جتباه فان رضى اصطفاه. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : چون خدا بنده‏اى را دوست بدارد او را در دنيا مبتلا مى‏گرداند، پس اگر صبر كرد او را بر مى‏گزيند و اگر راضى و خشنود شد او را به مرتبه اصفياء مى‏رساند.

## عده‏اى در قيامت از قبرشان به طرف بهشت پرواز مى‏كنند

٣- و قال صلى الله عليه و آله و اذا كان يوم القيامة انبت الله تعالى الطائفة من امتى اجحة فيطيرون من قبور هم الى الجنان يسرعون فيها و يتنعمون كيف شائوا فتقول لهم الملائكة : هل رايتم الحساب ؟ فيقولون ما راينا حسابا. فيقولون : هل حزتم الصراط فيقولون ما راينا صراطا فيقولون : هل رايتم جهنم ؟ فيقولون : ما راينا شياء. فيقول الملائكة. من امة من انتم ؟ فيقولون : من امة محمد (ص) فيقولون : نشد تاكم الله حد ثونا ما كانت اعمالكم فى الدنيا ؟ فيقولون لون خطتان كانتا فينا فبلغنا الله تعالى هذه المنزلة بفضل رحمة. فيقولون و ما هما ؟ فيقولون لون كنا اذا خلونا نستحى ان نعصيه و نرضى باليسير مما قسم لنا. فيقول الملائكة حق لكم هذا. پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : چون روز قيامت شود خداوند متعال به طائفه‏اى از امتم بالهائى عطا مى‏كند كه از قبرهايشان با سرعت بسوى بهشت پرواز مى‏كنند و آنچه دلشان بخواهد از نعمتهاى الهى متنعم و بهرمند مى‏گردند ملائكه به آنها مى‏گويند : آيا موقف حساب و بازجوئى را ديديد يعنى بازجوئى شديد آنها در جواب ملائكه مى‏گويند : از ما حسابى نخواستند يعنى بدون حساب و بازجوئى آمديم ملائكه مى‏گويند : آيا از صراط گذشتيد و جهنم را ملاحظه نموديد ؟ مى‏گويند ما هيچ چيز نديديم ملائكه گويند شما چه طائفه‏ايد و از امت كدام پيغمبريد ؟ گويند : ما از امت محمد صلى الله عليه و آله هستم. ملائكه مى‏پرسند كه عمل شما در دنيا چه بوده است ؟ گويند : در مادو خصلت بود كه خدا به فضل و رحمت خود ما را به اين مرتبه رسانيد يكى آنكه چون در خلوت بوديم از خدا شرم داشتيم كه معصيت او را مرتكب شويم و ديگر آن كه به هر چه از براى ما قسمت كرده بود راضى بوديم. ملائكه گويند : پس سزاوار اين مرتبه هستيد. ٤- و قال صلى الله عليه و آله : اعطوالله الرضا من قلوبكم تطفروا بثواب الله تعالى يوم فقركم و الافلاس. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : از صميم قلب از خدا خشنود و راضى گرديد تا در روز فقر تنگ دستيتان يعنى روز قيامت ظفرمند گرديد و به ثواب خداوند متعال نائل شويد.

هر كس از خدا راضى باشد خدا نيز از او راضى است

و فى اخبار موسى عليه السلام انهم قالوا سال لنار بك امر اذا نحن فعلناه يرضى به فاوحى الله تعالى اليه قل لهم يرضون عنى حتى ارضى عنهم در اخبار حضرت موسى عليه السلام وارد شده است كه : قوم موسى به او گفتند : اى موسى از خدايت بخواه كه دستورى بما دهد كه هرگاه ما آن دستور العمل را انجام دهيم خدا از ما راضى گردد. و خداوند تبارك و تعالى به موسى‏عليه السلام وحى فرمود كه به آنها بگو از من راضى شويد هر پيش آمدى كه از طرف من به شما مى‏رسد به آنها راضى باشيد تا من نيز از شما راضى شوم و نظيره ما روى عن نبينا صلى الله عليه و آله : انه قال : من احب ان يعلم ما له عند الله عزوجل فلينظر مالله عزوجل عنده. فان الله تعالى ينزل العبد منه حيث انزله العبد من نفسه. و نظير اين روايت مذكور از پيغمبر ما صلى الله عليه و آله نيز روايت شده است كه حضرت فرمود : كسى كه دوست دارد كه بداند مقام و رتبه‏اش نزد خدإ؛غ‏غ چگونه است بايد نظر كند كه عظمت خدا در نزد او چگونه است كه آيا از فعال خدا راضى هست يا اينكه موقع پيش آمدهاى سخت از كارهاى خدا نگران است زيرا هر طورى كه خدا در نزد بنده مقام و منزلت داشته باشد خداوند نيز همانطور به به مقام و منزلت مى‏دهد.

غم و اندوه بر متاع دنيا شيرينى مناجات را از دل مى‏برد

٦- و فى اخبار داود عليه السلام : ما لاوليائى و الهم با لدنيا ان الهم يذهب حلاوة مناجاتى من قلوبهم يا داود ان مبتى من اوليائى ان يلونوا روحانيين لا يغتمون در اخبار داود عليه السلام آمده است كه خداوند متعال به داود عليه السلام فرمود : اى داود چه مى‏شود دوستان مرا كه در گرفتارى‏هاى دنيا اندوهگين مى‏شوند ؟ زيرا غم و اندوه براى دنيا شيرينى مناجات مرا از قلوب بندگان بيرون مى‏برد. اى داود محبت من از آن كسانى است كه روحانى شوند و غم و اندوه متاع دنيوى را نخورند.

## صبر و بردبارى در برابر مشكلات باعث خشنودى خداست

٧- و روى ان موسى عليه السلام قال : يا رب دلنى على امر فيه رضاك فاوحى الله تعالى اليه ان رضاى فى كرهك و انت ما تصبر على ما تكره قال يا رب دلنى عليه قال : فان رضاى فى رضاك بقضائى حضرت موسى عليه السلام عرض كرد پروردگارا مرا به امرى راهنمائى نما كه در آن رضاى تو باشد خداوند به او وحى فرمود كه رضاى من در آن است كه تو در برابر ناراحتيها صبر نمائى موسى عليه السلام عرض كرد مرا بر آن راهنمائى كن. فرمود : رضاى من در آن است كه تو راضى به قضاى من شوى.

## اعتراض به مقدرات الهى باعث خشم خداست

٨- و فى مناجات موسى عليه السلام : اى رب اى خلقك احب اليك ؟ قال : اذا اخذت حبيبه سالمنى قال : فاى خلق انت عليه ساخط ؟ قال : يستخير نى فى الامر فاذا قضيت له سخط قضائى. حضرت موسى‏عليه السلام در مناجاتش به پروردگار عرض مى‏كند : پروردگار را كدام مخلوق نزد تو محبوب‏تر است خداوند تبارك و تعالى فرمود : آن مخلوقى كه وقتى محبوبش را از او بگيرم به من اعتراض نكند و تسليم من باشد. سپس حضرت موسى عليه السلام عرض كرد كدام مخلوق است كه تو او را دوست نمى‏دارى ؟ خداوند متعال فرمود : آن كسى كه در كارهايش مرا بر مى‏گزيند يعنى كارهايش را به من واگذار مى‏كند و قضاء مرا بر نظر خودش ترجيح مى‏دهد اما وقتى كه قضاء و مقدرات من بر خلاف ميل و خواسته خودش جارى مى‏شود ناراحت مى‏شود پس كسى كه در برابر مقدرات الهى تسليم باشد و اعتراض و چون و چرا نكند محبوب خدا است و كسى كه تسليم مقدرات الهى نباشد و به قضاء و قدر الهى اعتراض و چون و چرا كند مغبوض خداست ٩- و روى ما هوا اشد منه و ذاك ان الله تعالى قال : اناالله لا اله الاانا من لم يصبر على بلائى و لم يرض بقضائى فليتخذر باسوائى و اين روايت از روايت بالا به مراتب شديدتر و تندتر است و آن اينكه خداوند متعال فرمود : من خدائى هستم كه جز من خدائى نيست. كسى كه بر بلاء من صبر نكند و به قضاء و قدر من راضى نمى‏شود پس بايد خدائى غير از من اتخاذ كند.

## اولين كسانى كه بسوى بهشت دعوت مى‏شوند

١١- و عن ابن عباس اول من يدعى الى الجنة يوم القياوة الذين يحمدون الله تعالى على كل حال. از ابن عباس روايت شده است كه : اولين كسانى كه در روز قيامت به بهشت دعوت مى‏شوند كسانى هستند كه در تمام حالات سختى و آسانى و غم و شادى خدا را حمد و ستايش مى‏كنند.

## گفتار عجيب ابن مسعود در مورد چون و چرا بكار خدا

١٢- و عن ابن مسعود الحس جمزة احرقت ما احرقت و ابقت ما ابقت احب الى من ان اقول لشى‏ء كان ليته لم يكن اولشى‏ء لم يكن ليته كان ابن مسعود مى‏گويد : اگر آتش سوزان را بر زبانم گذارند كه تا ابد باشد براى من بهتر است از اين كه بكار خدا چون و چرا كنم و بگويم اى كاش اين چنين نبود و چرا نصيب من اين شد. يا اينكه من آتش پاره را بليسم برايم بهتر است از اينكه بكار خدا چون و چرا كنم.

١٣- و عن ابى الدرداء ذروة الايمان الصبر للحكم و الرضا بالقدر از ابو درداء نقل شده است كه گفت بلندترين قله ايمان صبر در برابر حكم خداوند و رضا و خشنودى به مقدرات الهى است.

## آرامش در رضا و يقين و ناراحتى در شك مى‏باشد

١٤- و قال صلى الله عليه و آله : ان الله تعالى بحكمة و جلاله جعل الروح و الفرج فى الرضا و اليقين و جعل الغم و الحزن فى الشك و السخط پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله فرمود : خداوند متعال به حكمت و جلالش آسايش و گشايش را در رضا و يقين قرار داد. و حزن و اندوه را در نارضايتى و شك قرار داد يعنى كسانى كه به كار خدا راضيند و يقين دارند آرامش و آسايش نيز دارند و كسانى كه از كار خدا ناراضى هستند و شك دارند هميشه متزلزل و ناراحتند و دائما بكار خدا چون و چرا مى‏آيد چرا باران نمى‏آيد چرا مريض مى‏شوم. .... اگر چنين نمى‏كرد آن چنان نمى‏شد و اگر جبهه نمى‏رفت كشته نمى‏شد و....

## مقام رضا و خشنودى از بالاترين مقامات است

١٥- و قال على بن الحسين (ع) الزهد عشرة اجزاء اعلى درجة الزخد ادنى درجة الورع و اعلى درجة الورع ادنى درجة اليقين و اعلى درجة اليقين ادنى درجة الرضا (٥٨) حضرت على ابن الحسين عليه السلام فرمود : زهد داراى ده جزء است. بالاترين درجه زهد پائين‏ترين درجه ورع و پرهيز كاررى است، و بالاترين درجه ورع و پرهيزكارى پائين‏ترين درجه يقين است ،و بالاترين درجه يقين پائين‏ترين درجه رضا است.

آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

## اعتراض به مقدرات خدا با بندگى سازگار نيست

١٦- و قال الصادق عليه السلام : صفه الرضا ان يرضى المحبوب و المكروه. و الرضا شعاع نور المعرفه، و الراضى فان عن جميع اختياره، و الراضى حقيقه هو المرضى عنه و الرضا اسم يجتمع فيه معانى انواع العبوديه. و تفسير الرضا سرور القلب. سمعت ابى محمد الباقر عليه السلام يقول : تعلق القلب بالموجود شرك و بالمفقود كفر. و همانا رجان عن سنه الرضا. و اعجب و العجب ممن يدعى العبودية لله كيف ينازعه فى مقدور اته، حاشا الراضين العارفين عن ذالك. حضرت صادق عليه السلام فرمود : رضا آن است كه انسان از چيزى راضى باشد خواه آن چيز مطلوب او باشد و يا نامطلوب، و رضا شعاعى است از نور معرفت و شخص راضى كسى است كه از خواسته‏ها و تمايلات خود دست بردارد و در مقابل خواسته خدا اعمال نظر نكند و تسليم خواسته خدا باشد، شخص راضى در حقيقت كسى است كه خدا از او راضى باشد، و رضا اسمى است كه جميع مراتب عبوديت و بندگى در او جمع است، و معنى رضا سرور قلب است. از پدرم امام محمد باقر عليه السلام شنيدم كه مى‏فرمود : تعلق و وابستگى به چيزى كه موجود و حاضر است شرك مى‏باشد و دل بستن به آنچه كه مفقود شده است كفر مى‏باشد و اين دو يعنى تعلق به چيزى موجود و مفقود از روش و طريق رضا بيرون است و عجب از كسى كه تعجب مى‏كنم از كسى كه ادعاى بندگى مى‏كند با اين وصف به مقدرات خدا نيز اعتراض مى‏كند. چگونه بندگى با اعتراض سازگار است و اشخاص راضى با معرفت از اعتراض به كار خداوند حكيم منزهند و هيچ گاه از حكيم ايراد نمى‏گيرند.

## حكايت جابر و امام باقر (ع) در مورد رضا و تسليم

١٧- و روى ان جابربن عبدالله انصارى رضى الله عنه ابتلى فى آخره بضعف الهرم و العجز فزاره محمد بن على الباقر عليه السلام فساله عن حاله فقال انا فى حالة احب فيها السيخوخة على الشباب و المرض على الصحة و الموت على الحيوة فقال عليه السلام : اما انا يا جابر فان جعلنى الله شيخا احب الشيخوخة و ان جعلنى شابا احب الشيبوبة و ان امرضنى احب المرض و ان شفانى احب الشفاء و الصيحة و ان اماتنى احب الموت و ان ابقانى احب البقاء فلما سمع جابر هذا الكلام دمنه قبل وجهه و قال صدق رسول الله صلى الله عليه و آله فانه قال ستدرك لى ولدا اسمه اسيم يبقر العلم بقرا كما يبقرا الثور الارض فلذالك باقر علم الاولين و الاخرين اى شافه . روايت شده است كه جابربن عبدالله انصارى رضى الله عنه در اوآخر عمرش به ضعف و پيرى و ناتوانى مبتلا شده بود و امام باقر عليه السلام به ديدنش رفت و احوالش را پرسيد جابر گفت : من در حالى هستم كه پيرى را بر جوانى و مرض را بر سلامت و مرگ را بر زندگى ترجيح مى‏رهم، امام باقر عليه السلام فرمود اى جابر اما من اين چنين نيستم كه چيزى را بر چيز ديگر ترجيح مى‏دهم، امام باقر عليه السلام فرمود : اى جابر اما من اين چنين نيستم كه چيزى را بر چيز ديگر ترجيح دهم. پس اگر خدا مرا پيز كند پيرى را دوست دارم و اگر جوان قرار دهد جوانى را دوست دارم و اگر مرا مريض كند مرض را دوست دارم و اگر شفايم دهد و سلامت را دوست مى‏دارم و اگر بميراند مردن را دوست مى‏دارم و اگر زنده نگهدارد زندگى را دوست مى‏دارم خلاصه آنچه را كه خداوند بخواهد تسليم او هستم. وقتى جابربن اين كلام را از امام شنيد پى به اشتباه خود برد و فهميد كه ترجيح دادن در برابر خواسته خدا اعمال نظر كردن است لذا برخاست و صورت حضرت را بوسيد و گفت : حقا كه رسول خدا صلى الله عليه و آله راست گفت كه فرمود : اى جابر تو زنده مى‏مانى و پسرم را كه هم اسم من است مى‏بينى و او علم را مى‏شكافد همان گونه كه گاو زمين را مى‏شكافد و به همين جهت شكافنده علم اولين و آخرين ناميده شده است.

## بالاترين طاعت صبر و خرسندى از كار خداست

١٨- و روى الكلينى با سناده الى ابى عبدالله عليه السلام قا راس طاعة الله الصبر و الرضى عن الله فيما احب العبدا و كره و لايرضى عبد عن الله فيما احب او كره الاكان خيرا له فيما احب اوكره. (٥٩) امام صادق عليه السلام فرمود : راس طاعت خدا صبر و رضايت از او است در آنچه بنده آن را دوست دارد يا كراهت دارد و هيچ بنده‏ائى از خدا نسبت به آنچه دوست دارد يا ناپسند دارد، راضى نباشد، جز آن كه خيرش باشد در آنچه دوست يا ناپسند داشته است.

## داناترين مردم كسى است كه به مقدرات خدا راضى‏تر باشد

١٩- و با سناده عنه عليه السلام قال : ان اعلم الناس بالله ارضا هم بقضاء الله عزوجل. (٦٠) و نيز امام صادق عليه السلام فرمود : داناترين به خداى متعال، راضى‏ترين آنها است از خداى عزوجل يعنى هر كس از خدا بيشتر راضى باشد داناتر است ٢٠- و باسناده عنه (ع) قال : قال الله عزوجل : عبدى المؤمن لااصرفه فى شيى‏ء الاجعلته خير اله فليرض بقضائى وليصبر على بلائى و ليشكر نعمائى اكتبه يا محمدمن الصدقين عندى (٦١) امام صادق عليه السلام گفت : خداى عزوجل مى‏فرمايد : بنده مومنم را بهر سو بگردانم برايش خير است، پس بايد بقضاء من راضى باشد و بر بلاى من صبر كند و نعمتهايم را سپاس گزارد تا او را اى محمد در زمره يقين نزد خود ثبت كنم.

## تمام خوشيها و ناخوشيها براى مؤمن خير و لطف خداست

٢١- و عنه عليه السلام قال : فيما اوحى الله عزوجل الى موسى (ع) يا موسى بن عمران ما خلقت خلقا احب الى من عبد المؤمن فانى انما ابتليه لما هو خير له و اعافيه لما هو خير له و ازوى لما هو خير له و انا اعلم بما يصلح عليه عبدى فليصبر على بلائى و ليشكر نعمائى و ليرض بقضائى، اكتبه فى الصدقين عندى اذا عمل برضائى و اطاع امرى (٦٢) و نيز از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمود : خداوند عزوجل به موسى بن عمران وحى نمود اى موسى هيچ مخلوقى از مخلوقاتم نزد من از بنده مومنم محبوبتر نيست براى اينكه او را در چيزى مبتلا و گرفتار مى‏كنم كه خير او در آن است و نيرز عافيت مى‏دهم او را بر چيزى كه خير او در آن است و آنچه براى او بد است از او دور مى‏گردانم براى آنچه خير او در آن است و من به مصلحت بنده‏ام داناترم، پس بنابراين بايد بر بلاى من صبر كند و به نعمتهايم شكر كند و به قضاء من راضى باشد، اگر او به رضاى من كار كند و امر مرا اطاعت كند من او را در نزد خود در شمار صديقان مى‏نويسم.

## علامت مؤمن اين است كه به مقدرات خدا راضى باشد

٢٢- و قيل للصادق (ع) باى شيى‏ء يعلم المؤمن بانه مؤمن ؟ قال : بالتسليم لله و الرضا فيما ورد عليه من سرورا و سخط مردى به امام صادق عليه السلام عرض كرد مومن بچه علامت شناخته مى‏شود ؟ حضرت فرمود : به تسليم خدا بودن، و راضى بودن به آنچه برايش پيش مى‏آيد چه آن چيزهائيكه مايه سرور و شادى و چه آن چيزهائيكه مايه ناراحتى و نگرانى است مومن در تمام حالات شادى و ناخرسندى تسليم فرمان خدا است پس اگر در برابر بلاها از خدا راضى و خرسند باشد علامت اين است كه مومن است و اگر ناراحت شود و به كار خدا اعتراض كند علامت اين است كه مومن نيست و در اسرائيليات روايت شده است كه : عابدى سالهاى طولانى خدا را عبادت مى‏كرد، شبى در خواب ديد كه فلان زن كه در دنيا خيلى اهل عبادت نبود در بهشت رفيق و همنشين او است عابدى كه شبها مشغول عبادت بود و روزها روزه داشت و آن زن شبها تا صبح مى‏خوابيد و روزه نمى‏گرفت.

لذا عابد تعجب كرد و او را به مهمانى خود دعوت كرد تا از او سوال كند كه چه عملى در دنيا داشت كه در اينجا رفيق و همنشين او است لذا وقتى با اصرار مهمانى را پذيرفت عابد از او سوال كرد كه در دنيا چه عملى داشتى آيا غير از آنچه من ديدم عملى ديگر هم داشتى زن گفت : نه به خدا سوگند غير از آنچه ديدى من عملى نداشتم. عابد اصرار كرد كه فكر كن شايد يادت آيد زن گفت : من يك خصلت داشتم و آن اينكه هرگاه در شدت و سختى قرار مى‏گرفتم تمنا و آرزوى آسايش را نمى‏كردم و هرگاه در گرماى آفتاب قرار مى‏گرفتم آرزوى سايه را نمى‏كردم و هرگاه مريض مى‏شدم آرزوى سلامت را نمى‏كردم عابد دستهايش را بسرش گذاشت و گفت : به خدا سوگند كه اين خصلت، خصلت عظيمى است كه بسيارى از بندگان خدا از بدست آوردن آن عاجز هسنتد.

## فصل : رتبه رضا بسيار بر رتبه صبر برترى دارد

رتبه رضا بسيار بر رتبه صبر برترى دارد بلكه محققين گفته‏اند صبر در برابر رضا مانند معصيت در برابر طاعت است يعنى همانگونه كه معصيت و طاعت ضد يكديگرند صبر و رضا نيز ضد يكديگرند زيرا لازمه دوستى و محبت اين است كه بلا ديده از بال لذت ببرد زيرا او بلاء را دليل بر عنايت و توجه محبوب مى‏داند و بلا را از الطاف خاصه محبوب مى‏شمارد در نتيجه نه به محبوب زيادتر مى‏گردد. در صورتيكه لازمه صبر اين است كه از ناراحتى و سختى صبر وتحمل مى‏نمايد و ناراحت شدن با انس محبوب منافات دارد. پس با اين بيان روشن گرديد كه محبت و صبر با يكديگر منافات دارند و ضد يكديگرند. و نيز صبر اضهار قدرت نمودن است و اين در مسلك محبت از بدترين منكرات و زشتيها است و از آشكارترين علامات عدوت و دشمنى است همان گونه كه شاعر گفت :

و يحسن اظهار لتجلد للعدى

و يقبح الا لعجز عند الاحبة

يعنى اظهار نيرومندى در برابر دشمنان نيكو است ولى در برابر دوست زشت است در نزد دوست اظهار عجز نيكو است و اظهار نيرومندى بد است و به همين جهت است كه اهل حقيقت گفته‏اند : صبر عوام مردم از مشكل‏ترين منزلها است و وحشتناكترين منزلها در طريق محبت و زشترين منازل در داه توحيد است. اما اينكه صبر براى عامه مردم مشكل است براى اينكه شخص عامى خود را به رياضت و سختى تمرين نداده است و خويشتن را به صبر و استقامت در برابر بال نيازموده و نفس را به سركوبى عادت نداده است لذا طاقت تحمل بال را ندارد و از اهل محبت نشده است كه از بلا لذت ببرد. و هرگاه خدا او را به بلا امتحان كند چون او در مقام نفس و خواهشهاى نفسانى است بلا دارى بر او دشوار مى‏شود و نمى‏تواند تحمل كند و جزع وفزع بر او غلبه مى‏كند و خويشتن دارى بر او دشوار مى‏شود و آرامش قلب ندارد.

و اما اينكه صبر براى عوام از وحشتناك‏ترين منازل محبت است براى اين است كه لازمه محبت مانوس شدن با محبوب و لذت بردن از بلا است زيرا محب بلا را دليل بر عنايت و توجه خاص محبوب مى‏داند به عبارت ديگر بلا را يكى از الطاف خاصه محبوب محسوب مى‏دارد. در صورتى كه لازمه صبر همان طور كه قبلا گفته شد ناخرسندى از بلا است. پس بنابراين صبر و محبت با يكديگر منافات دارند و ضد يكديگرند. و اما اينكه صبر براى عوام از زشترين منازل راه توحيد است براى اين است كه شخص صابر مدعى قوت و ثبات است و ادعاى قوت و ثبات از خواسته‏هاى نفس است. در صورتى كه لازمه توحيد فناء نفس است نه اظهار قوت و پبات آن پس از زشت‏ترين منكرات است براى اينكه اثبات نفس در طريق توحيد از قبيح‏ترين زشتيها است بلكه رضا با آن همه قدر و عظمت و بلندى رتبه‏اش نزد اهل تحقيق در توحيد از اوائل راههاى توحيد است براى اينكه روش اهل تحقيق در توحيد اين است كه ذات خود را فناء مى‏كنند در صورتيكه رضا فنا اراده است در اراده حقتعالى و توقف صادقانه در برابر اراده خداوند است يعنى اهل رضا در برابر اراده حقتعالى اراده‏اى ندارد و هر چه خدا بخواهد همان طور مى‏خواهند. پسنديد آنچه را جانان پسنديد در حالى كه فناء صفت قبل از فناء ذات است يعنى تسليم اراده خدا بودن قبل از فناء خود در خدا است. پس بنابراين رضا با آن عظمتش اولين منزل توحيد است كه اراده خود را فناء در اراده خدا مى‏كند و در منازل بعد خودش را فناء در خدا مى‏كند. (٦٣) پس با اين بيان معلوم گرديد كه بين صبر و رضا فاصله‏هاى زيادى است.

## فصل : رضا درجاتى دارد

رضا درجاتى دارد و درجه پائين رضا اين است كه شخص بلا را درك مى‏كند و دردش را احساس مى‏نمايد ولكن به آن بلا راضى مى‏شود بلكه ميل و رغبت به آن پيدا مى‏كند و چون وقتى در ثمره و نتيجه بلا تعقل مى‏نمايد عقلش او را وامى دارد كه به بلا اشتياق پيدا كند براى اينكه ثواب خداوند متعال نائل‏گردد و نزد خداوند متعال تقرب جويد و به بهشتى فائز آيد كه وسعت آن به اندازه آسمانه و زمين است كه خداوند به متقين وعده داده است و سارعوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقين آل عمران آيه ١٣٣ و اين قسم رضا، رضا متقين است. مثل اينكه شخصى مبتلا به مرضى گردد و به طبيب حاذقى كه كاملا به مرض او وارد است مراجعه كند و آن طبيب حاذق معالجه مرض اورا رگ زدن و حجامت تشخيص دهد و نزد حجام رود و حجامت نمايد پس اين شخص در زگ زدن و حجامت نمودن را احساس مى‏كند ولكن به اين درد راضى مى‏شود و با ميل و رغبت تن به اين كار مى‏دهد چون سلامت خود را در گرو حجامت مى‏داند و از حجام نيز اظهار تشكر مى‏نمايد. يا مثل كسى كه براى منفعت مسافرت مى‏نمايد اين شخص نيز تمام رنجهاى سفر را احساس مى‏كند ولكن علاقه به ثمره اين مسافرت مشفت سفر را برايش آسان مى‏نمايد و به سختيهاى سفر راضى مى‏شود. پس بنابراين هرگاه از طرف خداوند متعال بلائى به او برسد و يقين داشته باشد به اينكه ثوابى كه در برابر اين بلاء خدا برايش ذخيره كرده است فوق آنچه را كه از دست او رفته است مى‏باشد، به آن بلا راضى مى‏شود و ميل و رغبت به آن پيدا مى‏كند و به آن علاقه‏مند مى‏گردد و از خداوند متعال در برابر اين بلاء تشكر مى‏نمايد همان گونه كه از طبيب تشكر مى‏كند.

## رضاء مقربين

درجه بالاتر رضا اين است كه مانند درجه پائين رضا درد را احساس مى‏كند ولكن بلا را دوست دارد نه از جهت اينكه به ثواب نائل شود بلكه از جهت اينكه بلا مطابق خواسته محبوب و مورد رضايت او است. چون هر كس محبوبش را زياد دوست داشته باشد تمام مقاصد و خواسته هايش در خواسته محبوبش خلاصه مى‏شود و هر چه محبوبش بخواهد آن را مى‏خواهد پسنديد آنچه را جانان پسنديد و اين مطلب در بين انسانها كه نسبت به يكديگر محبت دارند موجود است و مشاهده مى‏گردد كه وقتى در شعر يا نثر خويش محبوبهاى خود را توصيف مى‏كنند چگونه غرق در خواسته‏هاى دوستشان مى‏گردند، در حالى كه تعريف و توصيفى كه از محبوب خود مى‏كنند معنى و حقيقتى ندارد و آنها فقط صورت ظاهر حال محبوب خود را به چشم خويش ديده‏اند و اين صورت زيبائى ظاهرى جمال نيست بلكه تركيباتى از پوست و گوشت و خونى كه مشحون و مخلوط با نجاسات و كثافات است كه ابتدائش نطفه‏اى بى ارزش بود و انتهايش مردارى گنديده است (٦٤) و ما بين دوران نطفه و مردارى اش نجاست حمل و نقل مى‏كرد يعنى دوران حيات آدمى شكم انسان منبع نجاست است و كسى كه اين جمال پست را توصيف كند بسيار پليد است و اين روش بسيارى از مردم است كه كوچك را بزرگ بزرگ را كوچك، دور را نزديك، زشت را زيبا، جلوه مى‏دهند بقول امروزيها كوه را كاه و كاه را كوه نشان مى‏دهند پس وقتى كه انسان استيلا اين محبت افراطانه افراد را نسبت به يكديگر تصور كند چگونه مى‏شود اين مطلب را در مورد محبت جمال ازلى ابدى خدائى كه اگر انسان بديده بصيرت به آن توجه كند كه جمال او بى پايان است اين را غير ممكن و محال بداند. بصيرت قلب غير از بصيرت چشم ظاهرى است چشم ظهرى فقط جمال ظاهر را مى‏بيند ولى بصيرت قلب باطن و حقيقت جمال را درك مى‏كند لذا اگر بديده بصيرت بنگرد مى‏فهمد كه پايان زندگى دنيا نابود شدن نيشت بلكه از جاى كوچكتر به جاى بزرگتر رفتن و تغيير مكان دادن است و اينكه بعد از مرگ نزد خداوند زنده است و خوشحال و مسرور و متنعم به نعمت خدا است و بعد از مرگ آگاهيهايش زيادتر مى‏گردد و چيزهائى براى آدم كشف مى‏گردد و اين مطلب يك امر روشن و واضحى است و بسيارى از آثار و حالات و گفتار محبان خدا كه قسمتى از آنها در آينده انشاء الله ذكر مى‏گردد دلالت بر اين مطلب دارد. و اين مرتبه از رضا رضا مقربين است.

درجه نهائى رضا اين است كه شخص احساس خود را با باطل و نابود نمايد و هيچ گونه احساس درد در برابر بلاها و مصيبت نكند. مانند كسى كه در حال غضب مشغول جنگ است يا مثل كسى كه بشدت از صحنه‏اى بترسد چگونه وقتى جراحتى در اين حالات يعنى در حال جنگ يا در حال وحشت شديد بر او وارد مى‏شود هيچ متوجه نمى‏شود وقتى خون از محل جراحت جارى مى‏گردد آن وقت متوجه مى‏شود كه جراحتى بر او وارد شده است. و يا اينكه براى كار بسيار مهمى مى‏دود و در حال دويدن خار به پايش مى‏رود و جراحتى بر پايش وارد مى‏شود ولى چون مشغول دويدن است متوجه نمى‏شود و درد آن را احساس نمى‏كند يا اينكه حجام با تيغ كندى او را حجامت كند، و يا با تيغ كند موهاى سرش را بتراشد و او چون به نتيجه و فوائد حجامت و سر تراشيدن دارد درد تيغ را احساس نمى‏كند، در تمام اين موارد كه گفته شد اگر انسان مستغرق در امر مهمى باشد ماوراء آن امر را درك نمى‏كند. در روايت است كه تيرى كه در ميدان جنگ به پاى اميرالمومنين على عليه السلام رفته بود هنگام نماز از پاى حضرت بيرون آوردند و حضرت متوجه نشدند چون غرق در عبادت و از و نياز با پروردگار خويش بوده است. و نظائر اين موارد در افراد زياد مشاهده گرديده است چه بسا افرادى بر اثر اشتغال بكارى مهم ساعتها گرسنه و تشنه بودند ولى اصلا گرسنگى و تشنگى و درد و رنج آن را احساس نكرد و متوجه نشده‏اند كه گرسنه و تشنه‏اند. هم چنين عاشقانه غرق در مشاهده محبوب خويش باشد هر درد و رنجى بر او وارد شود احساس نمى‏كند چون غرق در محبت محبوب است. تازه اين در مورد كسى است كه از غير محبوبش بلائى به او برسد پس چگونه است اگر از طرف محبوبش بلائى برسد واضح است كه كسى بلاى رسيده از طرف غير محبوب را به خاطر شدت علاقه‏اش به محبوب حس نمى‏كند بالئى را كه از طرف محبوب به او برسد با دل و جان مى‏پذيرد و به طريق اولى آن را احساس نمى‏كند و اشتغال قلبى به محبوب از بزرگترين اشتغالات است. وقتى اين اشتغال و درك نكردن درد كوچك بواسطه محبت كوچك تصور شود هم چنين درك نكردن درد بزرگ به خاطر محبت بزرگ تصور مى‏گردد. زيرا همان گونه كه دردها يكنواخت نيست و شدت و ضعف دارد محبت نيز شدت و ضعف دارد.

همان گونه كه دوستى صورتهاى زيباى ظاهرى افراد كه به وسيله چشم ظاهر درك مى‏شود قوى است هم چنين دوستى صورتهاى زيباى باطنى كه بوسيله چشم باطنى الهى درك مى‏شود قوى است بلكه چشم ظاهرى قابل مقايسه با چشم بصيرت باطنى نيست و كسى چيزى از جمال و زيبائيهاى خدا را با چشم باطنى درك كند مبهوت و مدحوش مى‏گردد و غش مى‏كند. در بلا هم مى‏چشم لذات او مات اويم مات اويم مات او و در نتيجه هر مصيبت و بلائى بر او وارد شود احساس نمى‏كند. كما اينكه نقل شده است كه زنى به زمين خورد پايش شكست و قطع شد و آن زن به جاى اينكه آه و ناله كند خوشحال و خندان بود. به او گفتند مگر جاى ناخنت درد نمى‏كند ؟ زن در جواب گفت : لذت ثوابى كه خداوند براى شكست شدن ناخن من مقرر فرمود درد و رنج آن را از دلم بيرون برده است. (٦٥)

يكى از بزرگان كه هميشه مردم را معالجه مى‏كرد و جراحت افراد را پانسمان مى‏نمود و وقتى بر خودش جراحت وارد شد خود را معالجه نمى‏كرد و از او پرسيدند چرا خودت را معالجه نمى‏كنى در جواب گفت : زدن دوست درد و رنج ندارد تا نيازى به معالجه داشته باشد، بلائى كه از طرف خدا بر انسان وارد شود درد ندارد.

## فصل : حالات عده‏اى از صابران

علاوه بر اينكه در پايان باب صبر حالات عده‏اى از صابران ذكر شد در اين فصل نيز حالات عده‏اى ديگر از بزرگان سلف كه راضى به قضاء و قدر الهى بودند ذكر مى‏گردد با اين تفاوت كه بيشتر آنچه در باب صبر در مورد حالات بزرگان ذكر شد مربوط به صبر و رضا كسانى بود كه در خصوص مرگ فرزند صبر نمودند ولى در اين باب به طور عموم داستان و حكايات كسانى كه به بلاء مبتلا شدند ذكر مى‏شود خواه مصيبت مرگ فرزند باشد خواه غير آن.

## ١- حكايت بلاء و گرفتارى حضرت ايوب (ع)

وقتى كه بلا و گرفتارى حضرت ايوب شدت يافت عيال آن حضرت به او گفت : آيا دعا نمى‏كنى كه خداوند بلا را از تو برطرف نمايد ؟ حضرت ايوب فرمود : اى زن من هفتاد سال در حال رفاه و آسايش زندگى كردم، و حال مايلم كه هفتاد سال در بلا و گرفتارى باشم تا شايد بتوانم شكر نعمتهاى گذشته را اداء كنم و صبر كردن در برابر بلاء براى من سزاوارتر است.

## ٢- حكايت مردى كه مرض جذام دست و پا وچشم و گوشش را از بين برد

روايت شده است كه حضرت يونس به جبرئيل عليه السلام گفت : عابدترين فرد اهل زمين را به من نشان ده ؟ جبرئيل عليه السلام مردى را به او نشان داد كه مرض جذام دست و پايش را قطع نمود و چشم و گوشش را نيز از بين برده بود و با اين حالت مى‏گفت : الهى متعتنى بهما ماشئت و سلبتنى ماشئت و ابقيت لى فى الامل بابر باب الوصول يعنى خدايا مشيت و خواسته ات بر اين تعلق گرفت كه مدتى مرا از دست و پا بهرمند گردانى و باز مشيت تو بر اين تعلق گرفت كه دست و پا و چشم و گوش را از من بگيرى و براى من آرزوى وصال درگاه خودت را باقى بگذارى.

## ٣- حكايت مرد نابينا مفلوج مجذوم با حضرت موسى

در روايت است كه روزى حضرت عيسى عليه السلام به مرد نابينا مفلوجى برخورد كرد كه علاوه بر فلج بودن مبتلا به مرض برص يعنى پيسى و جذام نيز بود و مرض جذام گوشت بدن او را متلاشى كرده بود و با اين حالت مى‏گفت : الحمدلله الذى عافانى مما ابتلى به كثيرا من خليفه يعنى حمد و ثنا سزاوار آن خدائى است كه مرا از بلائى كه بيشتر مردم به آن مبتلاء هستند عافيت داده است. حضرت عيسى عليه السلام از آن مرد پرسيد آن بلا چيست كه خدا از تو بر طرف نموده است ؟ گفت : اى روح الله من بهترين از كسى كه خداوند قرار نداده است در قلب او آن چيزى را كه در قلب من قرار داده است و آن چيز معرفت خدا است. حضرت عيسى عليه السلام فرمود : راست گفتى اى مرد سپس حضرت عيسى به آن مرد گفت دستت را به من بده آن مرد دستش را به حضرت داد و آن مرد به معجزه حضرت عيسى عليه السلام به زيباترين صورت و قيافه در آمد و خداوند تمام آن امراضى كه در او بود از بين برد و شفا داده است و حضرت عيسى عليه السلام با آن مرد رفيق شد و باهم عبادت مى‏كردند.

## ٤- ايضا حكايت نابيناى مجذوم كه مورچه‏ها گوشت بدنش را مى‏خوردند

يكى از محترمين مى گويد : من به مرد نابينا مجذوم و مجنونى برخورد كردم كه حال غش بسر مى‏برد و مورچه‏ها گوشت بدنش را مى‏خوردند و در همان حال ناگهان سرش را بلند كرد مثل اينكه مى‏خواست با خداى خويش مناجات كند و من سر او را بر دامنم گذاشتم پس از اينكه بهوش آمدند متوجه شد كه سرلش روى دامن است گفت : اين فضول كيست كه آمده است خودش را بين من و خدايم داخل كرده است بعد گفت : فوحقه لو قطهنى اربا اربا ما ازددت الاحبا يعنى به حقنيت خدا قسم كه اگر مرا قطعه قطعه كند زياد نمى‏شود در من مگر محبت او يعنى هر چه او امر به بلاى سخت مبتلا كند محبتم به او بيشتر مى‏شود

## ٥- حكايت شخصى كه پايش را مرض خوره قطع كرده بود

علما نقل مى‏كنند كه مردى مرض خوره از زانو به پائين پايش را قطع كرده بود و با اين حال مى‏گفت : الحمدلله الذى اخذ منى واحدة و ترك ثلاثا و عزتك لان كنت اخذت لقدا بقيت ولئن كنت ابتليت لقد عافيت. يعنى حمد مخصوص آن خدائى است كه يك چيز از من گرفت و سه چيز گذاشت يعنى يك پا از من گرفت ولى دو دست و يك پاى ديگر گذاشت. زيرا هر چهار چيز را خودش داده بود حال يكى از آنها را بر دو سه تاى ديگر آنها را باقى گذاشت و نبرد به عزت و جلالت قسم كه اگر گرفتى باقى گذاشتى و اگر مبتلا كردى عافيت و سلامت دادى. و همواره در آن شبى كه پايش قطع شد تا صبح ذكر مشغول ذكر و دعاء و ثنا بود.

## ٦- حكايت شخصى كه مى‏گفت از مقام رضا فقط بوئى به مشامم خورد

يكى از يزرگان مى‏گفت : من به هر مقامى رسيدم و در هر مقامى يك حالتى پيدا كردم به جز مقام رضا و خشنودى از قضاء الهى و از اين مقام چيزى نصيبم نگرديد الا اينكه بوئى از آن به مشامم خورده است و با اين حال اگر خداوند تمام مخلوقات را داخل بهشت نمايد و مرا در جهنم بيندارد به اين كار خدا راضى هستم و هرگز بكار خدا اعتراض نخواهم كرد

## ٧- اگر خدا مرا جهنم قرار دهد هرگز اعتراض نخواهم كرد

به يكى از عرفا گفته‏اند كه تو به درجه نهائى رضا و خشنودى رسيدى ؟ گفت : به درجه نهائى رضا كه نرسيدهام ولكن به مقدارى از مقام رضا رسيده‏ام كه اگر خداوند مرا پل جهنم قرار دهد و تمام خلايق از روى من عبور كنند و داخل بهشت شوند و و سر آخر مرا به جهنم بيندازند به اين كار خدا راضى هستم و هرگز اعتراض به كار خدا نخواهم كرد.و اين نوع سخن از كس است كه محبتش به مرتبه‏اى رسد كه مستغرق مشاهد جمال و محبوب شود كه اگر آتش هم به او رسد اصلا احساس نكند و اين حالت محال نيست و هيچ گونه بعدى ندارد ولكن پذيرش اينگونه حرفهاى براى افراد ضعيف الايمان دشوار است و سزاوار نيست كه افراد ضعيف و محروم حالات افراد قوى و با ايمان را منكر شوند و گمان نكنند هر چه را خودشان از درك آن عاجزند اولياء خدا هم از درك آن عاجزند.

## ٨- حكايت شخصى كه ٣٠ سال در مرض استقاء بر پشت خوابيده بود

عمربن حصين رضى الله عنه بمرض استقاء مبتلا شده بود و مدت ٣٠ سال پرپشت افتاده بود نه مى‏توانست حركت كند و نه مى‏تواست بنشيند وزير تختش را سوراخ كرده بودند و زمين راكنده‏اند تا از اين طريق قضاء حاجت نمايد. روزى برادرش بر او وارد شد و اشك از چشمانش جارى شد و شروع كرد ديگر به گریه كردن زيرا بر حالات برادرش رقت كرده بود. عمربن حصين چون ديد برادرش گريه مى‏كند گفت : برادر براى چه گريه می كن ؟ گفت بر حالت رقت بار تو گريه می كنم گفت : گريه نكن زيرا هر چه را خدا دوست بدارد من هم آن را دوست مى‏دارم. سپس گفت : اى برادر قضيه ايراد به تو مى‏گويم شايد خدا آن را براى تو نافع قرار دهد ولكن اين قضيه را تا من زنده هستم براى كسی باز گو مكن. و آن اين است كه ملائكه به ديدار من مى‏آيند و من با آنها انس گرفته‏ام و بر من سلام مى‏كنند و من سلام آنها را مى‏شنوم. اى برادر بدانكه اين بلائى كه برمن وارد شد عقوبيت نيست بلكه سبب و باعث اين نعمت بزرگ يعنى ملاقات ملائكه گرديده است و كس كه اين نعمت بزرگ را درك كند چگونه به بلا راضى نشود.

## ٩- حكايت شخص كه چند روز غذا نخورده بود

يكى از علماء مى‏گويد من به اتفاق چند نفر از دوستان به عيادت سويد بن شعبه رفتيم وقت به منزلش رفتم ديديم پارچه‏اى در خانه‏اش افتاده است و به قدرى بدنش ضعيف و نحيف شده بود كه گمان نمى‏كرديم كه زير آن پارچه كسى خوابيده باشد وقتى كه پارچه را از صورتش كنار زديم او زير اين پارچه خوابيده است. زنش آمد و به او گفت : خانوادت به فدايت شود ما هيچ گونه آب و غذائى به تو نداديم گفت : سرم گيج گرفته بود و مدتى خوابيدم و الان خوب شدم و نيازى به آب و غذا هم ندارم چند روز است كه آب و غذا نخورده‏ام و راضى نيستم كه اين حالت از من گرفته شود.

## ١٠- حكايت شخصى كه مدت ٦٠ سال مريض بود

در روايت است كه يكى از بزرگان مدت ٦٠ سال مريض بود، و وقت كه حالش سخت شد و مرضش شدت يافت، فرزندانش به نزد او رفتند و گفتند آيا مايل هستى بميرى تا از اين رنج و بلا راحت شود ؟ گفت : نه گفتند پس چه قصدى دارى ؟ گفت : من اراده‏اى از خودم ندارم من بنده‏ام و اراده‏ام دست خدا است هر چه او اراده نمايد من تسليم آن هستم اگر اراده كند كه بميرم من تسليم اراده او هستم و به مردن راضيم و اگر اراده كند زنده باشم باز هم تسليم اراده او هستم و به زنده بودن راضيم.

## ١١- حكايت شخصى كه بمرض سخت و فقر مبتلا گرديد

گفته‏اند يكى ديگر از عرفا به مرض سختى مبتلا گرديد و با اين مرض گرفتار فقر و سخت شديد نيز شد و مى‏گفت : الهى و سيدى ابتليتنى بالمرض و الفقر فهذا فعالك بالانبياء و المرسلين فكيف لى ان اودى شكر ما انعمت به على. يعنى اى معبود و آقايم مرا به مرض و فقر مبتلا كردى و اين كارى است كه تو به انبياء و مرسلين انجام دادى پس من چگونه شكر اين نعمت تو را اداء نمايم.

## فصل : دعا با رضا و تسليم منافات ندارد

بديهى است كه دعاء كردن جهت رفع بلا و برطرف شدن مرض و براى حفظ فرزند هيچ گونه منافاتى با رضا به قضاء و قدر الهى ندارد. اگر آشاميدن آب جهت رفع تشنگى و غذا خوردن جهت رفع گرسنگى با مرتبه رضا مخالفت داشته باشد دعا هم با رضا مخالفت خواهد داشت و خداوند متعال موكدا از ما خواسته است كه به سوى او دعاء و انابه كنيم و ترك دعا را دليل بر استكبار و سرگشى و دعاء كردن را از جمله عبادات قرار داده است. (٦٦) و انبياء و ائمه عليه السلام هم خودشان دعاء مى‏كردند و هم ما را به دعا امر فرمودند و آنچه در مورد دعاء از ايشان نقل شده به قدرى زياد است كه از حد حصر خارج است.و خداوند متعال دعاء كنندگان را تعريف و توصيف فرموده است و گفت : انهم كانوا يسارعون فى الخيرات يدعوننا رغبا و رهبا و كانوا لنا خاشعين سوره انبياء آيه ٩٠ آنها يعنى ذكريا و يحيى و ساير پيغمبران در كارهاى خير تعجيل مى‏كردند و در حال بيم و اميد خوف و رجا مارا مى‏خواندند و هميشه به درگاه ما خاضع و خاشع بودند.

## وظايف دعا كننده

از جمله وظايف دعا كننده اين است كه داعى بخاطر اطاعت از دستور خدا و امثال فرمان او دعاء كند چون او خودش دستور داده است دعاء كنيد اگر محض دستور و اجازه او نبود هرگز كسى بخود جرئت نمى‏داد كه دعاء نمايد زيرا دعاء در آن صورت مخالف قضاء و قدر خدا بود و اينگونه دعاء كردن در حقيقت نوعى از رضا است نه مخالف و كسى كه به موارد رضا آشنا باشد و دعاء را با آداب و شرائط انجام دهد خواهد فهميد كه اينگونه دعاء قسمتى از رضا است. و علامت اينكه دعائش براى اطاعت از فرمان خدا است اين است كه اگر دعائش مستجاب نشد و به مطلوب خود نرسيد ناراحت نشود كه چرا دعايم مستجاب نشد زيرا ممكن است استجابت دعاء او مشتمل يك مفسده‏اى باشد كه آن مفسده را احدى جز خداوند متعال نمى‏داند كه ما اينكه در روايت است كه گاهى بنده با حالت رقت بارى از خدا چيزى در خواست مى‏كند به طورى كه ملائكه به حالت رقت بار او ترحم مى‏كنند و مى‏گويند خدايا به اين بنده مومنت ترحم كن و دعايش را مستجاب فرما خداوند متعال مى‏فرمايد : چگونه ترحم كنم او را به چيزى كه به وسيله همان چيز به او ترحم نمودم يعنى اگر دعايش را مستجاب كنم و چيزى را كه از من مى‏خواهد به او بدهم بر ضرر او تمام مى‏شود و من هم از باب ترحم بر او دعايش را مستجاب نمى‏كنم. بلى اگر ناراحتى اش از مستجاب نشدن دعاء به خاطر ترس از گناهانش باشد و احتمال دهد كه ممكن است گناهان خودش سبب شده است كه دعايش مستجاب نگردد در اين صورت ناراحتى از مستجاب نشدن دعاء عيبى ندارد. زيرا كمال مومن به اين است كه نفس خود را دشمن بدارد و آن را متهم كند و مورد نكوهش قرار دهد. حتى اگر دعائش مستجاب گرديد آن را دليل بر خوبى خودو كرامت و قربش در نزد پروردگار قرار ندهد زيرا ممكن است از جهت بغض و عداوت خداوند متعال و ناراحت شدن خدا از صداى او و متوذى شدن ملائكه از بوى دهان او است كه ملائكه از خدا در خواست نمودند كه زود دعاء اين شخص را مستجاب كن كه بوى دهانش ما را اذيت مى‏كند و خدا زود دعاء او را مستجاب كرد. هم چنان كه گاهى سبب تاخير اجابت دعاء محبت خدا و ملائكه است چون ملائكه از صداى او خوششان مى‏آيد و از مناجات او لذت مى‏برند از خداوند متعال در خواست مى‏كنند كه خدايا استجابت دعاء اين بنده ات را به تاخير انداز كما اينكه در اخبار وارد شده است (٦٧) پس مومن بايد هميشه بين رجاء و خوف باشد زيرا قوام اعمال و دورى و انزجارا از معاصى و ميل و رغبت در طاعات به رجاء و خوف بستگى دارد.

پايان باب سوم

## باب چهارم : در مورد گريه كردن بر مرگ اقارب و فرزندان

در مورد گريه كردن بر مرگ فرزندان و اقارب است و اينكه گريه كردن نمودن بر آنها منافاتى با مقام صبر و رضا ندارد بدان و آگاه باش كه صرف گريه كردن منافاتى با مقام صبر و رضا ندارد زيرا گريه كردن بر فرزند و اقربا جزء طبيعت و يرشت انسانيت است و رحمت رحيميت بشر چنين اقتضائى دارد. پس بنابراين مادامى كه گريه كردن مشتمل بر اعتراض به كار خدا مانند جزع و فزع پاره كردن لباس و لطمه زدن به صورت و ضربت زدن بر زانو و امثال اينها نباشد عيبى ندارد. و خود پيامبراسلام‏صلى الله عليه و آله و انبياء پيشين از حضرت آدم عليه السلام تا پيغمبر خاتم‏صلى الله عليه و آله و همچنين بعد از پيامبرصلى الله عليه و آله و اهل بيت و اصحاب آن حضرت در مصائب گريه كردند در حالى كه كمال رضايت و صبر و ثبات را داشته‏اند. اولين كسى كه بر مرگ فرزند گريه كرد حضرت آدم عليه السلام بود كه بر مرگ فرزندش هابيل گريست و بر او مرثيه خوانى كرد و بر مرگ او بسيار محزون گرديد. و حالت حضرت يعقوب عليه السلام بركسى مخفى نيست كه او به قدرى از فراق حضرت يوسف عليه السلام گريست كه چشمانش از شدت حزن و اندوه سفيد گرديد.

## گريه‏هاى امام سجاد (ع)

از جمله روايات مشهور اين است كه از امام صادق صادق عليه السلام روايت شده است فرمود : زين العابدين عليه السلام چهل سال گريه كرد در حاليكه روزها روزه بود بود و شبها مشغول عبادت و موقع افطار كه غلام حضرت آب وغذا براى او حاضر مى‏نمود و مقابل حضرت مى‏گذاشت عرض مى‏كرد آقا غذا ميل بفرمائيد حضرت نگاهى به آب و غذا مى‏كرد و مى‏فرمود : ابن رسول الله جايعا قتل ابن رسول الله عطشانا يعنى چگونه من غذا و آب بخورم در حالى كه پسر پيغمبر (ص) با شكم گرسنه و لب تشنه كشته شد و اين كلمات را آنقدر مكرر مى‏فرمود كه طعام با اشك چشمان مبارك ايشان مخلوط مى‏شد و اين روش هميشه ادامه داشت تا اينكه حضرت به خداى عزوجل ملحق گرديد.

و نيز يكى از خدمتگذاران حضرت سجاد عليه السلام مى‏گويد : روزى امام سجاد به صحرا تشريف برد و من نيز از پشت سر آن حضرت بيرون شدم ديدم كه روى سنگ خشن و ناهموارى سجده كرد و صداى ناله حضرت را مى‏شنيدم و شمردم كه هزار مرتبه اين تهليلات را در سجده خواند لااله الا الله حقا حقا لا اله لا اله الله تعبدا و رقا لا اله الله ايمانا و تصديقا سپس سر از سجده برداشت و ريش و صورت حضرت را اشك ديدگان مباركش فرو گرفته بود من عرض كردم اى سيد و آقاى من كى حزن و اندوه تو پايان مى‏بايد و گريه شما كم مى‏گردد ؟ امام عليه السلام فرمود : يعقوب بن اسحق بن ابراهيم عليه السلام پيغمبر و پيغمبر زاده بود دوازده پسر داشت و خداوند يكى از فرزندانش را از نظر او غايب كرد از حزن و اندوه مفارقت آن پسر موى سر يعقوب سفيد گرديد و پشتش خميده شد و چشمش بر اثر گريه زياد نابينا شد در حالى كه پسرش در دار دنيا زنده بود اما من به چشم خود پدر و برادرم را با هفده تن از اهل بيت خود كشته و سر بريده ديدم چگونه حزن و اندوه من پايان يابد و گريه‏ام كم گردد.

## گريه پيامبر (ص) در مرگ ابراهيم

از انس بن مالك روايت شده است كه مى‏گويد : من روزى به همراه رسول خدا صلى الله عليه و آله به محلى كه دايه ابراهيم فرزند حضرت بود رفتيم و پيامبر ابراهيم را در آغوش گرفت و او را مى‏بوسيد و او را به سينه مبارك خود مى‏چسبانيد بعد از چند روز ديگر حضرت رفت به ديدار ابراهيم ديد كه روح ابراهيم از بدنش مفارقت كرده است، اشك از ديدگان مبارك رسول خدا صلى الله عليه و آله جارى شد، عبدالرحمن بن عوف كه در آنجا حضور داشت به حضرت عرض كرد اى رسول خدا شما هم در مرگ فرزند گريه مى‏كنيد ؟ حضرت فرمود : اى پسر عوف گريه من گريه اعتراض به امر خداوند نيست بلكه گريه رحمت است، و بار ديگر اشك از ديدگان حضرت فرو ريخت و فرمود : ديده مى‏گريد و دل اندوهناك مى‏شود و نمى‏گويم چيزى كه باعث غضب پروردگار گردد سپس خطاب به ابراهيم كرد وفرمود : اى ابراهيم ما از فراق تو اندوهناكيم.

و از اسماء دختر زيد نقل شده است كه مى‏گويد : وقتى كه ابراهيم فرزند رسول خدا صلى الله عليه و آله وفات نمود رسول خدا صلى الله عليه و آله گريه مى‏كرد، اى از اصحاب به نام معزى به حضرت عرض كرد : اى رسوال خدا تو سزاوارترى كه خداوند عزو جل اجر تو را در اين مصيبت بزرگ قرار دهد حضرت فرمود : چشم گريان است و قلب محزون ولى چيزى كه موجب سخط و خشم پروردگار گردد نمى‏گوئيم. بعد حضرت خطاب به ابراهيم كرد و فرمود : اگر نه اين بود كه مرگ وعده حق و موعود جامع است و اينكه آخر تابع اول است يعنى اولين همه مردند آخرين به دنبال آنها مى‏ميرند هر آينه مصيبت تواى ابراهيم ما بسيار بزرگ بود ولى چون ما هم نيز بزودى به آن جهان ملحق خواهم شد مصيبت تو را تحمل مى‏كنيم و ما براى تو محزونيم.

## گريه من بر ابراهيم گريه رحمت است

از جابربن عبدالله انصارى رضى الله عنه نقل شده است كه گفت : رسول خدا صلى الله عليه و آله دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و به نزد فرزندش ابراهيم برد وقتى به ديدار ابراهيم كه او در حال جان دادن بود رفت ابراهيم را در دامن خود گذاشت و فرمود : اى فرزند عزيزم من در اين حال مالك اختيار تو نيستم و هيچ كارى از دست من براى تو ساخته نيست و اشك از ديدگان مبارك حضرت جارى شد.عبدالرحمن به حضرت عرض كرد : يا رسول الله آيا شما گريه مى‏كنيد مگر خود شما گريه كردن در مصيبت را نهى نفرموديد ؟ حضرت فرمودن من از دو نوع صدا و ناله زشت نهى كردم.

١- صداى آوازه خوانى لهو و لعب و موسيقى شيطانى ٢- صدائى كه به هنگام مصيبت كه توام با خراشاندان صورت و پاره كردن گريبان و ناله اعتراض‏آميز شيطانى باشد.

اما گريه من بر مرگ ابراهيم گريه رحمانى است، و من لايرحم لايرحم و كسى كه رحم نكند و ترحم نداشته باشد مورد مرحمت خداوند واقع نمى‏شود و بعد حضرت خطاب كرد به فرزندش و فرمود : اگر نه اين بود كه مرگ حق است و وعده خدا راست و مرگ راهى است به سوى خدا و اين كه آخرين ما به اولين ملحق مى‏شوند هر آينه حزن مادر مرگ تو اى ابراهيم بسيار شديد مى‏شد ولكن چون راهى است كه همه بايد سير كنيم فراق تو قابل تحمل است و ما بر مرگ تو اندوهناكيم و فرمود : ديده مى‏گريد و قلب اندوهناك مى‏شود ولى چيزى كه باعث غضب پروردگار گردد نمى‏گوئيم.

گرفتن آفتاب ربطى به مرگ فرزندم ندارد

و از محمود لبيد نقل شده است كه مى‏گويد : در روز وفات ابراهيم فرزند رسول خدا صلى الله عليه و آله آفتاب نيز گرفت مردم گفتند گرفتن آفتاب براى اين است كه ابراهيم فرزند پيغمبر صلى الله عليه و آله مرده است حضرت وقتى كه اين خبر را شنيد از منزل خارج شد و بعد از حمد و ثنا فرمود : اى مردم آفتاب و ماه دو آيت از آيات خداى عزوجل هستند و هرگز براى وفات و ولادت احدى نمى‏گيرند يعنى وفات فرزندم ابراهيم هيچ ربطى به گرفتن آفتاب يا ماه ندارد و شما هر وقت ملاحظه كرديد كه آفتاب يا ماه گرفته است به مسجد پناه بريد و مشغول نماز و دعاء شويد. بعد از اينكه حضرت به مردم توجه داد كه وفات فرزندم هيچ ربطى با آفتاب گرفتگى ندارد براى وفات فرزندش ابراهيم اشك از چشمانش جارى گرديد. عرض كردند يا رسول الله بر مرگ فرزند گريه مى‏كنى در حالى كه تو رسول خدا هستى حضرت فرمود : من بشر هستم چشم گريان است و قلب دردناك اما چيزى كه باعث غضب پروردگار گردد نمى‏گوئيم بعد فرمود : به خدا قسم اى ابراهيم ما براى تو اندوهناكيم.

آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

## ابراهيم ريحانه‏ام بود

از خالدبن سعد نقل شده است كه مى‏گويد : وقتى كه ابراهيم فرزند رسول خدا صلى الله عليه و آله وفات كرد حضرت رسول صلى الله عليه و آله گريست، به حضرت عرض كردند آيا شما در مرگ فرزندت گريه مى‏كنى اى رسول خدا ؟ پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : ابراهيم ريحانه‏اى بود كه خداوند به من هديه كرده بود و من آن ريحانه را مى‏بوئيدم. رسول خدا صلى الله عليه و آله در روزى كه ابراهيم وفات كرد فرمود : آن حزن و اندوهى كه در قلب يا در چشم مى‏باشد رحمت است و آن حزن و اندوهى كه بر زبان و دست باشد آن از شيطان است حزن دست و زبان اين است كه مثلا با دست به سر و صورت خود بزند و بقيه‏اش را پاره كند و با زبان به كار خدا اعتراض كند و بگويد چرا خدا چنين كرد و چرا چنان نكرد و...

## گريه پيامبر صلى الله عليه و آله سر قبر ابراهيم

زبيربن بكار روايت كرده است كه : وقتى ابراهيم را بردند به قبرستان حضرت هم رفت تا به قبرستان رسيد سپس كنار قبر ابراهيم نشست و بعد قدر ى نزديكتر به قبر شد وقتى كه ديد ابراهيم را در قبر گذاشته‏اند اشك از ديدگان مباركش جارى شد. اصحاب چون حالت گريان پيغمبر صلى الله عليه و آله را ديدند همه با صداى بلند گريستند. در اين هنگام ابوبكر رو كرد به پيامبر و گفت : اى رسول خدا آيا تو گريه مى‏كنى و حال آن كه تو خودت مارا از گريه كردن در مصائب نهى كردى ؟ حضرت فرمود : ديده مى‏گريد قلب دردناك است ولكن چيزى كه باعث غضب پروردگار عزوجل گردد نمى‏گوئيم.

## گريه پيامبر (ص) در مرگ طاهر فرزند آن حضرت

از نائب بن بريد نقل شده است كه : وقتى طاهر فرزند پيغمبر صلى الله عليه و آله وفات كرد اشك از ديدگان حضرت سرازير شد اصحاب به حضرت عرض كردند يا رسول الله آيا شما هم در مرگ فرزندت طاهر گريه مى‏كنى ؟ حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود : چشم گريان است و اشك چشم غلبه دارد و قلب محزون است اما معصيت خداوند عزوجل را نمى‏كنم يعنى گريه من گريه رحمت است نه گريه اعتراض

## گريه پيامبر (ص) سر قبر مادر مجلله‏اش

و در روايت صحيح آمده است كه پيغمبر اسلام‏صلى الله عليه و آله قبر مادرش را زيارت نمود و گريست و نيز اطرافيان خودش راگرياند.

## گريه پيامبر (ص) در مرگ عثمان مظعون

روايت شده است كه : وقتى عثمان مظعون وفات نمود رسول خدا صلى الله عليه و آله پارچه را از صورت عثمان بن مظعون كنار زد و مابين ديدگان او را بوسيد سپس گريه بسيار نمود و وقتى كه جنازه او را حركت دادند حضرت فرمودن طوباك يا عثمان لم تلبسك الدنيا و لم تلبسها يعنى خوشا به حالت اى عثمان بن مظعون كه دنيا تو را زير پوشش خود در نياورد و تو نيز زير پوشش دنيا نيامدى يعنى دنيا نتوانست با زرق و برقش تو را بفريبد و تو نيز فريب زرق و برق آن نخوردى‏ (٦٨)

## گريه پيامبر (ص) بر حالت سعدبن عباده

يكى از انصار بنام سعدبن عباده‏ (٦٩) سخت مريض شده بود پيامبر صلى الله عليه و آله به عبادتش رفت چون حضرت وارد منزل او شد سعد در حال غش و بيهوشى بود حضرت پرسيد : آيا سعد وفات كرده است ؟ اصحاب عرض كردند نه يا رسول الله نمرده است بلكه غش كرده حضرت بر حالت سعد گريست و آنها چون ديدند حضرت گريه مى‏كند گريستند. حضرت فرمود : مگر نشنيديد كه خداوند به خاطر اشك چشم و حزن و اندوه قلب در مصيبت عذاب نمى‏كند ولكن به اين زبان است كه خدايا عذاب مى‏كند و يا رحم مى‏نمايد.

## گريه پيامبر (ص) بر حالت دختر زاده‏اش امامه

در روايت است كه يكى از دخترهاى پيغمبر صلى الله عليه و آله غير از فاطمه زهرا خدمت حضرت آمد و عرض كرد دختر معلول است حضرت فرمود : آنچه خداوند مى‏گيرد ار آن خودش است و آنچه عطاء مى‏كنند نيز از آن اوست حضرت آن دختر كوچك معلول را به همراه خود در ميان اصحاب برد و نفس آن دختر با صداى سخت از سينه‏اش بيرون مى‏آيد حضرت به حال آن دختر رقت كرد و اشك از ديدگان مباركش جارى شد اصحاب به حضرت نگاه مى‏كرند شايد تعجب مى‏كردند كه چرا حضرت براى صداى سينه اين بچه گريه مى‏كند حضرت فرمود : چرا نگاه مى‏كنيد به رحمتى كه خداوند هر كجا بخواهد آن رحمت را قرار مى‏رهد يعنى گريه من بر اين بچه گريه رحمت است خداوند فقط بهه بندگان رحميش ترحم مى‏فرمايد يعنى تا رحم و عطوفت و مهربانى نداشته باشد مورد رحمت و عطوفت خدا قرار نمى‏گيريد.

ايضا گريه پيامبر (ص) بر امامه

از اسامه بن زيد نقل شده است كه گفت : رسول اكرم‏صلى الله عليه و آله به نزد امامه دختر زينب رفت و ديد كه نفس امامه در سينه‏اش به سختى صدا مى‏كند، حضرت فرمود : هر چه خدا مى‏گيرد مال خودش هست و آنچه عطاء مى‏كنند نيز از آن اوست و براى همه يك اجل و مدت معينى است و همه به سوى آن مى‏روند. و حضرت بر حالت امامه رقت كرد و گريست. سعدبن عباده به حضرت عرض كرد : آيا شما براى امامه گريه مى‏كنى در حالى كه خودت ما را از گريه كردن در اين گونه موارد نهى فرموديد ؟ حضرت فرمود : گريه رحمت است كه خداوند متعال آن را در قلوب بندگانش قرار داده و خداوند فقط به بندگان با رحم و دلسوزش ترحم مى‏فرمايد.

## گريه پيامبر (ص) در شهادت جعفر طيار

وقتى كه جعفر بن ابيطالب در جنگ موته به شهادت رسيد حضرت رسول اكرم (ص) به خانه جعفر بن ابيطالب رفت و به اسماء بنت عميس زن جعفر فرمود : عبدالله فرزند جعفر را به نزد من بياوريد، عبدالله را به نزد حضرت بردند و آن حضرت عبدالله را در آغوش گرفت و دست به سرش مى‏كشيد و او را مى‏بوئيد و اشك از ديدگان مباركش جارى شد اسماء بنت عميس يعنى مادر عبدالله به حضرت عرض كرد : چنان دست بر سر فرزندم مى‏كشى كه گويا يتيم است مثل اينكه پدرش در جنگ شهيد شده است حضرت فرمود : بلى امروز پدرش به شهادت رسيده است. عبدالله بن جعفر گفت : من به ياد دارم هنگامى كه رسول خداصلى الله عليه و آله به مادرم شهادت پدرم را داد و من به حضرت نگاه مى‏كردم و حضرت به سر من و برادرم دست مى‏كشيد و اشك از ديدگان مباركش سرازير شد و قطرات آن بريش حضرت مى‏ريخت سپس فرمود : خدايا جعفر به سوى بهترين ثواب شتافت و تو نيز در ذريه او بهترين جانشين قرار ده سپس رو كرد به مادرم و فرمود : اى اسماء آيا دلت مى‏خواهد به تو بشارت بدهم ؟ اسماء عرض كرد : بلى پدر و مادرم به فدايت يا رسول الله حضرت فرمود : خداوند عروجل براى جعفر دو بال عنايت فرمود كه با آن دو بال در بهشت پرواز مى‏كند. (٧٠)

گريه پيامبر (ص) در شهادت جعفر طيار و زيدبن حارثه

از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه : وقتى خبر شهادت جعفر بن ابى طالب و زيد بن حارثه به رسول خدا صلى الله عليه و آله رسيد حضرت بر شهادت اين دو بزرگوار گريست و فرمود : اين دو هم صحبت و مونس من بودند و مرگ آمد هر دو اينها را برد. (٧١)

## گريه پيامبر (ص) هنگام ملاقات دختر كوچك شهيد زيد

و از خالدبن سلمه نقل شده است كه مى‏گويد : وقتى خبر شهادت زيد بن حارثه به پيغمبر رسيد حضرت به منزل زيد رفت و دختر بچه كوچك زيد به نزد پيغمبر (ص) آمد حضرت به محض اينكه او را ديد كه صورتش خراشيده است و جراحت دارد گريه كرد و فرمود : هاه هاه عرض كردند يا رسول الله اين چيست. حضرت فرمود : اين علامت اشتياق دوست به دوست خود است.

گريه پيامبر (ص) بر سعد بن معاذ

وقتى كه سعدبن معاذ وفات كرد رسول خداصلى الله عليه و آله برايش گريه كرد و روزى مادر سعد را ديد و فرمود : نبايد صداى گريه‏ات بلند شود و حزن و اندوهت از بين برود و فرزند تو كسى بود كه عرش خدا براى او به لرزه در آمد و گفته‏اند كه رسول خدا اشكش جارى شد و به صورت مبارگش ريخت اما صداى حضرت شنيده نمى‏شد يعنى گريه مى‏كرد اما بدون سر و صدا.

گريه پيامبر (ص) كنار قبر يكى از مسلمانان

و از براء بن عازب نقل شده است كه گفت : ما روزى در خدمت رسول خدا بوديم كه ناگهان عده‏اى را از دور ديديم كه مشغول كارى هستند حضرت فرمود : آن جمعيت در آنجا چكار مى‏كنند ؟ عرض كردند مشغول قبر كندن مى‏باشند حضرت با اصحاب شتابان به نزد آنها رفتند و حضرت كنار قبر نشست را وى مى‏گويد : من جلوى حضرت رفتم تا ببينم چكار مى‏كند ديدم حضرت به قدرى گريه كرده خاك قبر از اشك چشمان مباركش خيس گرديد. سپس رو كرد به ما و فرمود : اى برادران من خودتان را براى مثل اينجا يعنى قبر آماده كنيد. و نيز از آن حضرت نقل شده است كه فرمود : انسان به هنگام مرگ برادرش نمى‏تواند جلوى گريه‏اش را بگيرد و بى اختيار گريه‏اش سرازير مى‏شود.

## گريه پيامبر (ص) بر شهداء احد

زمانى كه رسول خدا (ص) از جنگ احد به طرف مدينه بر مى‏گشت جهينه دختر جحش به ملاقات حضرت آمده بود و مردم خبر شهادت عبدالله جحش برادر جهينه را به او دادند و جهينه استرجاع كرد يعنى انا لله و انااليه راجعون ، گفت : و براى برادرش طلب مغفرت نمود سپس خبر شهادت دائيش را نيز به او دادند باز استرجاع و طلب مغفرت براى او نمود بعد خبر شهادت شوهرش را شنيد بسيار ناراحت شد و ضجه كشيد و آه و ناله كرد. رسول خدا صلى الله عليه و آله وقتى صبر و استقامت جهينه را در مرگ برادر و دائى و صداى صيحه او را در مرگ شوهر ديد فرمود : شوهر از براى زن خيلى عظمت دارد و فراق او برايش سخت است لذا جهينه با آن همه صبر و بردبارى اش وقتى خبر شهادت شوهرش را شنيد فرياد برآورد. سپس حضرت از كنار خانه‏هاى انصار از طائفه بنى عبد الاشهل عبور كرد و صداى گريه و ناله آنها را كه بر كشتگان خود مى‏نمودند شنيد اشك از ديدگان مباركش جارى شد و فرمود : لكن حمزة لابواكى له يعنى عمويم حمزه گريه كننده ندارد. وقتى سعدبن معاذ سيدبن حصين اين سخن را از حضرت شنيدند به زنان انصار گفتند ديگر بر كشتگان خود نگرييد اول برويد نزد حضرت فاطمه عليه السلام و او را در گريستن حمزه همراهى كنيد و بعد بر كشتگان خود بگرييد زنان رفتند نزد فاطمه زهرا سلام الله عليها گريستند وقتى كه پيامبرصلى الله عليه و آله صداى گريه آنها را شنيد فرمود : برگرديد خدا شما را رحمت كند كه اين گونه مواسات گرديد از آن تاريخ به بعد هر مصيبتى كه بر اهل مدينه وارد مى‏شد اول براى حمزه گريه مى‏كردند بعد براى كسان خود.

## در خواست حضرت ابراهيم (ع) از خدا

شيخ طوسى در كتاب تهذيب از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه : ابراهيم خليل الرحمن از پروردگارش در خواست كرده است به او عنايت كند كه بعد از مرگش آن دختر گريه كند.

فصل : در مذمت صورت خراشيدن و گريبان پاره كردن و داد و فرياد به اوى وثبور بلند كردن به هنگام مصيبت‏

در اين فصل چند حديث و روايت در مذمت صورت خراشيدن و گريبان پاره كردن و داد و فرياد به اوى وثبور بلند كردن به هنگام مصيبت ذكر مى‏گردد.

١- عن ابن مسعود قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : ليس منا من ضرب الحدود وشق المحبوب رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم فرمود : از ما نيست كسى كه به هنگام مصيبت سيلى به صورت خود زند و گريبان خود را پاره كند.

٢- و عن ابى امامة ان رسول الله (ص) قال : لمن الله الخامشة وجهها و الشاقة جيبها و الداعية بالويل و الثور پيامبر (ص) فرمود : خدا لعنت كند آن زنى را كه در مصيبت صورت خود را بخراشد، و گريبان خويش را پاره كند، و فرياد واى وثبور سر دهد ثبور يعنى هلاكت

٣- و عنع (ص) انه نهى ان تتبع جنازه معهارنة پيامبر (ص) از داد و فرياد كردن بدنبال جنازه نهى فرمود.

٤- از عمر بن شعيب نقل شده است كه پنج چيز است كه باعث خشم و غضب خدا است- : ١- غذا خوردن در غير گرسنگى ٢- خوابيدن در غير موقع خستگى ٣- خنديدن در غير وقت تعجب از چيزى ٤ - داد و فرياد به هنگام مصيبت ٥- ساز و برگ نواختن به هنگام نعمت

٥- يحيى بن خالد گفت : مردى به خدمت رسول خدا صلى الله عليه و آله آمد و عرض كرد : اى رسول خدا آن چيزى كه اجر و پاداش مصيبت را از بين مى‏برد چيست ؟ حضرت فرمود : دست راست به هنگام مصيبت به عنوان ناراحتى به دست چپ زدن اجر مصيبت را نابود مى‏كند و بعد فرمود : صبر حقيقى در صدمه و مصيبت اول است، هر كس صبر كند و به مصيبت راضى شود خدا از او راضى مى‏گردد و هركس از مصيبت ناراحت شود و بكار خدا اعتراض كند خدا نيز از او ناراحت مى‏شود.

٦- ام سلمه مى‏گويد : وقتى شوهرم ابوسلمه وفات كرد من گفتم غريب شدم و در سرزمين غربت گريه زيادى خواهم كرد همين كه آماده گريه كردن شدم زنى آمد و خواست با من گريه كند پيامبر خدا صلى الله عليه و آله جلوى آن زن را گرفت و فرمود : آيا مى‏خواهى شيطان را در خانه‏اى داخل كنى كه خداوند او را از آن خانه بيرون كرد. ام سلمه گفت : وقتى پيغمبر صلى الله عليه و آله اين را فرمود،من از گريه كردن خودارى كردم.٧- امام صادق عليه السلام فرمود : بدترين جزع و بيتابيب اين است كه به هنگام مصيبت فرياد ويل وعويل برآورد يعنى بگو اى واى اى داد و لطمه به صورت و سينه‏اش بزند و موى سرش را بكند و هر كس در مصيبت آه و ناله بر پا كند صبر را رها كرده است و هر كس صبر كند و استرجاع نمايد يعنى بگويد انا لله و انا اليه راجعون و خداوند عزوجل را حمد و ثنا گويد چنين شخصى از كار خدا راضى است و اجرش با خدا است. ٨- امام صادق عليه السلام از پيامبر صلى الله عليه و آله روايت كرده است كه آن حضرت فرمود : ضربت زدن مرد با دست خود بر ران باعث از بين بردن اجر و پاداش است.

## فصل : در مورد فضيلت و استجابت استرجاع‏

اين فصل در مورد فضيلت و استجابت استرجاع است و در اين زمينه چند نمونه از آيات و احاديث ذكر مى‏گردد.

١- مستحب است كه مصيبت زده به هنگام مصيبت استرجاع نمايد يعنى بگويد : انالله و انا اليه راجعون ما از آن خدائيم و به سوى او مراجعت خواهيم كرد. خداوند متعال در قرآن كريم فرمود : الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون سوره بقره آيه ١٥٦ و ١٥٧ يعنى صابران كسانى هستند كه وقتى مصيبتى به آنها برسد مى‏گويند : ما به فرمان خدا آمده‏ايم و به سوى او رجوع خواهيم كرد اينها همانها هستند كه الطاف و رحمت خدا شامل حال آنان شده و آنها هستند هدايت يافتگان-.

٢ - پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود : چهار خصلت است كه در هر كس باشد او در بزرگترين نور الهى است، و آن چهار خصلت عبارتند از : ١ - كسى كه عصمت و نگهدارى كارش شهادت بيگانگى خدا و رسالت من باشد يعنى گواهى بيگانگى خدا و رسالت من او را محافظت مى‏كند ٢ - كسى كه مصيبتى به او برسد بگويد : انا لله و انا اليه راجعون ٣- كسى كه خيرى به او رسد بگويد : الحمدلله رب العالمين ٤- كسى كه گناه و خطائى از او سر بزند بگويد : استغفرالله ربى و اتوب اليه

٣- امام باقر عليه السلام فرمود : هيچ مومنى در جهان به مصيبتى گرفتار نشود كه هنگام ورود آن مصيبت انا لله و انا اليه راجعون گويد جز اينكه پروردگار گناهان گذشته او را خواهد بخشيد. البته گناهان صغيره نه آن گناهان كبيره‏اى كه خداوند وعده آتش بر آنها داده است و دخول بر دوزخ را بر مرتكبين آنها اگر بدون توبه بميرند حتمى ساخته، و نيز حضرت فرمود : تا آخر عمر خويش هرگاه ياد آن مصيبت افتد و اين كلام را بر زبان سازد و خدا را بدان سپاس گويد، ايزد متعال گناهانى كه در ميان اين دو استرجاع از او سر زده همه را عفو مى‏فرمايد به جز گناهان كبيره. اين دو روايت را مرحوم صدوق در كتاب خصال و ثواب الاعمال ذكر كرده است ولى روايت دوم را شيخ كلينى به استناد از معروف بن خربوذ كه يكى روات مى‏باشد از امام باقر نقل كرد ولكن در آن روايت گناهان كبيره را استثناء نكرده است. ولى در كتاب ثواب الاعمال روايت با سند مذكور آمده و گناهان كبيره را استثناء كرده است

٤- شيخ كلينى از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه آن حضرت فرمود : هر كس ياد مصيبتش افتد و لو اينكه از آن مصيبت گذشته باشد و اين كلمات بر زبان جارى كند : انالله و انا اليه راجعون الحمدلله رب العالمين اللهم اجرنى على مصيبتى و اخلف على افضل منها پاداش او مانند پاداش اول مصيبت خواهد بود.

٥ - پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : هر مسلمانى به هنگام مصيبت اين كلمات را بر زبان جارى سازد خداوند بهتر از اانچه از او گرفته است به او عطاء مى‏كند و آن كلمات اين است : انالله و انا اليه راجعون اللهم اجرنى فى مصيبتى و اخلف لى خيرا منها ام سلمه گفت : ابوسلمه شوهرم وفات كرد من اين دستور العمل پيامبرصلى الله عليه و آله را بر زبان جارى ساختم و با خود گفتم كداميك از مسلمين از شوهرم بهتر است كه خدا عوض او را به من عطاء كند زيرا اولين كسى است كه به سوى رسول خدا هجرت كرد يعنى در ميان مسلمانان از او بهتر يافت نمى‏شود ولى خدا محقق گرديد و خداوند عوض شوهر سابقم ابوسلمه پيامبر خدا صلى الله عليه و آله را به من عطاء فرمود : كه اشرف مخلوقات است.

٦- پيامبرصلى الله عليه و آله فرمود : هرگاه فرزند بنده خدا بميرد خداوند متعال به ملائكه مى‏فرمايد : آيا فرزند بنده‏ام را از او گرفتيد مى‏گويند بلى مى‏فرمايد : هنگامى كه فرزندش را گرفتند بنده‏ام چه مى‏گفت ؟ ملائكه گويند : حمد وستايش تو را مى‏نمود و استرجاع مى‏كرد. خداوند به ملائكه خطاب مى‏فرمايد : خانه‏اى در بهشت براى بنده‏ام بنا كنيد و آن را خانه حمد نام نهيد. اين روايت و امثال اين را مرحوم كلينى از امام صادق عليه السلام و او از پيامبر (ص) روايت كرده است.

## فصل : نوحه سرائى براى مردگان‏

اين فصل در مورد نوحه سرائى براى مردگان است و اينكه نوحه سرائى اگر با سخن نيكو و راست باشد جائز است يعنى نوحه سرائى اولا بايد با داد و فرياد و جزع و فزع نباشد و ديگر آنچه در مورد فضائل و مناقب آن مرده گفته مى‏شود راست باشد يا اينكه اعتماد داشته باشد كه راست است و گرنه اگر با داد و فرياد و جزع باشد يا آنچه در مورد فضائل آن ميت گفته مى‏شود دروغ باشد مسلم جايز نيست بلكه حرام است و باعث از بين رفتن اجر مى‏گردد و در اين زمينه نيز شواهد مختصرى از رفتار معصومين عليهم السلام ذكر مى‏گردد. از انس ين مالك روايت است كه گفت : چون از دفن پيغمبر صلى الله عليه و آله فارغ شديم حضرت فاطمه عليه السلام سوى من آمد و گفت : اى انس چگونه نفس شما را همراهى كرد كه خاك بصورت پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله بريزد سپس گريست و فرمود : يا ابتاه اجاب ربا دعاه يا ابتاه من ربه ما ادناه يعنى اى پدر كه دعوت پروردگارت را اجابت كردى پدر جان چقدر به پروردگارت نزديكى اى دو جهان زير زمين از چه خاك نه خاك نشين از چه و در روايت معتبر آمده است كه آن مخدره مشتى از خاك پاك آن قبر مطهر گرفت و بر ديدگان خود گذاشت و گفت : ما ذا على من شم تربة احمد ان لايشم مدى الزمان غواليا صبت على مصائب لوآنها صبت على الايام صرن لياليا يعنى سزاوار است كسى كه تربت احمد را بوئيد در طول روزگار عطرى نبويد ناگواريها و مصائبى بر من اصابت كرده كه اگر بر روزهاى روشن وارد شده بود شب تار مى‏گرديد.

٢- دليل ديگر بر تجويز نوحه سرائى اين است كه همانطور قبلا گفته شد كه پيغمبر صلى الله عليه و آله به عدهاى از انصار كه براى شهداء خود در جنگ احد گريه مى‏كردند فرمود : عمويم حمزه گريه كننده ندارد و خود حضرت نيز گريست. حضرت با اين عمل هم گريه و نوحه خانواده شهداء را تائيد كرد و هم تلويحا دستور داد كه بر عمويش حمزه نيز گريه كنند.

٣- سومين دليل بر تجويز نوحه سرائى اين است كه وقتى مغيره وفات كرد ام سلمه از پيغمبر صلى الله عليه و آله اجازه خواست كه براى مغيره نوحه سرائى كند پيغمبر صلى الله عليه و آله به او اجازه داد، كه او در وفات پسر عمويش مرثيه خوانى كند و ام سلمه چند بيت شعر بعنوان مرثيه در مرگ مغيره گفت و پيامبر تا پايان نوحه سرائيش ناظر بود و ايرادى از ام سلمه نگرفت و سخنى نفرمود و بدين وسيله كار ام سلمه را تائيد و تقرير كرد.

## وصيت امام باقر عليه السلام در مورد عزادارى و ماتم خود

٤ - چهارمين دليل بر تجويز نوحه سرائى براى ميت اين است كه ابن بابويه از امام باقر عليه السلام روايت كرده است كه آن حضرت وصيت كرد كه ده سال در موسم حج در منى براى او گريه و نوحه سرائى كننده، و رسم ماتم را تجديد نمايند و بر نمايند و بر مظلوميت آن حضرت گريه و زارى كنند. ٥- دليل پنجم برجائز بودن نوحه سرائى براى صلوات اين است كه يونس بن يعقوب از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه آن حضرت فرمود : پدرم امام باقر عليه السلام به من وصيت كرد و فرمود : اى جعفر مقدارى از مال مرا وقف كن براى ندبه كنندگان كه مدت ده سال در منى موسم حج بر من ندبه و گريه كنند. علماء گفته‏اند مقصود امام از اين وصيت اين بود كه مردم بدين وسيله از فضائل و مناقب و مصائب و مشكلاتى كه از طرف حكام وقت بر آنها وارد مى‏شد آگاه كردند تا از آنها پيروى كنند زيرا بعد از مرگ تقيه‏اى در كار نيست يعنى در زمان حيات امام عليه السلام بازگو كردن فضائل و مظلوميت او غدقن و ممنوع بود ولى حالا كه از دنيا رفت آن ممنوعيت بر داشته شده است تا اينجا چند نمونه در تجويز نوحه سرائى براى اموات ذكر گرديد و معلوم شد كه نوحه سرائى و مرثيه سرائى و گريه بر اموات ما دامى كه متضمن داد و فرياد و جزع و فزع و اكاذيب نباشد مانعى ندارد بلكه اگر در ميت صفات نيكوئى باشد و ذكر آنها باعث تشويق وترغيب ديگران بر آن صفات نيكو مى‏شود ممدوح است

## نوحه سرائى باطل و حرام

نوحه سرائى باطل و حرام اين است كه براى ميت صفاتى ذكر كند كه در اونبودهاست مثلابه مرد بخيل گفته شود كريم با ياب مرد ترسو گتفه شود شجاع و. .. و با اينكه زنها در نوحه خوانى طورى صدايشان را بلند كنند كه مرد نامحرم بشنود و يا لطمه و خراش به صورت وارد كنند و يا موى سر را بكنند و امثال اينها ، از مواردى است كه در شرع مقدس اسلام ممنوع شده و حرام مى باشد و باعث از بين رفتن اجر مصيبت است و احاديثى كه از پيغمبر (ص) در مذمت و نهى از نوحه سرائى وارد شده ناظر به اين قسم از نوحه سرائى است و چند نمونه از آن احاديث در اينجا ذكر مى‏گردد.

١- قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم : انا برى ممن خلق وصلق پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود : من بيزارم از كسى كه در مصيبت موى سرش را بكند و صداى گريه و ناله‏اش را بلند كند ٢- پيامبر صلى الله عليه و آله به هنگام شهادت جعفر بن ابى طالب به حضرت فاطمه عليها السلام فرمود : دخترم در شهادت جعفر طيار ويل وئكل و حرب كه به هنگام مصيبت مى‏گويند مگو و آنچه كه تو گفتى و درست بود يعنى پيغمبر صلى الله و عليه و اله خواست بدين وسيله به زنها توجه دهد تا همانند دخترش فاطمه نوحه سرائى كنند. ٣- ابو مالك اشعرى از پيامبرصلى الله عليه و آله نقل كرد كه آن حضرت فرمود : زنى كه در مصيبت نوحه سرائى كند البته منظور نوحه سرائى باطل مى‏باشد اگر بدون توبه بميرد و در روز قيامت با لباس قطران محشور مى‏شود. قطران ماده‏اى است سياه و رنگ مانند قير و بدبو و قابل اشتغال و اين در قيامت لباس مجرمين است كه خداوند متعال در قرآن كريم مى‏فرمايد : سرابيلهم من قطران يعنى لباس مجرمين از قطران است سوره ابراهيم آيه ٥٠ ٤ - عن ابى سعيد الخدرى لعن رسول الله صلى الله عليه و آله الناحية و المستمعة پيامبر صلى الله عليه و آله زن نوحه كننده و زنى را كه صدايش به هنگام نوحه سرائى بگوش مرد نامحرم برسد لعنت كرده است. ٥- و عنه (ص) ليس منا من ضرب الخدود وشق الجيوب پيغمبر (ص) فرمود : از ما نيست كسى كه در مصيبت صورت خود را بزند و موى سر خويش را بكند. همان طور قبلا گفته شد مقصود حضرت نهى از مطلق نوحه سرائى نيست بلكه منظور حضرت نوحه سرائى باطل است زيرا قبلا احاديثى از آن حضرت در تجويز نوحه سرائى ذكر گرديد. خلاصه اينكه اخبار و احاديثى كه نوحه سرائى را جايز مى‏داند منظور نوحه سرائى قسم اول است و اخبار و احاديثى كه از آن نهى كرده است منظور نوحه سرائى قسم دوم يعنى نوحه سرائى باطل است. پايان باب چهارم

خاتمه

خاتمه كتاب مشتمل است بر چند فائده مهم مانند تسليت دادن به مصيبت ديده و كيفيت و ثواب آن و شركت در تشبيع جنازه و كفن و دفن مسلمان و امثال اينها و در اين زمينه احاديث زيادى ذكر مى‏گردد.

## اهميت و فضيلت تسليت به مصيبت زده

تسليت و دلدارى به مصيبت زده از مستحبات موكد است، و آن اين است كه به مصيبت ديده صبر و دلدارى دهد و ناراحتى او را فرو نشاند. مثلا به او بگويد اين گونه پيش آمدها از مقدارات الهى و مطابق عدل و حكمت او است و نيز وعده‏هائى كه خداوند به صابران و مصيبت ديدگان داده است ياد آوريش نمايد و براى ميت و صاحب عزا دعا كند. و در مورد استجباب و ترغيب تسليت احاديث زيادى وارد شده است، و از جمله آنها اين است كه رسول خداصلى الله عليه و آله به يكى از اصحاب فرمود : آيا مى‏دانى حق همسايه چيست ؟ عرض كرد نه. حضرت فرمود : حق همسايه اين است كه اگر از تو درسى خواست بدادش برسى و اگر قرض خواست قرضش دهى و اگر فقير شد به نزدش بروى و اگر مصيبتى بر او رسيد تسليتش دهى و اگر خير و خوشى به او رسيد تهنيتش گوئى و اگر مريض شد عيادتش كنى و اگر مرد همراه جنازه بروى و او را تشيع كنى و ساختمان خود را از ساختمان او فراتر نبرى كه جريان با در ابر او و مسدود نمائى مگر به اذن و رضايت او و هرگاه ميوه خريدى به او هديه كنى و گرنه آن ميوه را پنهانى به طورى كه او نبيند به منزل بياورى و ناراحت شوند و با بو و طعم ديگ غذايت باعث اذيت او نشوى مگر اينكه از آن غذا به او نيز بدهى.

## ثواب تسليت به مصيبت ديده

احاديث و رواياتى كه درباره ثواب و پاداش تسليت به مصيبت زدگان و صاحب غزا رسيده است بسيار است و ده حديث از آنها در اينجا مى‏گردد. ١- عن ابن مسعود عن النبى (ص) قال : من عربى مصابا ابن مسعود از بنى اكرم ( ص) روايت مى‏كند كه آن حضرت فرمود : هر كس مصيبت ديده‏اى را تسليت دهد مانند مصيبت ديده در نزد خدا اجر خواهد داشت. ٢- عن جابربن عبدالله رضى الله قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من عزى مصابا كان له مثل اجره من غير ان ينقصه الله من اجره شيئا و من كفن مسلما كساه الله من سندس و استبرق و حرير، و من حفر قبر المسلم بنى له بيتا فى الجنة، من انظر معسرا اظلمه الله فى ظله يوم لاظل الا ظله جابربن عبدالله انصارى از پيامبر اكرم‏صلى الله عليه و آله روايت كرده است كه آن حضرت فرمود : هر كس صاحب عزائى را تسليت دهد خداوند متعال مثل ثواب و پاداشى كه به صاحب عزا مى‏دهد به او هم عطا مى‏كند بدون اينكه خداوند چيزى از اجر مصيبت ديده كم نمايد.و كسى كه ميت مسلمانى را كفن كند خداوند او را از لباسهاى سندوس و استبرق و حرير بهشتى مى‏پاشند، و كسى كه براى مرده مسلمانى قبر بكند خداوند خانه‏اى در بهشت براى او مى‏سازد، و هر كس بدهكار تهى دست را مهلت دهد خداوند او را در سايه رحمت خويش جاى دهد در روزى كه سايه‏اى جز سايه رحمت او نيست و پناهگاهى جز خدا نيست.

## ثواب دلدارى دادن به محزون

٣- و عن جابرا يضار فعه، من عزى حزينا البسه الله عزوجل من لباس التقوى و صلى على روحه فى الارواح و نيز جابر از آن حضرت روايت كرده است كه فرمود : هر كس محزون و دل سوخته‏اى را دلدارى دهد خداوند او را لباس تقوى مى‏پوشاند و روحش را در زمره ارواح پاكان داخل مى‏نمايد.

## ثواب مصاحفه هنگام تعزيت

٤- و سئل النبى (ص) عن التصافح فى التعزية فقال : هو سكن للمؤ من و من عزى مصابا فله مثل اجره از رسول خدا (ص) در مورد مصاحفه يعنى دست بهم دادن به هنگام تسليت سوال كردند، حضرت فرمود : مصاحفه خوب است و باعث سكون و آرامش مومن مى‏گردد. و هر كس مصيبت ديده‏اى را تسليت و آرامش دهد براى او است در نزد خدا مثل اجر مصيبت ديده و تسليت دهنده مانند مصيبت ديده نزد خدا اجر و پاداش دارد.

## اجر و پاداش عيادت مريض

٥- و ايضا از پيامبر اسلام‏صلى الله عليه و آله روايت شده است كه فرمود : من عاد مريضا فلا يزال فى الرحمة حتى اذا قعد عنده اسنقع فيها ثم اذا قام من عنده فلل يزال يخوض فيها حتى يرجع من حيث خرج، و من عزى اخاه المؤمن من مصيبته كساه الله عزوجل من حلل الكرامة يوم القيمة كسى كه مريضى را عيادت كند از موقعى كه حركت مى‏كند و مى‏رود نزد مريض و مى‏نشيند و سپس حركت مى‏كند مى‏آيد تا به مكانى كه به عبادت او رفته است برسد همواره مشمول رحمت خاص خدا است و كسى كه برادر مومن مصيبت ديده‏اش را تسليت دهد خداوند عزوجل در روز قيامت او را از لباس و زيورهاى كرامت مى‏پاشند.

## پاداش تسليت به زن جوان مرده

٦- و عن ابى برده قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من عزى ثكلى كسى بردا فى الجنة رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : هر كس زن جوان مرده را تسليت دهد لباس ذي قيمت برد بهشتى را در بهشت بر او مى‏پو شانند. ٧- و عن انس قال : قال رسول الله : من عزى اخاه المؤمن من مصيبته كساه الله عزوجل حلة خضراء يحبربها يوم القيمة فقيل يا رسول الله ما يحبربها يوم القيمة قال يغيط بها. رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : هر كس برادر مونش را در مصيبتش تسليت دهد خداوند عزوجل در قيامت جامه‏اى سبزه بر او مى‏پوشاند كه مردم نسبت به آن لباس غبطه مى‏برند ٨- و روى ان داود عليه السلام قال : الهى ماجزاء من يعزى الحزين و المصاب ابتغاء مرضاتك ؟ قال : جزائه ان اكسوه داء من اردية الايمان استره من النارو ادخله به الجنة قال : يا الهى فما جزاء من شيع الجنائزا بتغاء مرضاتك ؟ قال : جزائه ان تشيعه الملائكة يوم يموت الى قبره ان اصلى على روحه على الارواح در روايت است كه حضرت داود عليه السلام در مناجاتش با خداى خويش چنين گفت : پروردگار را پاداش و ثواب كسى كه براى رضاى تو به محزون و مصيبت ديده تسليت گويد چيست ؟ خطاب رسيد كه پاداشش اين است كه او زا لباس امن و امان مى‏پوشانم و از آتش جهنم حفظش مى‏كنم و او را داخل بهشت مى‏نمايم. سپس حضرت داود عليه السلام عرض كرد پروردگار پاداش كسى كه جنازه‏هاى مومنين را براى رضاى تو تشيع كند چه خواهد بود ؟ خطاب رسيد كه پاداشش آن است كه روزى بميرد ملائكه او را تا كنار قبرش تشيع مى‏كنند و روحش را در زمره ارواح پاكان داخل مى‏كنند.

آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

## ثواب عيادت مريض و تشيع جنازه

٩- روى ان موسى عليه السلام : سئل ما لعائد المريض من الاجر قال : ابعث له عند موته الملائكة يشيعونه الى قبره و يونسونه الى المحشر قال : يا رب فما لمعزى الثكلى من الاجر ؟ قال : اظله تحت ظلى اى ظل العرش يوم لاظل الاظلى در روايت است كه حضرت موسى عليه السلام عرض كرد پروردگارا براى عيادت كننده مريض چه اجر و پاداشى است ؟ خطاب رسيد كه‏اى موسى اجر و پاداش عيادت كننده مريض اين است كه وقتى بميرد ملائكه را به تشيع جنازه‏اش مى‏فرستم كه جنازه‏اش را تا قبرش تشيع كنند. موسى عرض كرد پروردگارا كسى كه مادر داغديده‏اى را تسليت گويد چه اجرى خواهد داشت ؟ خطاب رسيد كه تسليت دهنده را در روز قيامت زير سايه رحمتم يعنى سايه عرش پناه مى‏دهم روزى كه هيچ سايه‏اى نيست جز سايه رحمت من.

١٠ - روى ان ابراهيم عليه السلام سئل ربه قال : يا رب ما جزاء من سال الدمع عن وجهه من خشيتك ؟ قال : صلواتى و رضوانى. قال فما جزاء من يصبر الحزين ابتغاء وجهك ؟ قال السوه ثوبا من الايمان ينبو بهما فى الجنة و يثقى بها من النار. قال : فما جزاء من سدد الاملة ابتغاء وجهك قال : اقيمه فى ظلى و ادخله حينتى قال : فما جزاء من يتبع الجنازة ابتغاء وجهك ؟ قال : تصلى ملائكتى على جسده و تشيع روحه. روايت شده است كه حضرت ابراهيم عليه السلام از پروردگارش سوال كرد پروردگارا پاداش كسى كه از خشيت تو اشك از ديدگانش جارى شود چيست ؟ خطاب آمد پاداشش رحمت و رضوان من است. ابراهيم (ع) عرض كرد : پاداش كسى كه محزون و دلسوخته را به خاطر رضاى تو صبر و دلدارى دهد چه خواهد بود ؟ خطاب آمد پاداش او آن است كه لباسى از ايمان بر او مى‏پوشانيم و او را در پوشش امن و امان قرار مى‏دهم كه بدان در بهشت جايگزين گردد و از آتش جهنم حفظ شود حضرت ابراهيم عليه السلام گفت : خدايا پاداش كسى كه زن شوهر مرده را براى رضاى تو تسليت و دلدارى دهد چيست ؟ خداوند متعال فرمود : پاداشش آن است كه او ذا در سايه رحمت خود جاى مى‏دهم و او را داخل بهشت خودم مى‏گردانم. ابراهيم عليه السلام گفت : خدايا پاداش كسى كه براى رضاى تو تشيع جنازه كند چيست ؟ خداوند متعال فرمود : پاداشش آن است كه وقتى بميرد ملائكه من بر بدنش نماز مى‏خوانند و روحش را تشيع مى‏كنند.

## فصل : كيفيت تسليت و تهنيت گفتن

اين فصل در مورد كيفيت و چگونگى تسليت است در مورد كيفيت تسليت مختصرا در حديث مصافحه گذشت كه اصحاب از پيامبر سوال كردند مصاحفه با صاحب عزا چگونه است حضرت فرمود : باعث آرامش قلب مومن است. و نيز مطالبى در اين زمينه ذكر مى‏گردد كه باعث شفاء سينه‏ها و آرامش قلبها شود انشاء الله. در اين فصل نيز چند حديث و روايت از معصومين عليهم السلام ذكر مى‏گردد

١- عن على عليه السلام قال : كان رسول الله (ص) اذا عزى قال : اجركم الله و رحملم، و اذا هنى قال : بارك الله لكم حضرت على عليه السلام فرمود : هرگاه رسول خدا (ص) به مصيبت ديده تسليت مى‏داد مى‏فرمود : اجركم الله و رحمكم و هرگاه به كسى تهنيت مى‏داد مى‏فرمود : بارك الله لكم و بارك الله عليكم

## تسليت نامه پيامبر (ص) به معاذ

٢- و روى انه توفى لمعاذ و لدفا شتد وجده عليه فبلع ذالك النبى صلى الله و عليه و اله فكتب اليه بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى معاذ. سلام عليك، فانى احمدالله الذى لا اله الا هو اما بعد، اعظم الله لك الاجرو الهمك الصبر و رزقنا و اياك الشكر، فان انفسنا و اهلينا و موالينا و اولادنا من مواهب الله عزوجل الهنيئة و عواريه الستودعة نمتع بها الى اجل معلوم و نفيض لوقت معدود ثم افترض علينا الشكر اذا اعطانا و الصبر اذا ما ابتلانا و كان ابنك من مواهب الله الهنيئة و عواريه المستودعة متعك الله به فى غبطة و سرور و قبضة منك باجر كثير والصلوة و الرحمة و الهدى ان صبرت و احتسبت فلا تجمعن عليك مصيبتين فيحبط لك اجرك و تندم على ما فاتك فلو قدمت على ثواب مصيبتك علمت ان المصيبة قصرت فى جنب الله عن الثواب فتنجز من الله موعوده و ليذهب اسفك على ما هو نازل بك فكان قدر قد نزل عليك، و السلام در روايت است كه چون فرزند معاذ وفات يافت معاذ به شدت متاثر و ناراحت شد وقتى كه خبر ناراحتى معاذ به پيغمبر صلى الله عليه و آله رسيد حضرت نامه‏اى به معاذ نوشتند و آن نامه اين چنين است. بسم الله الرحمن الرحيم از طرف محمد رسول خدا به معاذ سلام عليك، سلام بر تو اى معاذ حمد و ستايش مى‏كنم خدائى را كه جزا و معبودى نيست اما بعد از حمد و ستايش. اى معاذ خداوند اجر تو را در مصيبت مرگ فرزندت بزرگ و عظيم قرار دهد و صبر و بردبارى را به تو الهام فرمايد و شكر و سپاسگزارى را نصيب ما و تو بفرمايد زيرا ما اهل و عيال و دوستان و اولاد ما همه و همه از مواهب خداوند عزوجل و از امانتها و وديعه هائى است كه در مدت معين و محدودى در دست ما امانتند و ما از آنها بهرمند مى‏شويم هر وقت مدت امانت دارى به پايان رسيد صاحب امانت امانتش را مى‏برد سپس بر ما واجب كرده است كه در برابر نعمتها شكر كنيم و در برابر بلاها صبر نمائيم. و فرزند تو يكى از مواهب و وديعه‏اى بود كه خداوند مدتى تو را از آن بهرمند و مسرور نمود و سپس امانتش را گرفت و در مقابل آن اجر كثير و صلوات و رحمت و هدايت (٧٢) به تو عطا مى‏فرمايد به شرطى كه در فقدان او صبر كنى و اين مصيبت را به حساب خدا بگذارى و براى رضاى او اين سختى را تحمل كنى. پس اى معاذ بر اثر بى صبرى و بيتابى دو مصيبت براى خودت فراهم نكن كه اجرت از بين برود و بر آنچه از دستت رفته است پشيمان شوى يعنى اگر بى صبرى و جزع و فزع كنى به دو مصيبت مبتلا مى‏شوى يكى داغ فرزند و ديگرى از بين رفتن اجر كه به مراتب از داغ فرزند بزرگتر است پس اگر بر ثواب مصيبت خويش اقدام نمائى و صبر بردبارى پيشه كنى خواهى فهميد كه مصيبتت در برابر پاداشى كه خدا عنايت مى‏فرمايد بسيار ناچيز است و خداوند به وعده خود وفا خواهد كرد. بنابراين بايد تاسف و ناراحتى تو از بين برود و آنچه بر تو وارد شده است از مقدرات الهى است. و السلام.

## تسليت جبرئيل (ع) به اهلبيت (ع) هنگام رحلت پيامبر (ص)

٣- و عن ابيعبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن ابيه جدة قال : لما توفى رسول الله (ص) جاء جبرئيل عليه السلام و النبى مسجى و فى البيت على و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام فقال : السلام عليكم يا اهل بيت النبوة كل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجوركم يوم القيمة الايه الا ان فى الله عزوجل عزاء من كل مصيبه و خلفا من كل هالك و دركا لما فات فبالله عزوجل فثقوا و اياه فارجوا فان المصائب من حرم الثواب هذا اخر و طى فى الدنيا امام صادق عليه السلام فرمود : همان موقعى كه رسول خدا ص الله رحلت فرمود جبرئيل عليه السلام آمد در حالى كه روى بدن شريف آن حضرت پارچه‏اى بود و در خانه جز على و فاطوه و حسن و حسين عليهم السلام كسى نبود جبرئيل به ايشان سلام كرد و گفت : السلام عليكم يا اهل بيت النبوه، سلام برشما اى خاندان رسالت. و بعد اين آيه را تلاوت كرد كل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجوركم يوم القيمة... سوره آل عمران آيه ١٥٨ يعنى هر كسى مزه مرگ را خواهد چشيد و شما پاداش خود را به طور كامل در روز قيامت خواهد گرفت.

سپس گفت : خداوند هر مصيبتى به كسى وارد كند در برابر آن تسليت و دلدارى به مصيبت زده مى‏دهد يعنى اگر چه مصيبت فراغ پيغمبر (ص) براى شما از اعظم مصائب است ولكن خدا به شما آن چنان صبر و تحملى كنيد و هر چه از دست انسان برود خداوند تدارك و جبران مى‏نمايد. پس فقط به خداوند عزوجل اعتماد نمائيد و بسوى او اميدوار باشيد زيرا مصيبت ديده حقيقتى كسى است كه بر اثر جزع و فزع و بيتابى از ثواب و پاداش مصيبت محروم گردد.

## تسليت ملائكه به اهلبيت پيامبر (ص)

٤- و عن جابربن عبدالله رضى الله عنه قال : لما توفى رسول الله صلى الله عليه و آله عزتهم الملائكة يسمعون الحس و لا يرون الشخص فقالوا : السلام عليك اهل البيت و رحمة الله و بركاتة. ان فى الله عزوجل عزاء من كل مصيبة و خلفا من كل هالك فباالله فثقوا فاياه فارجوا فانما المحروم من حرم الثواب و السلام عليكم و رحمة الله و بركاتة جابربن عبدالله رصى الله عنه گفت : وقتى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله وفات نمود ملائكه به اهل بيت پيغمبر صلى الله عليه و آله تسليت گفتند اهل بيت صداى ملائكه را مى‏شنيد ولى كسى را نمى‏ديدند ملائكه چنين مى‏گفتند : السلام عليكم يا اهل البيت و رحمة الله و بركاته ، همانا از جانب خداوند هر مصيبتى را تسليتى است و از هر هلاكت نجاتى است يا براى هر فوت شده‏اى جانشين و عوضى است پس فقط به خداوند عزوجل اعتماد كنيد و به سوى او اميدوار باشيد زيرا مصيبت ديده آن كسى است كه بر اثر جزع و فزع از ثواب محروم گردد والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

## تسليت حضرت خضر ع به اصحاب پيامبر (ص)

٥- و روى البيهقى فى الدلائل قال : لما قبض رسول الله صلى الله عليه و آله احدق به اصحابه فبلوا حوله فاجنمعوا فدخل رجل اشهب اللحية صبيح الوجه فتخطى رقابهم فبكى ثم التفت الى اصحاب رسول الله (ص) فقال ان فى الله عزاء من مصيبة و عوضا من كل فائت و خلفا من كل هالك فالى الله فانيبوا و الى الله فارغبوا و نظره اليكم فى البلاء فانظر و افان المصائب من لم يوجروا نصرف فقال : بعضهم اتعرفون الرجل فقال : على (ع) نعم هذا اخو رسول الله صلى الله عليه و آله الخضرا عليه السلام . بيهقى در كتاب دلائل روايت مى‏كند و مى‏گويد : وقتى كه روح مقدس رسول خدا صلى الله عليه و آله قبض شد و از اين جهان فانى به جهان ابدى رحلت فرمود اصحاب به دور آن حضرت حلقه زدند و گريه مى‏كردند كه ناگهان ديدند مردى ريش سفيد با سيماى زيبا و نورانى وارد شد و با آنها مشغول گريه شد سپس رو به اصحاب رسول خدا صلى الله عليه و آله كرد و گفت : هر مصيبتى را از جانب خدا تسليتى است و از هر فوت شده‏اى عوضى است و از هر هلاكتى نجاتى است. پس به سوى خدا انابه كنيد و به طرف او ميل و رغبت پيدا كنيد و همان گونه كه او در بلاء به شما توجه و عنايت دارد شما نيز به او توجه نمائيد زيرا مصيبت ديده آن كسى است كه پاداش نداشته باشد ولى چيزى كه پاداش دارد مصيبت محسوب نمى‏شود و شخص پاداش گيرنده در واقع مصيبت زده نيست بلكه مصيبت زده حقيقى كسى است كه بر اثر جزع و فزع پاداش خود را نابود كند و اين كلمات را آن پيرمرد خوش سيما گفت و رفت يكى از اصحاب گفت آيا اين پيرمرد را شناختيد ؟ حضرت على (ع) فرمود : بلى اين مرد برادر رسول خدا صلى الله عليه و آله حضرت خضر عليه السلام بود. (٧٣)

## فصل : احاديث و قضا يائى در مورد مصائب‏

در اين فصل نيز احاديث و قضا يائى در مورد مصائب ذكر مى‏گردد. ١- عن ابن عباس رضى الله عنه قال : قال رسول الله (ص) اذا اصاب احدكم مصيبة فليذكر مصيبة لى فانها اعظم المصائب ابن عباس از رسول خدا (ص) روايت كرده است كه آن حضرت فرمودء هرگاه براى هر يك از شما مصيبتى پيش آمده است مصيبت مرا بياد آورد تا مصيبت خود را فراموش كند زيرا مصيبت من از بزرگترين مصائب است فقدان آن حضرت از همه مصائب بزرگتر است.

## هنگام مصيبت پيامبر را بياد آوريد

٢- و عنه صلى الله عليه و آله : من عظمت مصيبة فليذكر مصيبة بى فانها ستهون عليه و نيز از آن حضرت نقل شده است كه فرمود : هر كس مصيبتش بزرگ شد بياد آورد مصيبتى را كه بر او در فقدان من وارد آمده تا آن مصيبت براى او سهل و آسان گردد.

مصيبت فقدان پيامبر (ص) از اعظم مصائب است

٣- و عنه صلى الله عليه و آله انه قال : فى مرض موته ايها الناس ايما عبد من امتى اصيب بمصيبة بعدى فليتعز بمصيبة بى عن المصيبة التى تصيبه بغيرى فان احدا من امتى لن يصاب بمصيبة بعدى اشد عليه من مصيبتى. و ايضا از رسول خدا صلى الله عليه و آله به هنگام مرگ روايت شده است كه فرمود : اى مردم بر هر يك از امتان من بعد از من مصيبتى رسيد خودش را به مصيبت فقدان من دلدارى دهد زيرا انسان هرگاه مصيبت بزرگ برايش رخ دهد مصائب كوچك را فراموش مى‏كند و هر وقت مصيبت فقدان و فراق پيغمبر صلى الله عليه و آله را به ياد آورد تمام مصائب ديگر را فراموش مى‏كند زيرا فقدان پيغمبر از بزرگترين مصائب است لذا پيغمبر اسلام فرمود : بر هيچ يك از امتان من بعد از من مصيبتى بر او وارد نمى‏آيد كه از مصيبت فقدان من بزرگتر باشد.

## تسليت نامه امام حسن ع به امام حسين ع در شهادت پدر

٤- و عن عبدالله بن الوليد باسناده لما اصيب على (ع) بعثنى الحسن الى الحسين (ع) و هو بالمدائن فلما قراء الكتاب قال : يا لها من مصيبه ما اعظمها مع ان رسول الله قال : اصيب منكم بمصيبة فليذكر مصابى فانه لن يصاب بمصية اعظم منها عبدالله بن وليد مى‏گويد : وقتى كه حضرت على (ع) به شهادت رسيد امام حسن عليه السلام نامه‏اى نوشت و به من داده كه ببرم به مدائن به امام حسين عليه السلام بدهم و من نامه را بردم مدائن به خدمت امام حسين عليه السلام دادم وقتى كه امام حسين نامه برادرش را خواند و از شهادت پدرش مطلع شد گفت چه مصيبت بزرگى بر من وارد شده با اينكه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : هر كس كه مصيبتى بر او وارد مى‏شود مصيبت مرا بياد آورد زيرا هيچ مصيبتى از مصيبت فقدان پيغمبر صلى الله عليه و آله بزرگتر نيست يعنى بعد از فقدان جدم پيغمبر صلى الله عليه و آله فقدان پدرم از بزرگترين مصائب است.

## مصيبت حقيقى آن است كه مصيبت ديده از اجرش محروم گردد

٥- و روى اسحاق بن عمار الصادق عليه السلام انه قال : يا اسحق لا تعدن مصيبة التى اعطيت عليها الصبر و استوجبت من الله عزوجل الثواب انما المصيبة التى يحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم يصبر عند نزولها اسحق بن عمار از امام صادق (ع) روايت كرده است كه آن حضرت فرمود : اى اسحق آن مصيبتى را كه در برابر آن صبر نمودى و سزاوار ثواب از طرف خدا شدى مصيبت مشمار بلكه مصيبت آن است كه صاحب آن از اجر و ثواب آن محروم گردد و آن وقتى است كه در برابر آن مصيبت صبر نكند و بر اثر جزع و فزع اجر خودش را نابود كند.

## فرمايش امام صادق ع به كسى كه از مصيبت خود شكايت مى‏كرد

٦- و عن ابى ميسرة قال : كنا عندابى عبدالله عليه السلام فجاء رجل و اشتلى اليه مصيبته فقال له اما انك ان تصبر توجرو الاتصبر يمضى عليك قدر الله عزوجل الذى قدر عليك و انت مذموم از ابو ميسره روايت شده است كه مى‏گويد : ما در خدمت امام صادق (ع) بوديم كه مردى آمد و از مصيبت خود نزد آن حضرت شكايت كرد حضرت به آن مرد فرمود : مگر نمى‏دانى كه اگر صبر كنى در نزد خدا ما جورى و اگر صبر نكنى آن مقدراتى كه خداوند عزوجل برايت معين كرده است بر تو جارى مى‏شود در حالى كه تو در نزد خدا مذمومى يعنى چه صبر كنى و چه نكنى در هر دو صورت آن مقدرات بر تو جارى مى‏شود ولكن اگر صبر كنى در نزد خدا اجر دارى ولى اگر صبر نكنى نه تنها اجر ندارى بلكه منفور درگاه خداوند مى‏شوى

انسان عمل خود را در قيامت مشاهده مى‏كند

٧- و عن جابر رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : قال لى جبرئيل (ع) يا محمد عيش ما شئت فانك ميت واحبب من شئت فانك مفارقة و اعمل ما شئت فانك ملاقيه جابربن عبدالله از رسول خدا صلى الله عليه و آله نقل مى‏كند كه آن حضرت فرمود : جبرئيل امين به من گفت : اى محمد (ص) هر طور كه ميل دارى زندگى كن، اما سرانجام بايد بميرى، هر كه را ميل دارى دوست داشته باش، ولى عاقبت بايد از وى جدا شوى. هر عملى را كه مايلى در دنيا انجام بده، اما آنچه مى‏كنى در قيامت مشاهده خواهى كرد.

## داستان فقيه بنى اسرائيل و مرگ همسرش

٨- در روايت است كه در قوم بنى اسرائيل مرد فقيه عابد عالم مجتهدى بود زنى داشت كه بسيار مورد علاقه‏اش بود و آن زن وفات كرد و مرد فقيه از وفات همسرش بسيار اندوهناك شد و از شدت ناراحتى خانه خلوتى اختيار كرد و درب خانه را به روى خودش بست و از مردم كناره‏گيرى كرد و با كسى تماس نمى‏گرفت و اين خبر به گوش يكى از زنان بنى اسرائيل رسيد و آن زن براى دلدارى به آن مرد فقيه به طرف خانه او روانه شد، وقتى به منزل رسيد به ملازمان خانه آن فقيه بپرسم لذا اجازه‏اش دادند كه خصوصى مسئله‏اش را از سوال كند زن وقتى وارد خانه شد و گفت : من سوالى دارم و آمدم از شما استفتاء كنم فقيه گفت : سوالت چيست ؟ زن گفت : من ريور آلاتى از زن همسايه‏ام عاريه گرفتم و مدتى از آن زيور آلات استفاده كردم بعد از مدتى همسايه‏ام كسى را فرستاد و گفت زيور آلاتيكه نزدت عاريه بود بده و من آمدم از شما استفتاء كنم كه آيا بايد زيور آلات را به صاحبش رد كنم يا نه ؟ فقيه گفت : بلى بايد آن را به صاحبش بر گردانى. زن گفت : به خدا قسم آن زيور آلات مدت زيادى دست من بود چرا بايد به صاحبش بر گردانم چون چون مدت زيادى دست من بود مى‏بايست مال خودم شود ؟ مرد فقيه گفت : اگر مدت زيادى نزد تو است كه بايد سريعتر امانت را به صاحبش بر گردانى و صاحبش از تو سزاوارتر است. زن وقتى از آن فقيه اقرار گرفت كه بر گرداندن امانت به صاحبش لازم است و اگر صاحب امانت امانتش را برد نبايد ناراحت شود به آن فقيه گفت : اى فقيه خدا تو را رحمت كند آيا ناراحتى از اينكه خداوند عزوجل عاريه و امانتش را از تو گرفت و حال اينكه خداوند از تو سزاوارتر است. آن فقيه متنبه شد و به اشتباه خود پى برد و خداوند بدين وسيله به او عنايت نمود كه اشتباهش را بر طرف نمايد.

## تأ ثر حضرت سليمان در مرگ فرزند و آمدن دو ملك

٩- از ابوذر داء روايت شده است كه سليمان بن داود عليهما السلام پسرى داشت و آن حضرت آن پسر را بسيار دوست مى‏داشت و اين پسر محبوب آن حضرت مرد و حضرت سليمان از فوت فرزند عزيزش به شدت محزون و اندوهناك شد و خداوند متعال دو ملك را به صورت بشر براى متنبه نمودن حضرت سليمان به نزد او فرستاد. آن دو ملك به نزد آن حضرت رفتند، حضرت سليمان به آن دو گفت : شما چكار دارديد ؟ آن دو ملك كه به صورت انسان بودند گفتند ما دو نفر بر سر مسئله‏اى باهم نزاع داريم و آميديم نزد شما كه نزاع ما را حل نمايند و بين ما حكم فرمائيد. حضرت سليمان فرمود : در محكمه بنشينيد و همان گونه كه رسم و روش شاكى و متهم است نزاعتان را مطرح نمائيد. آ ن دو ملك به امر سليمان نشستند و يكى از آنها كه شاكى بود گفت : من زراعتى كشت نمودم و اين شخص زراعت مرا از بين برد و به من خسارت وارد كرده است و حال من ادعاى خسارت مى‏كنم. حضرت سليمان عليه السلام رو كرد به متهم و گفت : شما چه مى‏گوئيد ؟ متهم گفت : اى سليمان اووسط راه عمومى زراعت كاشته است و من هر چه به راست و چپ خيابان نگاه كردم ديدم همه زراعت است ناچار از وسط راه عمومى كه او زراعت كاشته بود عبور كردم و از اين جهت به او خسارت وارد كرده‏ام و زراعت او را لگد مالى كردم. حضرت سليمان رو كرد به شخص شاكى و گفت : چرا در راه عموم زراعت كردى مگر نمى‏دانستى كه راه مال عموم مردم است و مردم ناچارند از آن عبور و مرور كنند و مسدود كردن را ه مرد.جايز نيست ؟ يكى از آن دو ملك به حضرت سليمان عليه السلام گفت : اى سليمان مگر نمى‏دانى كه مرگ عموم مردم است و همه مردم ناچار بايد اين راه را بپيمايند. را وى حديث مى‏گويد : مثل اينكه براى حضرت سليمان كشف شد كه آن دو نفر مامور الهى و براى تنبيه او بودند. و لذا بعد از اين واقعه هيچگاه براى مرگ فرزندش اظهار ناراحتى نكرد.

١٠ - و نيز روايت شده است كه : در قوم بنى اسرائيل قاضى اى بود كه بر مردم قضاوت مى‏نمود و فرزند اين قاضى وفات كرد ، و آن قاضى بشدت از مرگ فرزندش ناراحت شد و جزع و فزع و داد و فرياد مى‏كرد..دو ملك به صورت انسان به نزد او رفتند و گفتند ما دعوائى داريم و آمديم نزد تو كه بين ما قضاوت نمائى، قاضى گفت من از قضاوت فرار كردم و آن را رها نمودم. در هر صورت يكى از آن دو گفتند : اى فاضى اين شخص گوسفندانش را در زراعت من ريخت و زراعت مرا از بين برد و به من خسارت وارد كرده است و حال من از ايشان ادعاى خسارت مى‏كنم ؟ شخص متهم گفت : اى قاضى او ما بين كوه و نهر كه محل عبور عموم مردم است زراعت نموده است و گوسفندان من راهى جز عبور از آن محل را نداشتند لذا ناچار گوسفندانم را از آنجا عبور داده‏ام و از اين جهت به زراعت او ضرر وارد كردم. قاضى به شاكى گفت، آيا تو هنگامى كه مابين كوه ونهر زراعت مى‏كردى مگر نمى‏دانستى كه آنجا راه عبور و مرور مردم است و اگر آنجا زراعت كنى راه مردم مسدود مى‏گردد و بستن راه عبور مردم نيز جايز نيست ؟ آنگاه يكى از دو نفر به قاضى گفتند : اى قاضى آيا تو به هنگامى كه فرزندت متولد شد مگر نمى‏دانستى كه روزى خواهد مرد ؟ سپس قاضى گفت : برو به كار قضاوتت ادامه بده و به خاطر مرگ فرزند آن قدر اندوهگين نشو كه كار قضاوتت معطل گردد سپس اان دو شخص از انظار غائب شدند و به آسمان عروج كردند و معلوم شد كه آن دو ملك بودند. و براى تنبه قاضى آمده بودند.

## حكايت جوانى كه هر روز پدر و مادر مفلوج خود را به مسجد مى‏برد

١١- طبرانى روايت مى‏كند كه در مكه معظمه زن و شوهر مفلوج و فقيرى بودند و پسر جوانى داشتند به نام هذيل و اين پسر هر روز صبح پدر و مادر مفلوج خود را به مسجد مى‏برد و بعد براى تامين معاش و رفع نيازمندى پدر و مادر خود كار مى‏كرد و شب كه از محل كار برمى گشت به مسجد مى‏رفت و پدر و مادر خود را به منزل مى‏برد و مدتى اين كار ادامه داشت. روزى رسول خدا (ص) ديد آن زن و شوهر مفلوج در مسجد نيستند ،حضرت از اصحاب سئوال كرد و فرمود : چه شده است آن زن و شوهر مفلوج را كه امروز در مسجد نيستند ؟ اصحاب عرض كردند : فرزندشان هذيل فوت كرده است و كسى ندارند كه آن دو را به مسجد بياورند. رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : اگر بنا بود كسى براى ديگرى بماند از همه لازمتر و سزاوارتر بود كه هذيل براى پدر و مادر مفلوج خود كه شدت نياز را به او داشتند بماند. و نيز از ابن ابو الدنيا روايت شده است كه : كه اگر بنا بود چيزى به خاطر احتياج و نيازمندى بماند از همه سزاوارتر بود كه هذيل براى پدر و مادرش بماند.

١٢- و از يكى از زنهاى عابده نقل شده است كه مى‏گويد : هر مصيبتى كه به من مى‏رسد بياد مى‏آوردم مصيبت آتش جهنم را آنگاه آن مصيبت در مقابل من بسيار كوچك مى‏شد و تحمل آن آسان مى‏گرديد.

فصل : چند نمونه‏اى از آيات و روايات در فضيلت بلا و اينكه نوعا يكى از الطاف الهى است‏

در اين فصل چند نمونه‏اى از آيات و روايات در فضيلت بلا و اينكه نوعا يكى از الطاف الهى است بيان مى‏گردد. شخصى ديده بايد توجه داشته باشد كه مصائب و بلاها غالبا از الطاف خاص الهى است و خداوند براى اينكه عنايت و توجه خاصى به او داشته او را به اين مصيبتها مبتلا فرموده است. و اين مطلب قطع نظر از اينكه در قرآن و روايات ثابت است از مطالعه حالات مردم مصيبت ديده به خوبى استفاده مى‏شود زيرا بيشتر مردم خوب و صالح مبتلاء به گرفتارى و بلاها هستند و بعد از پيغمبران هر كس ايمانش زيادتر باشد بلاء و مصيبتش نيز زيادتر است و خداوند متعال در قرآن در اين مورد مى‏فرمايد : و لولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر و بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة و معارج عليها يظهرون. و ليببوتهم ابوابا و سررا عليها يتكئون و زخرفا و ان كل ذالك المتاع الحيوة الدنيا و الاخرة عند ربك للمتقين. اگر نه اين بود كه مردم همه يك نوع و يك امتندما آنان كه كافر به خدا مى‏شوند سقف خانه هايشان از نقره خام قرار مى‏داديم كه با نردبان بر بامهاى خود بالا روند و نيز بر منزلهايشان درهاى بسيار و تختهائى براى تكيه گاه آنها قرار مى‏داديم و عماراتشان را به زر و زيور مى‏آراستيم و اينها همه متاع دنيا است و آخرت ابدى نزد خداى تو مخصوص اهل تقوا است. سوره زخرف آيه ٣٣ تا ٣٥ و نيز مى‏فرمايد : و لا تحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوااثما و لهم عذاب مهين. آنها كه كافر شدند و راه طغيان پيش گرفتند تصور نكنند اگر به آنان مهلت مى‏دهيم به سود آنها است. ما به آنان مهلت مى‏دهيم كه بر گناهان خود بيفزايند و عذاب خوار كننده‏اى براى آنها مى‏باشد. (٧٤) و در آيه ديگر مى‏فرمايد : و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفرو اللذين امنوا اى الفريقين خير مقاما و احسن نديا. و هنگامى كه آيات روشن ما بر آنها خوانده مى‏شود كافران به مومنان مى‏گويند كداميك از دو گروه ما و شما جايگاهش بهتر و جلسات انس و مشورتش زيباتر و بخشش او بيشتر است ؟ (٧٥) و در يك آيه بعد مى‏فرمايد : قل من كان فى الظلالة فليمدد له الرحمن مدا بگو كسى كه در گمراهى كفر و ظلالت رفت خداوند رحمن به او مهلت و تمكن مى‏دهد. اين بود چند نمونه‏اى از آيات و اما احاديث و روايات در اين زمينه نيز بسيار است از جمله آنها اين است. ١- عبدالرحمن بن حجاج مى‏گويد : ما نزد امام صادق (ع) بوديم صحبت بلاء به ميان آمد و اينكه بلاها از الطاف خاص خدا است كه به مومنين عطاء مى‏فرمايد آنگاه امام صادق (ع) فرمود : از رسول خدا (ص) سوال شد كه سخترين بلاها در دنيا براى كيست ؟ حضرت فرمود : النبيون ثم الامثل فالامثل و يبتلى المؤمن بعد ذالك على قدر ايمانه و حسن اعماله فمن صح ايمانه و حسن عمله اشتد بلائه و من سخف ايمانه و ضعف عمله قل بلائه يعنى سخترين و شديدترين بلاها در دنيا براى پيغمبران است بعد از آنها هر كس ايمانش بيشتر باشد بلائش نيز بيشتر است. و مومن به قدر ايمان و حسن عملش به بلا مبتلا مى‏شود. پس كسى كه ايمانش صحيح و عملش نيكو باشد بلائش نيز شديدتر است. و كسى كه ايمانش ناقص و سست و عملش ضعيف باشد بلائش نيز كمتر است.

## خداوند و ستايش را به بلا مبتلا مى‏فرمايد

٢- و روى زيد الشحام عن ابيعبد الله عليه السلام و قال : ان عظيم الاجر مع عظيم البلاء و ما احب الله قوما الاابتلاهم زيد الشحام از امام صادق عليه السلام روايت مى‏كند كه آن حضرت فرمود : همانا اجر بزرگ با بلاء بزرگ است و خداوند هيچ قومى را دوست نداشت مگر اينكه آن قوم را به بلاء مبتلائشان كرد.

## بلا براى بندگان خالص تحفه الهى است

٣- عن ابى بصير عن ابيعبدالله عليه السلام قال : ان لله عزوجل عبادا فى الارض من خالص عباده ما ينزل من السماء تحفه الى الارض الاصرفها عنهم الى غير هم و لا بليه الاصرفها اليهم امام صادق عليه السلام فرمود : عزوجل را در روى زمين بندگانى است زبده و خالص بندگان كه هيچ تحفه بر زمين فرو نياورده، جز آنكه از آنها به سوى ديگران بگرداند، و هيچ بلائى فرو نياورد جز آنكه بهره آنها گرداند.

## خداوند دوستان خود را در درياى شدائد غوطه ور مى‏سازد

٤- و عن الحسين علوان عنه عليه السلام انه قال : ان الله تعالى اذا احب عبدا غته بالبلاء و انا و اياكم ياسد ير لنصبح به و نمسى حسين بن علوان گويد : سدير خدمت امام صادق عليه السلام بود كه حضرت فرمود : چون خدا بنده‏اى را دوست دارد، او را در بلاء غوطه ور سازد، اى سدير ما و شما، صبح و شام با آن دمسازيم يعنى چون دوست خدائيم همواره گرفتار بلائيم (٧٦)

خداوند درخواست دوستانش را براى آنها ذخيره مى‏فرمايد

٥- عن ابى جعفر الباقر عليه السلام قال : ان الله تبارك و تعالى اذا عبداغثه با لبلاء غثا و سبحه بالبلاء سجا فاذا دعاه قال : لبيك عبدى لئن عجلت لك ما سئلت انى على ذالك القادر ولكن ادخرت لك خير لك.

امام باقر عليه السلام فرمود : خداوند تبارك و تعالى هرگاه بنده‏اى را دوست بدارد، او را در بلا غوطه ور مى‏سازد و باران بلا را بر سر او مى‏ريزد و بلا را به دور او مى‏پيچاند هرگاه به درگاه خدا دعا كند خداوند مى‏فرمايد : لبيك بنده من، اگر بخواهم خواسته ات را زود به تو دهم مى‏توانم ولكن خواسته ات را برايت ذخيره مى‏كنم كه آن براى تو بهتر است و خير تو در آن است.

## بلاء بزرگ پاداشش نيز بزرگ است

٦- عن ابيعبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان عظيم البلاء يكافا به عظيم الجزاء فاذا احب الله ابتلاه بعظيم البلاء فمن رصى فله عندالله تعالى الرضا و من سخط البلاء فله عندالله السخط رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : بلاى بزرگ به اجر بزرگ پاداش داده مى‏شود، و هرگاه خدا بنده‏ئى را دوست بدارد، او را به بلاى بزرگ گرفتار مى‏سازد، پس هر كه به بلا راضى شود خدا از او راضى است. و هركه به بلا راضى نشود خدا از او راضى نمى‏شود.

هركس به اندازه ظرفيت ايمانش مبتلا به گرفتارى مى‏شود

٧- عن ابى جعفر عليه السلام قال : انما ييبتلى المؤمن فى الدنيا على قدر دينه او قال : على حسب دينه امام باقر عليه السلام فرمود : مومن در دنيا به اندازه دينش يا فرمود : بر حسب دينش مبتلا مى‏شود يعنى اگر دينش قوى باشد بلائش شديدتر است و اگر دينش ضعيف باشد بلائش نيز ضعيف و كم مى‏باشد.

مؤمن بهر بلائى مبتلا مى‏شود حتى مرض جذام و پيسى

٨- عن ناحية قال : قلت لابى جعفر عليه السلام : ان المغيره يقول : ان الله لايبتلى المؤمن بالجذام و لابالبرص و لا بكذا ؟ فقال : ان كان لغا فلا عن صاحب ياسين انه كان مكنعا ثم رد اصابعه فقال : كانى انظر الى تكنيعه اتاهم فانذرهم ثم عاد اليهم من الغدفقتلوه ثم قال : المؤمن يبتلى بكل بلية و يموت بكل ميته الا انه لا يقتل نفسه ناجيه گفت : به امام باقر عليه السلام عرض كردم كه مغيره مى‏گويد : مومن بمرض جذام و پيسى و امثال آن مبتلا نمى‏شود، امام فرمود : مغيره از صاحب ياسين حبيب نجار كه در سوره يس به داستان او اشاره شده است آنجا كه مى‏فرمايد : و جاء من افصى المدينه رجل يسعى تا آخر غافل است كه دستش چلاق بود سپس امام انگشتان خود را برگردانيد و به شكل انگشتان چلاق در آورد آنگاه فرمود : گويا اكنون او را مى‏بينم كه با دست چلاقش نزد آنها آمده و اندرزشان مى‏دهد، سپس فردا نزد آنها آمده و ايشان او را كشتند، امام فرمود : مومن بهر بلائى مبتلا مى‏شود و بهر مرگى مى‏ميرد بجز خودكشى (٧٧)

مؤمن اگر پاداش بلا را بداند آرزو مى‏كند...

٩- عن عبدالله بن ابى يعفور قال : شكوت الى ابيعبد الله عليه السلام ما القى من الاوجاع و كان مسقاما فقال لى : يا عبدالله لو يعلم المؤمن ماله من الاجر فى المصائب لتمنى انه ان يقرض بالمقا ريض طول عمره عبدالله بن ابى يعفور كه هميشه مبتلا به بيمارى بود مى‏گفت : از دردهائيى كه به من مى‏رسد به امام صادق عليه السلام شكايت كردم ،حضرت به من فرمود : اى عبدالله اگر مومن بداند كه چه پاداشى در برابر مصيبتها دارد آرزو مى‏كند كه او را در طول عمرش با مقراضها تكه تكه كنند. ١٠ - عن ابيعبدالله (ع) ان اهل الله لم يزالوا فى شدة اما ان ذالك الى مدة قليلة و عافية طويلة امام صادق (ع) فرمود : اهل حق هميشه در سختى بوده‏اند بدانكه سختى مدت كوتاهى دارد و عاقبتش با آسايش طولانى همراه است.

## بلاء براى مؤمن هديه خداست

١١- عن حمدان حمران عن ابى جعفر عليه السلام انه قال : ان الله عزوجل ليتعاهد المومن بالبلاء كما يتعاهد الرجل اهله بالهدية من الغيبة و يحميه الدنيا كما يمحى الطيب المريض امام باقر عليه السلام فرمود : همانا خداى عزوجل مومن را با بلا داجودى مى‏كند، چنان كه مرد با هديه‏اى كه از سفر براى خانواده‏اش مى‏برد از آنها دلجوئى مى‏كند، و خدا مومن را از آلودگى به دنيا پرهيز مى‏دهد چنانكه پزشك مريض را پرهيز مى‏دهد.

## داستان شخصى كه مرغش تخم گذاشت و تخم افتاد...

١٢- عن ابيعبدالله (ع) قال : دعى النبى (ص) الى طعام فلما دخل الى منزل الرجل نظر الى دجاجة فوق حائط قد باضت فتقع البيضة على و تدفى حائط فثبتت عليه و لم تسقط و لم تنكسر فتعجب النبى صلى الله عليه و آله منها فقال له الرجل اعجبت من هذا البيضة ؟ فوالذى بعثك بالحق ما رزئت شيئا قط فنهض النبى (ص) و لم ياكل من طعامه شيئا و قال : من لم يرزأ فمالله فيه من حاجة امام صادق عليه السلام فرمود : پيغمبر صلى الله عليه و آله را براى طعامى دعوت كردند، وقتى حضرت به منزل ميزبان وارد شد، مرغى را ديد كه روى ديوار تخم گذاشت، سپس تخم مرغ افتاد و روى ميخ بغل ديوار قرار گرفت، نه بر زمين افتاد و نه شكست، پيغمبر صلى الله عليه و آله از آن منظره تعجب كرد صاحب خانه عرض كرد : اى رسول خدا از اين تعجب مى‏كنى ؟ سوگند به آنكه تو را به حق مبعوث كرده است كه من هرگز بلائى نديده‏ام. رسول خدا صلى الله عليه و آله برخاست و غذاى او را نخورد و فرمود : كسى كه بلائى نبيند، خدا به او توجهى ندارد. امثال اين روايات مذكور بسيار است و ما به همين مقدار اكتفاء مى‏كنيم و اين رساله را نامه شريف امام صادق عليه السلام كه براى عده‏اى از عبور از عموزاده هايش كه تحت فشار دشمنان قرار گرفته بودند به عنوان تسليت و دلدارى نوشته است ختم مى‏نمائيم.

## متن تسليت نامه امام صادق ع و ترجمه آن

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد فان كنت قد تفردت انت و اهل بيتك ممن حمل معك بما اصابكم فما انفردت بالحزن و الغيظ و الكابة و اليم وجع القلب دونى و لقدنا لنى من ذالك من الجزع و القلق و حر المصيبة مثل مانالك ولكن رجعت الى ما امر الله عزوجل و عزى به المتقين من الصبر و و حسن العزاء حين يقول لنبيه صلى الله عليه و آله : فاصبر لحكم ربك و لاتكن كصاحب الحوت (٧٨) و حين يقول لنبيه صلى الله عليه و آله حين مثل بحمزة و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين (٧٩) فصبر رسول الله (ص) و لم يعاقب و حين يقول : و أمر اهلك بالصلوة و اصطبر عليها لانسئلك رزقا نحن نرزقك و العاقبة للتقواى (٨٠) و حين يقول : الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا ايه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون (٨١) و حين يقول : انما يوفى‏الصابرون اجرهم بغير حساب (٨٢) و حين يقول عن لقمان لابنه : و اصبر على ما اصابك ان ذالك من عزم الامور (٨٣) و حين يقول عن موسى عليه السلام : قال موسى لقومه استعينوا بالله و اصبروا ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبه لمتقين (٨٤) و حين يقول : الذين امنوا و عملوا الصاحات و تواصوا بالحق و تواصوبالصبر (٨٥) و حين يقول : و لنبلونكم بشى من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين (٨٦) وحين يقول : و الصابرين و الصابرات (٨٧) و حين يقول : و اصبر حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين (٨٨) و امثال ذالك من القران كثير. واعلم اى عم و ابن ان الله عزوجل لم يبال بضر الدنيا لوليه ساعة قط و لاشى‏ء احب اليه من الصبر و الجهدو اللاء واء مع الصبر و انه تبارك و تعالى لم يبال بنعيم الدنيا بعدوه ساعة و لولا ذالك ما كان اعدائه يقتلون اوليائه و يحيفو نهم و يمنعونهم و اعدائه امنون مطمئنون غالون ظاهرون و لولا ذالك لما قتل زكريا و يحيى بن زكريا ظلما وعدوانا فى بغى من البغاياء و لو لا ذالك لما قتل جدك على بن ابيطالب عليه السلام لما قام به امر الله ظلما و عمك الحسين بن فاطمة ص الله و عليهما اضطهارا و عدوانا و لولا ذالك لما قال الله عزوجل فى كتابه : و لولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفرو بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة و معارج عليها يظهرون و لبيوتهم ابوابا (٨٩) و لولا ذالك لما جاء فى الحديث لولا ان يحزن المؤمن لجعلت للكافر فرعصا به من حديد فلا يتصدع رأسه ابدا و لولا ذالك لماجاء فى الحديث انه اذا احب الله قوما او احب عبدا صب عليه البلاء صبا يخرج من غم. و لولا ذالك لما جاء فى الحديث ما من جرعتين احب الى الله تعالى ان يجرعهما عبده المؤمن فى الدنيا من جرعة غيظ كظم عليها و جرعة حزن عند مصيبة صبر عليها بحسن عزاء و احتساب و لولا ذالك لما كان اصحاب رسول الله (ص) يدعون على من ظلمهم بطول العمرو صحة البدن و كثرة المال و الولد. و لولا ذالك ما بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان اذا خض رجلا بالترحم عليه و الاستغفار راستشهد فعليكم يا عم و ابن عم و نبى عمومتى و اخوانى بالصبر و الرضاء و التسليم و التفويض الى الله عزوجل و الرضاو الصبر على قضائه و التمسك بطاعة و النزول عند امره افرغ الله علينا و عليكم الصبر و ختم لنا و لكم السعادة و انقدنا و اياكم من كل هلكة بحوله و قوته انه سميع قريب و صلى الله على صفوته من خلقه محمد النبى و اهل بينته صلوات الله و سلامه و بركاته و رحماته عليهم اجمعين

به نام خداوند بخشنده مهربان

اما بعد، اى عمو زاده اگر از طرف دشمنان به تو و اهل بيتت مصيبت وارد شده است و به شما ظلم روا داشته‏اند بدان كه تو نتها نيستى كه محزون و افسرده دل گشته‏اى بلكه بر من نيز ناراحتى و مصيبت جانسوز مانند تو وارد شده است ولكن مراجعه نموديم به آنچه كه خداوند دستور داده است و بدين وسيله متقين را دلدارى داده و به صبر و استقامت در برابر مصائب و مشكلات امر نموده است آنجا كه خداوند به پيغمبرش مى‏گويد فاصبر لحكم و لاتكن كصاحب الحوت سوره قلم آيه ٤٨ يعنى اى پيغمبر ما تو بر آنكار آزارشان براى حكم خداى خود صبر كن و مانند يونس مباش كه از خشم در عذاب امت تعجيل كرد. و نيز هنگامى كه پيغمبر (ص) بدن مثله شده عمويش حمزه را در جنگ احد مشاهده كرد بسيار متاثر شد و گريست و از شدت ناراحتى گفت اگر خداوند مرا به قريش غالب كند هفتاد نفر ار آنها را بعوض حمزه مثله خواهم كرد در آن وقت جبرئيل از طرف خدا براى پيغمبر (ص) اين آيه را آورد ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين سوره نحل آيه ١٢٦ يعنى اگر مى‏خواهد عقاب كنيد مثل آنچه را كه عقاب شديد عقاب كنيد نه بيشتر و اگر صبر پيشه كنيد البته كه صبر براى صابران بهتر است. و پيغمبر (ص) صبر كرده است و عقاب نكرده و وقتى كه در فتح مكه پيروز و مسلط شد فرمان عمومى صادر كرد، و به وعده خودش در جنگ احد وفا نمود. و در بعضى روايات آمده است كه اين جمله اگر بر قريش غالب شوم هقتاد نفر از آنها را مثله خواهم كرد را به پيغمبر صلى الله عليه و آله گفته است بلكه گروهى از مسلمانان گفتند. و نيز هنگامى كه به پيغمبر فرمود : و امر اهلك بالصلوة و اصطبر عليها لانسئلك رزقا نحن نرزقك و العاقبة للتقوى طه آيه ١٣٢ و خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نيز بر انجام آن شكيبا و پر استقامت باش ما از تو روزى نمى‏خواهيم بلكه ما به تو روزى مى‏دهيم و عاقبت نيك براى تقوا است. و هنگامى كه فرمود : الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انااليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون. (٩٠) يعنى آنهائيكه وقتى مصيبتى به آنها برسد مى‏گويند : ما از آن خدا هستيم و به سوى او باز مى‏گرديم. اينها همانها هستند كه الطاف و رحمت خدا شامل حال آنها شده و آ نها هستند هدايت يافتگان. و نيز خداوند متعال فرمود : انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب (٩١) همانا خداوند صابران را به حد كامل و بدون حساب پاداش خواهد داد. و هنگامى كه خداوند متعال از قول لقمان به فرزندش فرمود : و اصبر على ما اصابك ان ذالك من عزم الامور (٩٢) يعنى فرزندم در مصائب صبر كن كه اين از عزم ثابت و استوارترين امور است. و هنگامى كه خداوند از قول حضرت موسى عليه السلام گفته است : قال موسى لقومه استعينوا بالله و اصبرا و ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين (٩٣) يعنى موسى عليه السلام به قوم خود گفت : از خدا يارى جوئيد و صبر كنيد كه زمين ملك خدا است و او به هر كسى از بندگان بخواهد وامى گذارد و حسن عاقبت و پيروزى مخصوص اهل بيت تقوى است. و هنگامى كه خداوند متعال فرمود : الذين امنوا و عملوا الصالحات و تواصو بالصبر (٩٤) قسم به عصر كه تمام انسانها در خسارت و زيانند مگر آنان كه ايمان آورده‏اند و اعمال صالح انجام داده‏اند و بيكديگر سفرش به حق و شفارش به صبر كرده‏اند. و هنگامى كه خداوند متعال فرمود : و لنبلونكم بشى‏ء من الخوف و الجوع و نقص من اموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين (٩٥) يعنى حتما شما را با اندكى از ترس، گرسنگى و آفت در مالها و جانها و ميوه‏ها مى‏آزمائيم، و مردان صبور و با استقامت را مژده بده يعنى بلاها و گرفتاريها براى كسانى كه مقاومت مى‏كنند و ايستادگى نشان مى‏دهند، سودمن است و اثرات نيكى در آنان به وجود مى‏آورد، لذا در چنين وضعى بايد به آنان مژده داد. و نيز خداوند متعال فرمود : و الصابرين و الصابرات... (٩٦) يعنى خداوند مغفرت و پاداش بزرگى براى مردان و زنان صبر كننده مهيا ساخته است و نيز فرمود : و اصبر حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين‏ (٩٧) يعنى پيغمبرم صبر پيشه كن تا وقتى كه خدا ميان تو و مخالفات حكم كند كه او بهترين حاكم است. و امثال اين آيات در مورد صبر و استقامت در برابر مصائب و مشكلات در قرآن كريم بسيار است. بدان اى عمو و عمو زاده خداوند عزوجل هرگز لحظه بلا و سختى دنيا را از دوستش جدا نمى‏كند و هيچ چيز نزد خدا از صبر و مقاومت در برابر سختى‏ها محبوب‏تر نيست. و نيز خداوند متعال هيچگاه دشمنش را لحظه‏اى از نعمت مادى محروم نمى‏كنيد يعنى خداوند همواره به دوستانش در دنيا سختى و بلا مى‏دهد و به دشمنان را حتى و نعمت. و اگر اين چنين نبود دشمنان خدا هرگز دوستانش را نمى‏كشتند و ظلم بر آنها روا نمى‏داشتند و از حق خودشان منعاش نمى‏كردند و بر دوستانش غالب و چيره نمى شدند. و اگر اين چنين نبود هرگز حضرت زكريا و حضرت يحيى بر اثر توطئه ناپاكان بنى اسرائيل كشته نمى‏شدند و سر حضرت يحيى عليه السلام براى يكى از زنهاءنابكار بنى اسرائيل بهديه برده نمى‏شد اگر چنين نبود هرگز جد،على بن ابى طالب عليه السلام به خاطر قيام به امر خدا مظلومانه كشته نمى‏شد. و نيز عمويت حسين پسر فاطمه ص الله و عليهما مغلوب نمى‏شد و به وضع دلخراشى مظلوم وار كشته نمى‏شد. و اگر چنين نبود خداوند عزوجل در قرآن كريم نمى فرمود : و لولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفروا با لرحمن لبيوتهم سقفا من فضة معارج عليها يظهرون و لبيوتهم ابوابا و سرار عليها يتكون (٩٨) يعنى و اگر نه اين بود كه مردم همه يكنوع و يك امتند ما از پستى و به قدرى دنيا آنان كه كافر به خدا مى شوند به مال فراوان سقف خانهايشان را از نقره خام قرار مى داديم و چندين طبقه كه بر سقف با نردبان بالا روند. و نيز بر منزل هايشان از بزرگى و وسعت درهاى بسيار و تختهاى زرنگار كه بر آ ن تكيه زنند قرار مى‏داديم و عمارتشان را بزر و زيور مى آراستيم و اينها همه متاع دنياست و آخرت ابدى نزد خدا مخصوص اهل تقوا است و اگر نه اين بود هرگز در حديث وارد نمى‏شد لولا ان يحزن المؤمن لجعلت للكافر عصابة من حديد فلا يتصدع رأسه ابدا اگر مومن محزون نمى‏شد كاسه سر كافر را از آهن قرار مى داديم تا هرگز درد سر نبيند. و اگر اين چنين نبود در حديث وارد نمى‏شد به اينكه اذا احب الله قوما او احب عبدا صب عليه البلاء صبا فلا يخرج من غم يعنى هرگاه خداوند گروهى يابنده اين را دوست بدارد مانند بارا : بر او بلا فرو مى‏ريزد و هيچگاه او را از غم و محنت بيرون نمى‏برد. و اگر نه اين بود هرگز در حديث نمى‏آمد ما من جرعتين احب الى الله تعالى ان يجرعخما عبده المؤمن فى الدنيا من جرعة غيظ كظم عليها و جرعة حزن عند مصيبة عليها بحسن عزاء و احتساب يعنى هيچ جرعه‏اى نزد خدا محبوب‏تر از دو جرعه نيست يكى جرعه خشمى كه مومن آن را فرو برد ديگر شربت مصيبتى كه با شكيبائى بنوشد و براى خدا صبر كند. و اگر چنين نبود اصحا!رسول خدا صلى الله عليه و آله براى كسى كه به آنها ظلم و ستم روا مى‏داشت دعاء نمى‏كردند كه عمرش طولانى گردد و بدنش سلامت باشد ومال و فرزندش زياد شود يعنى اگر عمر طولانى و سلامت بدن وكثرت مال و فرزند خوب بود اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله براى دشمن خويش طلب نمى كردند و اگر اين چنين نبود به ما نمى‏رسيد كه هرگاه پيامبرصلى الله عليه و آله مردى را مخصوصا ترحم مى‏نمود و طلب مغفر، براى او مى كرد شهيد مى‏شد پس اى عمو و پسر عمو و عموزاده‏ها و برادرانم بر شما باد صبر و رضا و تسليم توصيه مى‏كنم كه امر مشكلات را به خداوند عزوجل واگذار نمائيد و از قضاء و قدر او راضى و خرسند شويد و صبر و بردبارى پيشه كنيد و به دستورهائى كه به هنگام مصيبت و بلا داده است تمسك جوئيد و امر او را اطاعت كنيد و در مورد وعده هائيى كه به صابران و مصيبت ديده‏ها داده است فكر و مطالعه نمائيد اميد است خداوند براى ما و شما صبر فرو ريزد و عاقبت امر ما و شما را به خير و شعادت ختم فرمايد و ما و شما را به حول و قوت خودش از هر هلاكتى نجات دهد انه سميع قريب و صلى الله على صفوته من خلقه محمد النبى و اهل بيته صلوات الله و سلامه و بركاته و رحماته عليهم اجمعين

اين پايان تسليت نامه امام صادق عليه السلام است كه ما عين عبادت آن را از كتاب التمات و المهمات نقل نموديم و با اين نامه و حمد و ثنا بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد (ص) اين كتاب را ختم مى‏نمائيم و وسط روز جمعه اول ماه رجب الحرام سال ٩٥٤ هجرى اين رساله به اتمام رسيد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين صلواة تقصم ظهور الملحدين و الجاحدين.

پايان

آرام بخش دل داغديدگان يا مسكن‏الفؤاد

۱ - جباع يكى از دهات كوهستانى جنوب لبنان است و از قديم اقامتگاه شيعه بوده است و علماء زيادى از آنجا بر خواسته‏اند و امروز تحت اشغال صهيونيستها و فالانژها است.

۲ - مخلوقات همه فقير درگاه او هستند يا ايها الناس انتم الفقراءالى الله و الله هو الغنى الحميد(سوره فاطر آيه ۱۵) اى مردم شما همه فقيربه خدا محتاجيد و تنها خدا است كه بى نياز و غنى بالذات و ستوده صفات است.

۳ - امام خمينى ادام الله ظله در نجف اشرف بعد از مرگ فرزند عزيزشان مرحوم شهيد حاج آقا سيد مصطفى فرمودند : مرگ مصطفى از الطاف خفيه الهى بود و در مجلس ختم ايشان ضمن سخنانى فرمودند : تمام تكاليف الهيه الطاف الهى است، و ما خيال مى‏كنيم تكليف يعنى مشقت است چه تكاليف فردى كه براى تربيت و تكميل هر شخص مى‏باشد و غيراز اين راه يعنى عمل به تكليف راهى براى تكميل و ترقى نيست و درجاتى براى انسان هست كه بدون پيمودن اين راه انسان به آن نمى‏رسد.و چه تكاليف اجتماعى كه در اجتماع وظائفى داريم و براى تنظيم اجتماع بايد به آن عمل كنيم. و نيز استاد ما از قول امام خمينى نقل مى‏كرد كه ايشان ضمن درس اخلاق در مسجد سلماسى قم فرمودند : تمام دستورات الهى براى تكميل روح بشر است حتى مسواك نمودن دندان و مرحوم صدوق در كتاب خصال در حديثى از رسول اكرم ص) براى مسواك ۱۲ خاصيت ذكر نمود كه از جمله آنها خشنودى پروردگار و خوشحالى ملائكه مى‏باشد.

۴ - اگر در قرآن گاهى اين كار را به ملائكه يا ملك الموت نسبت ميدهد به اعتبار اين است كه آنها مأمورخدايند و به اذن او قبض روح مى‏كنند در حقيقت قايض و متوفى و ميراننده حقيقى خدا است.

۵ - سوره معارج آيات ۱۱تا ۱۸

۶ - اينكه در حديث براى بهشت هشت در و براى جهنم هفت در معين نمود دانشمندان مطالب زيادى در اين زمينه گفته‏اند عده‏اى فرمودند اشاره به اين است كه هر چند درهاى ورود به بدبختى و عذاب فراوان است ولى درهاى وصول به سعادت و خوشبختى افزون‏تر است و رحمت خدا بر غضبش پيشى گرفته است يا من سبقت رحمته غضبه

۷ - سوره حديد آيه ۲۳

۸ - سوره توبه آيه ۷۲

۹ - سوره شورى آيه ۴۳

۱۰ - سوره زاريات آيه ۵۶

۱۱ - سوره نجم آيه ۴۱

۱۲ - سوره مائده آيه ۵۴

۱۳ - سوره بقره آيه ۱۶۵

۱۴ - در دعا بعد از تكبير پنجم نماز طفل ميت مى‏گوئيم : اللهم اجعله لابويه و لنا سلفا و فرطا و اجرا يعنى خدايا او را براى پدر و مادرش و براى ما پيش فرستاده و ذخيره و اجر قرار ده و در زيارت اهل قبور مى‏خوانيم... انتم لنا فرط، و نحن انشاء الله بكم لا حقون يعنى شما زودتر از ما جلودار بوده و به پيش رفته‏ايد و ما نيز انشاء الله به شما ملحق خواهيم شد.

۱۵ - اين مطلب در صورتى كه سقط بعلل و حوادث غير اختيارى انجام يابد ولى اگر به اختيار خود جنين را سقط كنند نه تنها مشمول شفاعت جنين سقط شده نمى‏شود بلكه علاوه بر پرداخت ديه و كفاره جمع در دنيا، طفل در آخرت از پدر و مادرى كه به اختيار خودشان او را سقط كرده‏اند شكايت مى‏كنند و اگر راه نجات از جهات ديگر براى پدر و مادر نباشد آنها را به محاكمه مى‏كشاند و به زندان ابد محكوم مى‏كند چون كيفر قتل نفس حبس ابد است. تلخيص از ازدواج در اسلام صفحه ۱۰ تا ۱۲

۱۶ - اين بيعت معروف است به بيعت رضوان كه در حديبيه ياران پيغمبر (ص) با آن حضرت تجديد پيمان كردند و در زير سايه درختى دست آن بزرگوار را بعنوان بيعت و پيمان وفادارى فشردند. لقد رضى الله عن المومنين اذيبايعونك تحت الشجرة... يعنى خداوند از مومنانى كه زير درخت با تو پيمان مى‏بستند، خشنود شد... سوره فتح آيه ۱۸

۱۷ - در مورد اينكه چرا در روايات براى بهشت هشت در و براى جهنم هفت در ذكر شده است دانشمندان اسلام نظرات گوناگونى ابراز داشته‏اند يكى از نظرات اين است كه اين مطلب اشاره به وسعت دائره رحمت الهى است و رحمت خدا بر غضبش غالب است همانطور كه در دعاء كميل مى‏خوانيم : يا من سبفت رحمة غضبه‏اى خدائيكه رحمتت بر غضبت پيشى گرفته است.

۱۸ - قرآن كريم مى‏فرمايد : كسانى كه حق را كتمان مى‏كنند و كسانى كه مال يتيم را به ناحق تصرف مى‏كنند در حقيقت آتش مى‏خورند نه تنها در جهنم بلكه در همين دنيا چهره واقعى عملشان آتش خوردن است و همين چهره است كه در قيامت آشكار مى‏شود.ان الذين يكتمون ما انزل الله من الكتاب و يشترون به ثمنا قليلا اولئك ما ياكلون فى بطو نهم الا النار.. سوره بقره آيه ۱۷۴ ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون فى بطونهم نارا و سيطون سعيرا. سوره نساء آيه ۱۰

۱۹ - ربذه اسم محلى است كه ابوذر در آنجا تبعيد بود و در سمت شرقى مدينه واقع است.

۲۰ - مرحوم كلينى در كتاب اصول كافى بابى در اين زمينه تحت عنوان من بلغة ثواب من الله على عمل ذكر نموده است و در آن باب دو روايت از امام صادق (ع) نقل نموده است. ۱- عن ابيعبدالله عليه السلام قال : من سمع شيئا من الثواب على شيى ء فصنعه له، و ان لم يكن على ما بلغه. امام صادق عليه السلام فرمود : كسى كه بشنود كارى ثواب دارد و آن كار را انجام دهد آن ثواب را مى‏برد و اگر چه آنچه را كه شنيده واقعيت نداشته باشد. ۲- عن محمدبن مروان قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : من بلغه ثواب من الله على عمل فعمل ذالك العمل التماس ذالك الثواب، اوتيه، و ان لم يكن الحديث كما بلغه. محمدبن مروان مى‏گويد از امام صادق شنيدم كه مى‏فرمود : به هر كس خبرى رسيد كه مثلا عمل در نزد خدا ثوابى دارد و او آن عمل را به اميد آن ثواب انجام دهد آن پاداش به او داده مى‏شود اگر چه آن هبر صحت نداسته باشد. به مضمون اين دو روايت، روايات ديگرى هم وارد شده كه به حد استفاضه رسيده است. و مرحوم مجلسى برخى از آنها را در مرآت العقول ذكر مى‏كند. اين روايات به اخبار من بلع معروف است و نتيجه آنها به تسامح دارد له سنن مشهور گشته است، و حاصل اين روايات اين است كه : چنانچه مسلمانى بشنود يا در كتابى ببيند كه اگر كسى مثلا چنين نمازى را بخواند، چنان پاداشى در دنيا يا در آخرت به او داده مى‏شود، پس اگر او آن نماز را گزارد، خدا آن پاداش را به او مى‏دهد. اگر چه واقع و حقيقت چنان نباشد و آن گوينده و صاحب آن كتاب دروغى جعل كرده و يا اشتباه كرده باشد، زيرا كرم و فضل خدا زياد است و به خود اجازه نمى‏دهد كه چون بنده‏اى به او حسن ظن پيدا كرد و اميدوار شد نا اميدش كند. از اين رو فقهاء و دانشمندان اسلامى گفته‏اند درباره مستحبات لازم نيست كه هميشه دنبال خبرى صحيح و موثق بگرديم، بلكه به اخبار ضعيف و مجهول در اين باره مى‏توان استنا كرد، به خلاف واجبات و محرمات كه جز با خبر صحيح و موثق ثابت نگردد... شرح اصول كافى آقاى مصطفوى ج ۳ ص ۱۳۹.

۲۱ - بيهقى يكى از بزرگان علماء اهل سنت است و اسم او احمد مى‏باشد و مرد زاهدى بود و او همان كسى است كه وقتى گفته‏اند معاويه به حاطر جنگ با على از ايمان بيرون رفته است گفت : معاويه وارد ايمان نشده بود تا از آن بيرون رفته باشد، بلكه در زمان پيامبر(ص)از كفر به نفاق وارد شد و سپس به همان كفر اصلى برگشت. بيهقى سال ۴۵۸ در نيشابور وفات كرد و او را به بيهق كه مكانى است در نزديكى سبزوار بردند. مشاهير دانشمندان اسلام ج ۳ ص ۱۰۷

۲۲ - ابواسحق ابراهيم حربى از علماء اهل تسنن و مرد زاهدى بود او در ۱۹۸ متولد و در سال ۲۸۵ در بغداد وفات كرد.

۲۳ - بقيع به معنى مكانى است كه درختهاى گوناگون داشته باشد و در شهر مدينه پنج بقيع بوده است. ۱- بقيع مصلى كه پيامبر(ص)در آنجا نماز عيد مى‏خواند. ۲- بقيع عزقد كه مقبره مدينه است. ۳- بقيع زبير كه پيغمبر (ص) آن را با قطاع زبيربن عوام داد. ۴- بقيع جنجبه و اين نام درختى است كه در آنجا روئيده بود ۵- بقيع بطحان كه نزديك رودخانه بوده. اصول كافى ج ۲ ص ۳۴۴

۲۴ - سوره روم آيه ۷

۲۵ - سوره زمر آيه ۱۰

۲۶ - سوره بقره آيه ۵۶۱و ۱۵۷

۲۷ - سوره سجده آيه ۲۴

۲۸ - سوره اعراف آيه ۱۳۷

۲۹ - سوره نحل آيه ۹۶

۳۰ - سوره قصص آيه ۵۴

۳۱ - سوره زمر آيه ۱۰

۳۲ - سوره انفال آيه ۴۹

۳۳ - سوره آل عمران آيه ۱۲۵

۳۴ - در كتاب اصول كافى روايتى در اين باره است كه خلاصه ترجمه آن در اينجا بيان مى‏گردد. امام صادق از پيامبر(ص)روايت نمود كه آن حضرت مى‏گويد كه خداوند متعال فرمود : من دنيا را به عنوان قرض در ميان بندگانم قرار دادم پس هر كه از آن به من قرض دهد مانند صدقه و هديه وصله به امام بهر واحدش ده تا هفتصد برابر و آنچه بخواهم عطا مى‏كنم. و هر كه به من قرض ندهد چيزى از او بر خلاف ميلش مى‏گيرم پس اگر او صبر كند سه خصلت به او عطا مى‏كنم كه اگر يكى از آنها را به فرشتگانم دهم از من راضى شوند. سپس امام صادق(ع) آيه فوق و ما قبل آن را تلاوت كرد و فرمود : اين سه خصلت صلوات و رحمت و هدايت است اصول كافى كتاب ايمان و كفر

۳۵ - عزيمة الصبر اضافه صفت به موصوف است چون صبر از عزائم امور است ذالك من عزم الامور.

۳۶ - آيا دنيا و علاقه به آن مذموم است ؟ در اين زمينه چند نظر و فكر وجود دارد۱- عده‏اى دنيا را ذاتا بدو بى ارزش و شر مى‏دانند بديهى است كه اين نظريه با توحيد و حكمت خداوند سازگار نيست.۲- عده‏اى ديگر مى‏گويند : خود دنيا بد نيست ولكن محبت و علاقه به دنيا بد است و اين نظريه نيز هر چند خيلى معروف و مسخور است ولى بى اشكال نيست و با بيانات خود قرآن وفق نمى‏دهد زيرا بدون شك محبت و علاقه به دنيا چيز طبيعى و فطرى است و چيزى فطرى خدا دادى چگونه ممكن است بدومذموم باشد و گذشته از اين علائق به دنيا و اشياء آن قابل قلع و قمع كردن و ريشه كن نمودن نيست و تازه اگر فرضا بشود آن را ريشه كن نمود صد در صد بر ضرر بشر است درست مثل اين است كه عضوى از اعضاء او را مانند دست، پا، چشم، بينى، قطع كنند. ۳- آنچه را در قرآن مذموم مى‏شمارد علاقه به معنى بسته بودن و دلخوش بودن و قانع بودن و رضايت دادن به امور مادى دنيوى است زيرا فرق است بين علاقه به مال و فرزند و ساير شئون زندگى دنيا وى و بين قانع بودن و رضايت دادن و غايت آمال قرار دادن اينها. و در حقيقت تعليمات دينى نيامده است كه اين علائق را سركوب كند بلكه آمده است كه بوسيله اين علائق شعورهاى عاليترى را در انسان بيدار كند و چون آن شعورها عاليترند و از مقام عالى انسان سرچشمه مى‏گيرند ديرتر بيدار مى‏شوند و احتياج به تحريك و احياء و بيدار كردن دارند،آن شعورها مربوط به معنويات است. هر علاقه‏اى چشمه‏اى است از روح انسان كه باز مى‏شود و جارى مى‏گردد. و مقصود دين بستن چشمه‏هاى محسوس مادى نيست بلكه مقصود باز كردن و كوشش براى جارى ساختن چشمه‏هاى ديگر است، يعنى چشمه‏هاى معنويات. با يك مثال ساده مطلب را توضيح مى‏دهم : مثلا انسان فرزند خود را به مدرسه مى‏فرستد، وقتى كه مى‏بيند كه آن بچه تمام علاقه و همتش به بازى و شكم خوارگى است ناراحت مى‏شود و او را مورد سرزنش قرار مى‏دهد و او را بازى گوش و شكمخوار مى‏خواند، و با اين عناوين او را ملامت مى‏كند، زيرا ميل دارد كه آن بچه علاقه به درس و كتاب خواندن و نوشتن پيدا شود، اين علائق طبعا از علاقه به بازى و خوراك ديرتر در بچه پيدا مى‏شود، به علاوه احتياج به تحريك و تشويق دارد غريزه علم در هر بشرى هست در عين حال بايد آن را تحريك كرد ولى اين دليل نيست كه پدر مى‏خواهد فرزنش اساسارغبتى به بازى و غذا نداشته باشد، اگر روزى احساس كند كه ميل به بازى يا به غذا از بچه سلب شده فوق العاده ناراحت مى‏شود و آن را دليل بر يك بيمارى مى‏گيرد و به طبيب مراجعه مى‏كند زيرا مى‏داند بچه سالم در عين حال كه بايد به مدرسه و كتاب علاقه داشته باشد، بايد نشاط داشته و به موقع غذا بخورد پس وقتى كه پدر فرزند را به عنوان بازى گوش يا شكمو ملامت مى‏كند در حقيقت از حصراانحصار علاقه او به بازى يا خوردن نالان است اقتباس از سخنان شهيد مطهرى تحت عنوان نظر دين درباره دنيا

۳۷ - در نهج البلاغه چنين آمده است : ولا خير فى جسد لا راس معه و لا فى ايمان لا صبر معه يعنى تن بى سر فائده ندارد و صبر بى ايمان نيز بى نتيجه است.

۳۸ - سوره زمر آيه ۱۰

۳۹ - از امام باقر(ع) پرسيدند : صبر جميل چيست ؟ فرمود : ذالك الصبر ليس فيه شكوى الى الناس يعنى صبرى كه در آن شكايت به مردم نباشد يعنى از بلاهائيكه برش وارد مى‏شود نزد مردم شكوه نكند.

۴۰ - حديث فوق از جمله احاديثى است كه بر تجسم اعمال دلالت دارد و آن همانطور كه آيات و روايات استفاده مى‏شود اين است كه اعمال خوب درستكاران و كارهاى بد نادرست آن به گونه‏اى در عالم برزخ و قيامت تجسم مى‏گردند و همه انسانها اعمال روا و ناروائى را كه در دنيا انجام داده‏اند در مقابل خويش حاضر مى‏يابند. نه تنها كارهاى بدنى و اعمال خوب و بدى كه در ظاهر انجام مى‏دهيم مجسم مى‏گردند،بلكه نيتهاى حوب و بد مردم كه عمل روحى آنان است همانند اعمال بدنشان تجسم مى‏بابد. مارها و عقربها بلكه اتشى كه در قيامت است به عين همان زشتكاريهاو خلقيات مذموم و عقائد باطل آدمى است كه در نشاه آخرت به آن شكلها ظاهر مى‏گردند.

اين سخنها چو مارو كژدمت

مارو كژدم گردد و گيرت دمت

همچنين روح و ريحان و نعمتهاى بهشتى، همان اخلاق حميده و كارهاى پسنديده و اعتقادات حقه انسانها است كه در آخرت به آن شكلها در مى‏آيند و اين مطلب علاوه بر اين كه در آيات و روايات بسيارى بر آن تصريح شده است از نظر علم روز نيز به اثابت رسيده است. از حديث فوق مكالمه صبر را كه يكى از ملكات آدمى با نماز و زكوه و نيكى كه از اعمال ديگر انسان است نقل مى‏كند استفاده مى‏شود كه اين ملكان علاوه بر تجسم داراى نطق و شعور نيز هستند. براى توضيح بيشتر در اين زمينه به كتاب معاد آقاى فلسفى ج ۲ گفتار ۱۴ مراجعه فرمائيد.

۴۱ - اين روايت در اصول كافى باب صبر با مختصر تغيير لفظى مذكور است.

۴۲ - همانگونه كه از حديث فوق استفاده مى‏شود بالاترين درجات صبر صبر از معصيت است چون بالاترين اعمال گناه نكردن است و بعد از آن صبر بر طاعت. و شايد سر اينكه درجات صبر از معصيت و صبر بر طاعت از صبر در معصيت بالاتر است اين است كه صبر از معصيت و طاعت از روى اختيار مى‏باشد يعنى مى‏تواند گناه كند ولى به خاطر خدا نمى‏كند و نيز مى‏تواند اطاعت و عبادت نكند ولى براى خدا انجام مى‏دهد ولكن صبر در مصيبت و بلا اختيارى نيست و چاره‏اى جز صبر ندارد.

۴۳ - بديهى است كه منظور تنها گفتن اين جمله انالله و ان اليه راجعون نيست ،همچنان كه منظور تنها عبور دادن معنى آن از خواطر نمى‏باشد بلكه مقصود متلبس شدن بحقيقت معنى ان است ،يعنى انسان خود را مملوك واقعى حق بداند ،معتقد باشد كه بازگشت او به سوى خدا است ،البته كسى كه واقعا به اين دو حقيقت يعنى خود را مملوك واقعى حق دانستن و اعتقاد به بازگشت بسوى او ايمان دارد عاليترين درجات صبر را در برابر حوادث بدست خواهد آورد و جزع و بيتابى و غفلت بكلى از كانون دل او ريشه كن مى‏شود. ترجه الميزان ج ۲ ص ۲۱۷

۴۴ - مصباح الشريعه باب صبر

۴۵ - البته اين همراهى غير از آن است كه در آيه و هو معكم اينما كنتم سوره حديد آيه ۴ آمده است يعنى او با شما است هر كجا باشيد. زيرا همراهى در آنجا همان معيت قيومى و احاطه داشتن خدا نسبت به بندگان است، اما در اينجا منظور همراهى كمك و اعانت مى‏باشد بنابراين صبر كليد موفقيت است الصبر مفتاح الفرج ترجمه تفسير الميزان ج ۲ صفحه ۲۰۳

۴۶ - فرق حسد و غبطه اين است كه : حسد آرزوى زوال نعمت از برادر مسلمان خود است ولى غبطه آرزوى زوال نعمت نيست بلكه مثل آن را آرزو كردن است حسد مذموم است ولى غبطه در نعمتهاى دنيوى جايز و در نعمتهاى اخروى مطلوب است

۴۷ - جناب ابن مسعود از بزرگان صحابه پيامبر(ص) و از قاريان و حافظين قرآن است كسيست كه هفتاد سوره قرآن را مستقيما از رسول اكرم (ص) شنيد و ضبط نمود و از اصحاب بدر است، در بيشتر غزوه‏ها در ركاب پيامبر(ص) حاضر بود در جنگ بدر سر ابوجهل را بريد و نزد پيامبر(ص) آورد او از دوازده نفرى استكه هنگام تصدى خلافت توسط ابوبكر به او اعتراض نمود و گفت : مى‏ترسم شما برگرديد به زمان جاهليت مگر نه پيامبر(ص) على عليه السلام را برگزيد و وصى خود قرار داد و از هر جهت او افضل از تو است. پس از جمع آورى قرآنها، عبدالله بن مسعود از دادن قرآنش خوددارى كرد عثمان با ضربات لگد پهلويش را شكست كه بمرگش منجر شد.او از جمله هفت نفرى است كه از امير المومنين منقول است كه فرمود : بوجود اين هفت نفر بركات آسمان نازل مى‏شود : سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، حذيفه، ابن مسعود و امامشان منم.ابن مسعود وقتى بر جنازه ابوذر نماز خواند واو را دفن كرد عثمان او را احضار نمود و از او باخواست كرد كه چرا بر ابى ذر كه مورد خشم من است نماز خواندى و او را دفن نمودى چهل تازيانه به او زد. و از مفاخر ابن مسعود اينست كه وقتى حضرت زهرا سلام الله عليها از دنيا رفت از جمله اشخاص انگشت شمارى است كه على عليه السلام او را اجازه داد كه بر جنازه زهرا عليه السلام حاضر شود و نماز بخواند. بالاخره ابن مسعود در اثر ضربات لگد عثمان در سن شصت و چند سالگى در بستر مرگ افتاد، عثمان بعيادتش رفت و گفت اى پسر مسعود دردت چيست ؟ ابن مسعود بدون معطلى گفت : درد من گناهانم هست. عثمان گفت : مى‏خواهى آن چه را كه از تو باز داشتم برگردانم چون عثمان او را از حقوق بيت المال محروم كرده بود و مدتها بود كه درهمى دريافت نمى‏كرد در جواب گفت : آن وقت كه لازم داشتم ندادى حالا كه مى‏خواهم بميرم بدردم نمى‏خورد. عثمان گفت : آن را براى دخترهايت معين كن فرمود : دخترانم احتياجى به حقوق مستمرى تو ندارند من به آنها گفتم : هر شب سوره واقعه را بخوانيد چون از حبيبم محمد صلى الله عليه و آله شنيدم كه فرمود : هر كس سوره واقعه را در شب بخواند تا آخر عمر فقر و فلاكت به او راه نيابد. تلخيص از سراى ديگر صفحه ۱۴ تا ۱۶. طاعون بيمارى واگير و خطراناكى است كه ميكرب آن در سال ۱۸۹۴ بوسيله شخصى بنام يرسن كشف شد، اين بيمارى از زمانهاى قديم شناخته شده و در تاريخ مصريهاى قديم در خاندان اول فراعته ذكر آن آمده است. در سال ۱۸ هجرى در زمان خلافت عمر در شام شيوع يافت و بسيارى از صحابه تلف شدند، در اروپا در اوائل قرن ۱۴ بيمارى طاعون ۲۵ ميليون نفر را هلاك كرد، در سال ۱۶۶۴ با ردگيرى بيمارى طاعون در اروپا شيوع يافت و تنها در لندن صد هزار نفر را به ديار عدم فرستاد، در زمان محمد على پاشا در مصر ظاهر شد و ثلث مردم قاهره را تلف كرد، از قرن ۹۱به بعد بواسطه اكتشافات طبى و برقرارى اصول بهداشت از شيوع آن در شهرها بزرگ جلوگيرى شد...(فرهنگ عميد )

۴۸ - طاعون بيمارى واگير و خطرناكى است كه ميكرب آن در سال ۱۸۹۴ بوسيله شخصى به نام يرسن كشف شد، اين بيمارى از زمانهاى قديم شناخته شده و در تاريخ مصريهاى قديم در خاندان اول فراعنه ذكر آن آمده است. در سال ۱۸ هجرى در زمان خلافت عمر در شام شيوع يافت و بسيارى از صحابه تلف شدند، در اروپا در اوائل قرن ۱۴ بيمارى طاعون ۲۵ ميليون نفر را هلاك كرد،در سال ۱۶۶۴ بار ديگر طاعون در اروپا شيوع يافت و تنها در لندن صدهزار نفر را به ديار عدم فرستاد،در زمان محمدعلى پاشا در مصر ظاهر شد و ثلث مردم قاهره را تلف كرد،از قرن ۱۹ به بعد به واسطه اكتشافات طبى و بر قرارى اصول بهداشت شيوع آن در شهرهاى بزرگ جلوگيرى شد... فرهنگ عميد

۴۹ - رباط به مهمانسراى ميان راه و خانقاه و جائيكه براى فقراء و بينوايان ساخته شود مى‏گويند.

۵۰ - از اين نمونه افراد در زمان ما بسيارند مكرر از زبان پدر و مادران شهداء انقلاب اسلامى ايران شنيده شده كه وقتى فرزندانشان شهيد مى‏شوند مى‏گويند : اين امانت خدا بود و به صاحبش تحويل گرديد و نيز شهداء در وصيتنامه خود به پدر و مادرشان مى‏نويسند : پدر و مادر عزيزم از شهادتم نگران نباش زيرا بنده امانت خدا در دست شما بوديم و شما اين امانت را به صاحبش برگردانديد. مترجم

۵۱ - عمربن عبد العزيز يكى از خلفاء بنى اميه است كه در سال ۹۹ هجرى به خلافت رسيد و او نسبتا مردى زاهد و اهل عبادت بود و كارهاى نيكوئى انجام داده است وقتى كه به خلافت رسيد اولين كارى كه كرد اين بود كه در سرتا سر كشور پهناور اسلامى كه ايران از جمله آن بود بخشنامه كرد كه كسى حق ندارد در اين خطبه‏هاى نماز جمعه به على و فرزندانش فحش دهد چون از جمله سنتهاى زشتى كه معاويه تاسيس كرده بود اين بوده است كه ائمه جمعه را موظف كرده بود كه در خطبه‏هاى نماز جمعه به على و فرزندانش فحش دهند و اين عمل شوم را به عنوان يك شعار اسلامى جزء خطبه‏هاى نماز جمعه قرار داده بود كه اگر بعضى از ائمه جمعه فراموش مى‏كردند موظف بودند كه در هر مكان يادشان آمد آن فحش را اعاده كنند. صاحب كتاب كنزالفوائد مى‏گويد : يكى از ائمه جمعه فراموش كرد كه در خطبه‏هاى نماز به على و فرزندانش فحش دهد بعد از اين كه نماز تمام شد و به طرف منزلش مى‏رفت در بين راه يادش آمد و متحير شد كه چه كند آيا نمازش اشكال دارد يا نه وقتى كه مسئله‏اش را پرسيد گفتند نماز اشكالى ندارد ولكن در هر مكانى يادش آمد بايد بلافاصله فحش را اعاده كند لذا نويسنده كتاب مذكور مى‏گويد به شكرانه اين يادآورى در آن مكان مسجدى ساختند به نام مسجد ذكر يعنى مسجد يادآورى مسجد يادآورى فحش به على و فرزندان آن حضرت..!!!! و اين روش شوم تا زمان عمربن عبدالعزيز يعنى حدود ۶۰ سال ادامه داشت و در اين مدت دشمنان على به اين شعار خو گرفته بودند حتى اينكه در يكى از شهرهاى معروف ايران كه در آن زمان ناصبى زياد داشت وقتى بخشنامه عمربن عبدالعزيز به آنها رسيد در خواست تمديد فحش نمودند و گفته‏اند حداقل ۶ ماه ديگر به ما مهلت دهيد تا به على و فرزندانش فحش دهيم سپس از آن تاريخ به بعد قدغن كنيد. على اى حال عمربن عبدالعزيز در آن بخشنامه دستور داد كه عوض فحش بر على آيه ربنا اغفرلنا و لا خواننا و آيه ان الله يامر بالعدل و الاحسان را در خطبه‏هاى نماز جمعه قرائت كنند. و از جمله كارهاى نيكوى ديگر او اين بود كه فدك را به اهل بيت پيغمبر (ص) بر گرداند و ديگر اينكه به اهل بيت و فرزندان على (ع) احترام مى‏كرد و متعرض آنها نمى‏شد و كارهاى خير ديگرى نيز انجام داده است. لذا عده‏اى از او تمجيد كرده‏اند و اگر خلافت را كه حق مسلم امام باقر (ع) بود نيز به آن حضرت واگذار مى‏كرد مورد تمجيد عموم واقع مى‏شد.

۵۲ - ابوطلحه انصارى يكى از بزرگان انصار است. او در جنگ عقبه ،بدر،خندق، و كليه جنگها با رسول خدا صلى الله عليه و آله حضور داشت و از تيراندازان بود. حضرت رسول اكرم(ص)در مورد او فرمود : صداى ابوطلحه در ميدان جنگ بهتر از يك گروه لشكر بود. و ام سليم مادر انس بن مالك است كه بعد از وفات مالك ابوطلحه او را ترويج كرد. ام سليم از با فضيلت‏ترين زنان انصار بوده است. و موقعى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از مكه به مدينه هجرت كرد مسلمانان هر كدام به قدر توانائى خود هديه و تحفه‏اى براى حضرت بردند. ام سليم نيز فرزندش انس را به حضور پيغمبر (ص) برد و گفت اى رسول خدا مردم هر كدام به قدر استطاعت خود براى شما هديه‏اى آوردند من غير از اين پسر چيزى نيافتم كه براى شما هديه بياورم، اين فرزند را بپذير تا خدمتگذار شما باشد. لذا انس خادم پيغمبر (ص) شد. مشاهير دانشمندان اسلام جلد اول صفحه ۲۰۰

۵۳ - محمدبن ابى بكر مرد جليل القدر و از خواص و حواريين اميرالمومنين بلكه به منزله فرزند آن حضرت بود چه آنكه مادرش اسماء بنت عميس كه اول زوجه جعفربن ابى طالب (ره) بود بعد از جعفر زوجه ابى بكر شد و محمد را در سفر حجه الوداع متولد نمود و بعد از ابوبكر زوجه اميرالمومنين (ع) شد لذا محمد در حجر اميرالمومنين عليه السلام تربيت شد و پدرى غير حضرت نشناخت حتى آنكه اميرالمومنين عليه السلام فرمود : محمد فرزند من است از صلب ابوبكر. و محمد در جنگ جمل و صفين حضور داشت و بعد از جنگ صفين اميرالمومنين (ع) او را حكومت مصر عطا فرمود. در سنه سى و هشتم معاويه عمرو بن عاص و معاويه بن خديج و ابوالاعور سلمى را با جماعت بسيار به مصر فرستاد آن جماعت با هوا خواهان عثمان اجتماع كردند و با محمد جنگ نمودند و او را دستگير كردند. سپس معاويه بن خديج محمد را با لب تشنه گردن زد و جثه او را در شكم حمارى گذاشت و آتش زد. محمد در آن وقت بيست و هشت سال از سنش گذشته بود. گويند چون اين خبر به مادرش رسيد از كثرت غصه و غضب خون از پستانش چكيد و عايشه خواهر پدرى محمد قسم خورده بود تا زنده است پختنى نخورد و بعد از هر نمازى بر معاويه و عمر وعاص و ابن خديج نفرين مى‏كرد و چون خبر شهادت محمد به اميرالمومنين رسيد حضرت بسيار محزون شد منتهى الامال

۵۴ - به لطف خدا در اين زمان نيز زنهاى باايمان همانند زنهاى صدر اسلام فراوان هستند در اين جنگ تحميلى ايران و عراق مادرهائى هستند كه چهار نفر ار فرزندانشان شهيد شدند حتى گفته‏اند بعضى از زنها هفت نفر از نزديكانش شهيد شدند كه چهار نفر از آنها فرزندان و شوهر و برادر و يك نفر ديگر از بستگانش مى‏باشد و اين زنها خم به ابرو نياوردند و همواره مانند زنهاى با ايمان زمان رسول خدا (ص) محبتشان به رهبر كه همان پيغمبر است بيشتر مى‏شود.

۵۵ - سوره انفال آيه ۱۵

۵۶ - سوره بقره آيه ۱۵۵ تا ۱۵۷

۵۷ - آيه ما قبل چنين است ما اصاب من مصيبة فى الارض و لافى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبرأها ان ذالك على الله يسير لكيلا تاسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما اتاكم سوره حديد آيه ۲۲و ۲۳ يعنى هر مصيبتى در زمين و در وجود شما واقع شود قبل از آفرينش نفوس شما در كتاب محفوظ ثبت شده اين بر خدا آسان است. تا اينكه هرگز بر آنچه از دست شما مى‏رود دلتنگ نشويد و به آنچه از نعمتها به شما مى‏رسد مغرور و دلشاد نگرديد اين آيه مردم را از تاسف بر آنچه از دست رفته و خوشحالى و دلبستگى به آنچه موجود است جلوگيرى كرده و مى‏گويد : چون حوادث مستند به قضاء و قدر الهى است و آنچه بايد به انسان برسد بالاخره خواهد رسيد و آنچه نبايد برسد نخواهد رسيد، بنابراين تاسف و خوشحالى بيجاست و نبايد از كى كه زمام امور را بدست خداوند مى‏داند چنين امورى صادر نمى‏شد. چنانكه فرمود : ما اصاب من مصيبة باذن الله و من يومن بالله يهدلله قلبه (تغابن آيه ۱۲) يعنى هيچ مصيبتى جز به فرمان خدا واقع نمى‏شود و هر كس به خدا ايمان بياورد دل او را هدايت مى‏كند. در اينجا ممكن است كسانى ايراد كنند كه اتكاء به قضا و قدر يك سلسله مفاسد به بار مى‏آيد، زيرا بواسطه اتكاء به آنها احكام اختيارى اين جهان بكلى از بين مى‏رود و اختلال عجيبى حكم فرما مى‏شود مثلا اگر براى اصلاح صفت صبر و استقامت و اظهار تاسف و شادى بيجا به ايت متوسل شويم كه كليه حوادث در لوح محفوظ ثبت است و خواه ناخواه صورت مى‏گيرد. در اين صورت ممكن است كسى دست تحصيل معاش و كسب و كار و تحصيل فضائل و كمالات بكشد و بهر اخلاق پستى تن در دهد و عذر خود را در اين قرار دهد كه همه چيز مقدر است و خواه ناخواه انجام مى‏يابد بيهوده نبايد كوشش و تقلا كرد !پاسخ خلاصه اين اشكال اين است كه افعلا انسانى نيز از اجزاء علل حوادث است يعنى درست است هر معلولى عللى دارد كه بدون آن وجود پيدا نمى‏كند و حقيقت قضاء هم همين است ولى نبايد فراموش كرد كه وجود حتمى آن بعد از وجود تمام اجزاء علت است كه يكى از آنها افعال انسانى است، بنابراين كسى نمى‏تواند بگويد سير شدن من يا مقدر شده است يا نه، و در هر حال غذاخوردن من اثرى ندارد،زيرا اين يك اشتباه بزرگ است كه سير شدن را بدون غذا خوردن اختيارى كه يكى از اجزاء علت آن است فرض كنيم، خلاصه نبايد وجود يك معلول را فرض كرده و علل آن را از نظر بيندازيم.

پس هيچكس نمى‏تواند موضوع اختيار را كه اساس زندگى دنيا و منشاء سعادت و شقاوت انسانى است و يكى از اجزاء علل و حوادثى است كه براى انسان رخ مى‏دهد، مانند افعال و ملكاتى كه از آن حاصل مى‏شود، ناديده بگيرد و همه چيز را مستند به علل غير اختيارى كند، ولى همانطور كه نبايد اراده و اختيار خود را از اجزاء علل بيرون فرض كرد نبايد گمان برد كه اراده و اختيار تنها وسيله و علت تامه هر چيز است و هيچ يك از موجودات و علل موجوده در عالم كه در راس آنها اراده الهى قرار دارد خالتى در سرنوشت او ندارد، زيرا اين عقيده منشاء بسيارى از صفات ناپسند مانند خود پسندى، تكبر، بخل، تاسف بر معدوم و دلبستگى به موجود، و غم و اندوه مى‏باشد آدم نادان مى‏گويد : اين كار را من انجام داده‏ام و از فلان موضوع من جلوگيرى كردم، و همين باعث عجب و تكبر و بخل او مى‏شود، در حالى كه اين بى خبر نمى‏داند كه اگر هزاران علل ديگر كه از اختيار او خارج است دست به دست هم نداده بودند تنها اراده ناقص او نمى‏توانست كارى انجام دهد، آدم نادان مى‏گويد : اگر من چنين كرده بودم فلان منفعت از دست من نمى‏رفت و چنين و چنان متضرر نمى‏شدم در حالى كه وجود آن منفعت مالى يا جانى معلول هزاران جزء علت است كه تنها از بين رفتن يكى از آنها براى از دست رفتن آن كافى است ولو اينكه اختيار و اراده او موجود مى‏باشد، گذشته از اينها خود اختيار و اراده علل زيادى دارد كه همگى از اختيار انسان خارجند، يعنى اختيار اختيارى نيست !با توجه به اين حقيقت كه يكى از حقائق قرآنى و تعليمات الهى است و با تدبير در آيات شريفه كه در اين مورد وارد شده است يك نكته روشن مى‏شود و آن اينكه : قرآن فقط براى اصلاح پاره‏اى از مفاسد اخلاقى بقضاء و قدر و كتاب محفوظ اتكاء به قضاء و قدر در آنها موجب صرف نظر كردن از اختيار روا اراده است قرآن در چنين موارد استنادبه قضاء و قدر را اغط مى‏شمارد و جدا با آن مبارزه كرده است چنانكه مى‏فرمايد : و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجئنا عليها ابائنا و الله امرنا بها قل ان الله لايامر بالفحشاء اتقولون على الله ما لا تعملون (سوره اعراف آيه ۲۸) و هنگامى كه كار زشتى انجام مى‏دهند مى‏گويند ما پدران خود را بر همين روش يافته‏ايم و خداوند به ما دستور داده است : بگو خداوند هرگز دستور به كار زشت نمى‏دهد آيا چيزى را كه نمى‏دانيد به خدا نسبت مى‏دهيد. ترجمه تفسير الميزان ج ۲ ص ۱۲۲ به بعد

در اينجا روايتى از امام صادق عليه السلام در مورد عقائد مردم در قضاء و قدر ذكر مى‏گردد كه مى‏فرمايد : مردم در اين مسئله سه نوع عقيده دارند. عن ابيعبدالله عليه السلام قال : الناس فى القدر على ثلاثة اوجه رجل يزعم ان الله عزوجل اجبر الناس على المعاصى فهذا قد ظلم الله عزو جل فى حكمه فهو كافر. و رجل يزعم ،ان الامر مفوض اليهم فهذا قدو هن الله فى سلطانه فهو كافر، و رجل يقول : ان الله عزوجل كلف العباد ما يطيقون و لم يكلفهم ما لا يطيقون فاذا احسن حمد الله و اذا اساء استغفرالله فهذا مسلم بالغ.

امام صادق عليه السلام فرمود : مردم در مورد قضاء و قدر سه دسته اند : ۱- عده‏اى گمان مى‏كنند كه خداى عزوجل مردم را به گناه مجبور نموده است اين گروه با اين طرز فكرشان به خدا ظلم نموده‏اند و افرادى كه اين چنين فكر مى‏كنند كافرند. ۲- عده‏اى كمان مى‏كنند كه همه كارها به دست مردم سپرده شده است و اينگونه افراد نيز به خدا توهين نموده‏اند و كافرند ۳ - و گروهى عقيده دارند كه خداوند عزوجل بندگان را بقدر طاقت آنها تكليف نموده است و خارج از طافتشان تكليف نكرده است. و اين گروه هرگاه كار نيك انجام دهند خداى را سپاس مى‏گذارند و هرگاه كار بد كنند از خداوند طلب مغفرت مى‏نمايند اين گروه مسلمان كاملى هستند خصال صدوق ره باب خصلتهاى سه گانه روايت ۲۷۱

۵۸ - اصول كافى كتاب ايمان و كفر باب رضا به قضاء حديث ۱۰

۵۹ - اصول كافى كتاب ايمان و كفر باب رضا به قضاء حديث ۱

۶۰ - اصول كافى كتاب ايمان و كفر باب رضا بقضاء روايت ۶

۶۱ - اصول كافى كتاب ايمان و كفر باب رضا بقضاء روايت ۶

۶۲ - اصول كافى كتاب ايمان و كفر باب رضا به قضاء روايت ۷

۶۳ - معنى فناء در خدا يكى شدن با خدا نيست كما اينكه عده‏اى چنين گمان كرده‏اند بلكه معنى اش اين است كه خدا را بدون تكليف ببينند نه مثل آنكه عدهاى مى‏گويند هر چه جز اوست از اوست، پس همه يكى است بلكه هم چنان كه بنور تجلى حقتعالى بينا مى‏شود غير او را نبيند.

۶۴ - اشاره است به فرمايش حضرت على( ع) كه فرمود : عجبت للمتكبر الذى كان بالامس نطفه، و يكون غذا جيفه : يعنى تعجب مى‏كنم از متكبرى كه ديروز نطفه‏اى بى ارزش بود و فردا مردار گنديده‏اى است نهج البلاغه حكمت ۱۲۶

۶۵ - در حالات آمنه بيگم دختر علامه مجلسى كه از زنان صاحب كمال و مجتهده بود نوشته‏اند كه وقتى اين مجلله از پله بالا مى‏رفت افتاد و سرش شكست و خون جارى شد، و ساق پايش نيز به سنگ خورد و استخوانش شكست و او با اين حال شاد و خندان بود. وقتى آمدند اطرافش و او را با حالت خنده مشاهده كردند تعجب كردند و گفتند مگر جاى جراحت سر و پايت درد نمى‏كند ؟ فرمود : چون ثوابهائيى كه خدا در برابر اين زحمت به من مى‏دهد به يادم آمد آرام شدم. راستى اين بانوى اسلام راست گفته است شوق ثواب خدا زحمتها را آسان مى‏كند چون مسلمان معتقد است هر زحمتى كه بر آدمى وارد آيد خدا اجر مى‏دهد حتى اينكه پا به سنگ خوردن هم ثواب بر آن مترتب است در ملك خدا تو مهمان خدائى هر نوع ناراحتى بر تو ارد بيايد جبرانش با پروردگار عالم است تا برسد بموت اقارب و بستگان، دل داغديده جبرانش با صاحب عالم است اينقدر جبران مى‏شود كه اگر مى‏فهميديم اكنون آرامش قطعى نصيب مى‏شد مى‏فهميد زير پرده اين پيش آمد نفعش بوده و بخير و صلاحش تمام گرديده. كتاب ايمان شهيد دستغيب ج ۱ صفحه ۵۵

۶۶ - و قال ربكم ادعونى استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتى سيدخلون جهنم داخرين سوره مومن آيه ۶۰ يعنى خداى شما فرمود : كه مرا با خلوص دل بخوانيد تا دعاى شما را مستجاب كنم و آنانكه از عبادت من يعنى دعا كردن سركشى مى‏كنند بزودى با حالت ذلت و خوارى داخل جهنم مى‏شوند.

۶۷ - عن ابيعدالله عليه السلام قال : ان العبد ليدعو فيقول الله عزوجل للملكين. قد استجب له ولكن احبسوه بحاجته فانى احب ان اسمع صوته و ان العبد ليد فيقول الله تبارك و تعالى : عجلوا له حاجته فانى ابغض صوته. امام صادق ع فرمود : بنده‏اى دعإ؛م‏م مى‏كند و خداوند عزوجل بدو فرشته كه موكل انسانند يا دو فرشته ديگر مى‏فرمايد : من دعاى او را به اجابت رساندم ولى حاجتش را نگهداريد زيرا كه من دوست دارم صداى او را بشنوم، و بنده‏اى هم هست كه دعا مى‏كند و خداوند تبارك و تعالى مى‏فرمايد : زود حاجتش را بدهيد كه از صدايش بدم مى‏آيد. اصول كافى كتاب دعاء باب تاخير اجابت دعاء حديث ۳

۶۸ - عثمان بن مظعون يكى از اجلاء صحابه كباروا از خواص حضرت رسول خدا (ص) است و حضرت او را بسيار دوست مى‏داشت و او مردى بسيار جليل القدر و عابد و زاهد بود به حدى كه يك روزها روزه داشت و شبها به عبادت مشغول بود و جلالت و شانش زياده از آنست كه ذكر شود او در ذى الحجه سنه دوم هجرى در مدينه وفات كرد،مى‏گويند اول كسى است كه در بقيع دفن شد.... وقتى كه ابراهيم فرزند حضرت رسول (ص) وفات كرد، حضرت به فرزندش فرمود : ملحق شو به سلف صالحت عثمان بن مظعون. يكى از فرزندان اميرالمومنين (ص) عثمان بود كه مادرش ام البنين است وقتى او متولد شد حضرت فرمود : او را به نام برادر عثمان بن مظعون نام نهادم و او در سن ۲۱ سالگى در كربلا شهيد شد و شعار او موقع مقاتله با دشمن اين بود

انى انا عثمان ذوالمفاخر

شيخى على ذوالفعال الظاهر

هذا حسين سيد الاخاير

و سيدالصفار و الاكابر

يعنى من عثمان صاحب مفاخرم چون پدرم على داراى فضائل درخشان است اين حسين است كه سيد خوبان است و سيد و آقاى هر كوچك و بزرگى است. (منتهى الامال)

۶۹ - سعدبن عباده يكى از بزرگان انصار و مرد كريمى بود او در جنگ عقبه و بدر شركت داشت و در فتح مكه پرچم دار بود و بعد از وفات رسول خدا (ص) طائفه خزرجيان او را براى خلافت كانديدا كردند و در حالى كه مريض بود او را به سقيفه بردند و با ابوبكر و بعد با عمر بيعت نكرد، و در زمان خلافت عمر هنگامى كه از مدينه بطرف شام مى‏رفت در بين راه ميان نخلستان او را تير زدند و كشتند و بعد نسبت دادند كه جنها او را ترور كردند و از قول اجنه شعرى درست كردند كه آنها گفته‏اند ما سعد را ترور كرديم.

قدقتلنا سيد الخرزج سعد بن عبادة

فرميناه بسهمين و لم نخط فؤاوه

يعنى ما جنها سيد و بزرگ طائفه خزرج بن عباده را كشتيم با دو تيرى كه هر دو تير را به قلب او زديم و تير ما به خطاء نرفت (منتهى الامال)

۷۰ - وقتى كه پيغمبر (ص) جعفر طيار را به فرماندهى سه هزار سرباز رزمى به جنگ قصير روم در سرزمين موته فرستاد و فرمود : اگر جعفر طورى زيد بن حارثه فرمانده لشكر شود و اگر براى او هم حادثه‏اى رخ داد عبدالله بن رواحه فرماندهى لشكر را حادثه‏اى رخ داد عبدالله بن رواحه فرماندهى لشكر را به عهده گيرد و اگر او هم كشته شد مسلمانان به اختيار خود كسى را به فرماندهى لشكر انتخاب كنند، وقتى به ميدان معركه رسيدند ديدند كه قصير حدود هزار نفر ببسيج كرده است مسلمانان كه عاشق شهادت بودند از كثزتت لشكر كفار هيچگونه تزلزلى در ايشان پيدا نشد و آماده نبرد شدند وقتى هر دو لشكر مقابل هم قرار گرفتند حضرت جعفر از پيش صف لشكر بيرون آمد و گفت اى مردم از اسبها پياده شويد و پياده برزميد و اين سخن را براى اين گفت كه همه لشكر پياده شوند و نتوانند فرار كنند و خودش پياده شد و اسبش را پى كرد و به دشمن حمله برد و كافران گروه گروه بر او حمله كردند و اول دست راست جعفر را جدا كردند علم را به دست چپ گرفت و دست چپش را نيز قطع كردند و پرچم را با دو بازوى خود نگاه داشت تا اينكه شهيدش كردند و پرچم را زيد بن حارثه گرفت و او هم در مقاتله شهيد شد و بعد پرچم را عبدالله رواحه گرفت و او هم به شهادت رسيد همان روزى كه اين فرماندهى در موته شهيد شدند پيامبر(ص)خبر شهادتشان را به مسلمانان داد. تلخيص از منتهى الامال

۷۱ - در اينجا بى مناسبت نيست كه شمه‏اى از زندگى پر فراز و نشيب سرباز فداكار اسلام و سردار شهيد يعنى زيد بن حارثه را ياد آور شويم. زيد در سن جوانى كه تازه به حد بلوغ رسيده بود به همراه مادرش سعدى به ديدار خويشان مادرش به قبيله بنى معن رفت چند روزى آنجا بودند كه ناگهان روزى يكى از قبائل عرب بر اثر خصومت قبلى به قبيله بنى معن حمله كرد و آنان را شكست داد وعده‏اى از زنان و كودكان آنان را اسارت برد كه از جمله آنها زيدبن حارثه بود و سعدى تنها نزد همسرش حارثه مراجعت كرد. حارثه به محض اطلاع از اين جريان بيهوش شد و نقش زمين گرديد. و زيد را به همراه اسيران ديگر به بازار عكاظ بردند و فروختند حكيم بن حزام زيد را خريد و به عمع خديجه بخشيد و خديجه نيز او را به همسرش پيامبر اسلام البته قبل از بعثت بخشيد و حضرت محمد(ص) نيز زيد را بلافاصله در راه خدا آزاد كرد و سپس او را مورد تفقد و ملاطفت قرار داده و در خانه خود نگه داشت. يكسال در موسم حج عده‏اى از افراد قبيله حارثه زيد را در مكه ديدند و اورا شناختند و داستان سوز گداز و اندوه پدر و مادرش را به او باز گو كردند زيد بوسيله آنان پدر و مادرش سلام فرستاد و پيغام داد كه به ديدار آنان فوق العاده اشتياق دارم و در آخر اين جمله را افزود : به پدر و مادرم بگوئيد من در اينجا در كنار مهربانترين پدرها بسر مى‏برم. حارثه پس از اطلاع از جريان رفت مكه و خواست فديه دهد تا پرسرش را آزاد كند وقتى كه نزد حضرت رسيد عرض كرد قيمت فرزند مرا بستان و او را آزاد كن حضرت فرمود : اختيار با خود زيد است اگر مايل باشد به نزد شما بيايد من بدون اخذ چيزى او را به شما مى‏دهم وقتى از زيد سئوال كردند گفت : هرگز از كنار محمد (ص) جدا نخواهم شد.

حارثه گفت : اى پسر بندگى را بر آزادى ترجيح مى‏دهى !زيد گفت : من از محمد (ص) چيزهائى ديدم كه ابدا كسى را بر او ترجيح نخواهم داد. حضرت محمد(ص) چون اين سخن را از زيد شنيد دست زيد را گرفت و به كنار كعبه برد و در اجتماع قريش فرمود : گواه باشيد كه زيد فرزند من است، او از من ارث مى‏برد و من از او حارثه از خوشحالى در پوست نمى‏گنجيد زيرا پسر او نه تنها آزاد شده بود بلكه افتخار فرزندى كسى را پيدا كرده بود كه مورد احترام و تعظيم همه مردم مكه بود و در ميان قريش صادق و امين لقب داشت. و از آن به بعد مردم به زيد گفتند : زيدبن محمد(ص) وقتى كه اسلام آمد و فرمود فرزند خوانده را به اسم پدرش بخوانيد ادعوهم لا بائهم ديگر مردم به او زيد بن محمد نگفتند بلكه گفتند زيدبن حارثه.

۷۲ - اشاره است به آيه ۱۵۷ سوره بقره كه مى‏فرمايد : اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون. كه در اين آيه خداوند صلوات و رحمت و هدايت خويش را به مصيبت ديدگان صابر داده است

۷۳ - بيهقى از علماء اهل سنت است او مردى زاهد و بكم دنيا قانع بود. وقتى از او سوال كردند آيا معاويه به خاطر جنگ با على از ايمان بيرون رفته است يا نه ؟ در جواب گفت : معاويه وارد ايمان نشده بود تاز از آن بيرون رفته باشد بلكه در زمان رسول خدا از كفر به نفاق وارد شد و سپس به همان كفر اصلى برگشت. بيهقى صاحب تاليفاتى است مانند سنين كبير و سنين صغير و دلائل النبوه و شعب الايمان، او در سال ۴۵۸ در نيشابور مرد و او را به بيهق بردند بيهق مكانى است نزديك سبزوار مشاهير دانشمندان اسلام ج ۳ ص ۱۰۷

۷۴ - سوره آل عمران آيه ۷۸

۷۵ - سوره مريم آيه ۷۳

۷۶ - شهيد مطهرى در كتاب عدل الهى در ذيل اين حديث كه مى‏فرمايد : خدا دوستان خود را در درياى شدائد غوطه ور ميسازد مى‏گويد : يعنى همچون مربى شنا كه شاگرد تازه كار خود را وارد آب مى‏كند تا تلاش كند و دست و پا بزند و در نتيجه ورزيده شود و شناگرى ياد بگيرد، خدا هم بندگانى را كه دوست مى‏دارد و مى‏خواهد به كمال برساند، در بلا غوطه ور مى‏سازد. عدل الهى صفحه ۱۷۹

۷۷ - خلاصه داستان مومن آل ياسين يعنى حبيب نجار كه در سوره يس به آن اشاره شده اين است كه حضرت عيسى (ع) دو نفر را به شهر انطاكيه كه شهر پر جمعيتى بود كه حدود دوازده ميل طول آن شهر بوده است فرستاد تا مردم آن شهر را از بت پرستى به سوى خداى يكتا دعوت كنند مردم آن شهر دو نفر را زدند و بعد زندانى كردند حضرت عيسى (ع) شخص ديگرى را به نام شمعون فرستاد و آن دو را از زندان بيرون آورد آنگاه باهم در مجامع كوچه و بازار مردم را به توحيد دعوت مى‏كردند، بنابر آنچه بعضى گفته‏اند تا چهل نفر ايمان آوردند ولكن بقيه مردم شروع به مجادله و مخاصمه نمودند و سپس به جنگ منجر گرديد. و آن چهل نفر را گرفتند و به دار زدند بدين ترتيب كه گردنهايشان را سوراخ مى‏كردند و بند در آن سوراخ مى‏كردند و آويزان مى‏كردند تا به سخترين شكنجه‏ها بميرند در اين موقع از دورترين نقاط شهر مومن آل ياسين يعنى حبيب نجار شتابان براى دفاع از فرستاده‏هاى حضرت عيسى آمد و سخنانى در دفاع از آنها گفت : و مردم او را گرفتند و با شديدترين وضع به شهادت رساندند و خداوند متعال داستان او در سوره يس چنين مى‏فرمايد : و جاء من اقصى المدينة رجل يسعى قال يا قوم اتبعوا المرسلين اتبعوا من لا يسئلكم اجرا و هم مهتدون. و ما لى لا اعبد الذى فطرنى و اليه ترجعون ءاتخذ من دونه الهة ان يردن الرحمن بضر لاتغن عنى شفاعتهم شيئا و لا ينقذون. انى اذا لفى ضلال مبين. انى امنت بربكم فاسمعون. قيل ادخل الجنة قال يا ليت قومى يعملون بما غفرلى ربى و جعلنى من المكرمين. يعنى مردى شتابان از دورترين نقاط شهر آمد و گفت : اى مردم رسولان خدا را پيروى كنيد. از اينان كه هيچ اجر و مزدى نمى‏خواهند و خودشان هدايت شده هستند پيروى كنيد. و چرا بايد خداى آفريننده خود را نپرستم در صورتى كه بازگشت بسوى او است. آيا من بجاى آن خداى آفريننده خدايانى را معبود خود گيرم كه اگر از طرف خداوند رحمن به من رنجى رسد شفاعت آن خدايان از من دفع رنج نمى‏تواند كنند و نتوانند نجاتم دهند در اين صورت در ظلالت حتمى خواهم بود پس اى رسولان بشنويد كه من بخداى شما ايمان آوردم و در حالى كه زير شكنجه بود و نزديك بود روحش به ملاء اعلى پرواز كند به او گفتند يعنى ملائكه الله به او گفتند داخل بهشت يعنى بهشت برزخى شو ،گويد اى كاش قوم من از اين نعمت آگاه بودند كه خدا چگونه در حق من مغفرت فرمود و مرا مورد كرم خود قرار داد.

۷۸ - سوره قلم آيه ۴۸

۷۹ - سوره نحل آيه ۱۲۶

۸۰ - سوره طه آيه ۱۳۲

۸۱ - سوره بقره آيه ۱۵۶

۸۲ - سوره زمر آيه ۱۰

۸۳ - سوره لقمان آيه ۱۷

۸۴ - سوره اعراف آيه ۱۲۸

۸۵ - سوره عصر آيه ۳

۸۶ - سوره بقره آيه ۱۵۵

۸۷ - سوره احزاب آيه ۳۵

۸۸ - سوره يونس آيه ۱۰۹

۸۹ - سوره زخرف آيه ۳۳ و ۳۲

۹۰ - سوره بقره آيه ۵۶۱و ۱۵۷

۹۱ - سوره زمر آيه ۱۰

۹۲ - سوره لقمان آيه ۱۷

۹۳ - سوره اعراف آيه ۱۲۸

۹۴ - سوره عصر آيه ۳

۹۵ - سوره بقره آيه ۱۵۵

۹۶ - سوره احزاب آيه ۳۵

۹۷ - سوره يونس آيه ۱۰۹

۹۸ - سوره زخرف آيه ۳۳و ۳۴